



مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

معاونت آموزش

مدیریت مدارک علمی

بررسی علم امام

از منظر سید مرتضی و علامه میرحامدحسین

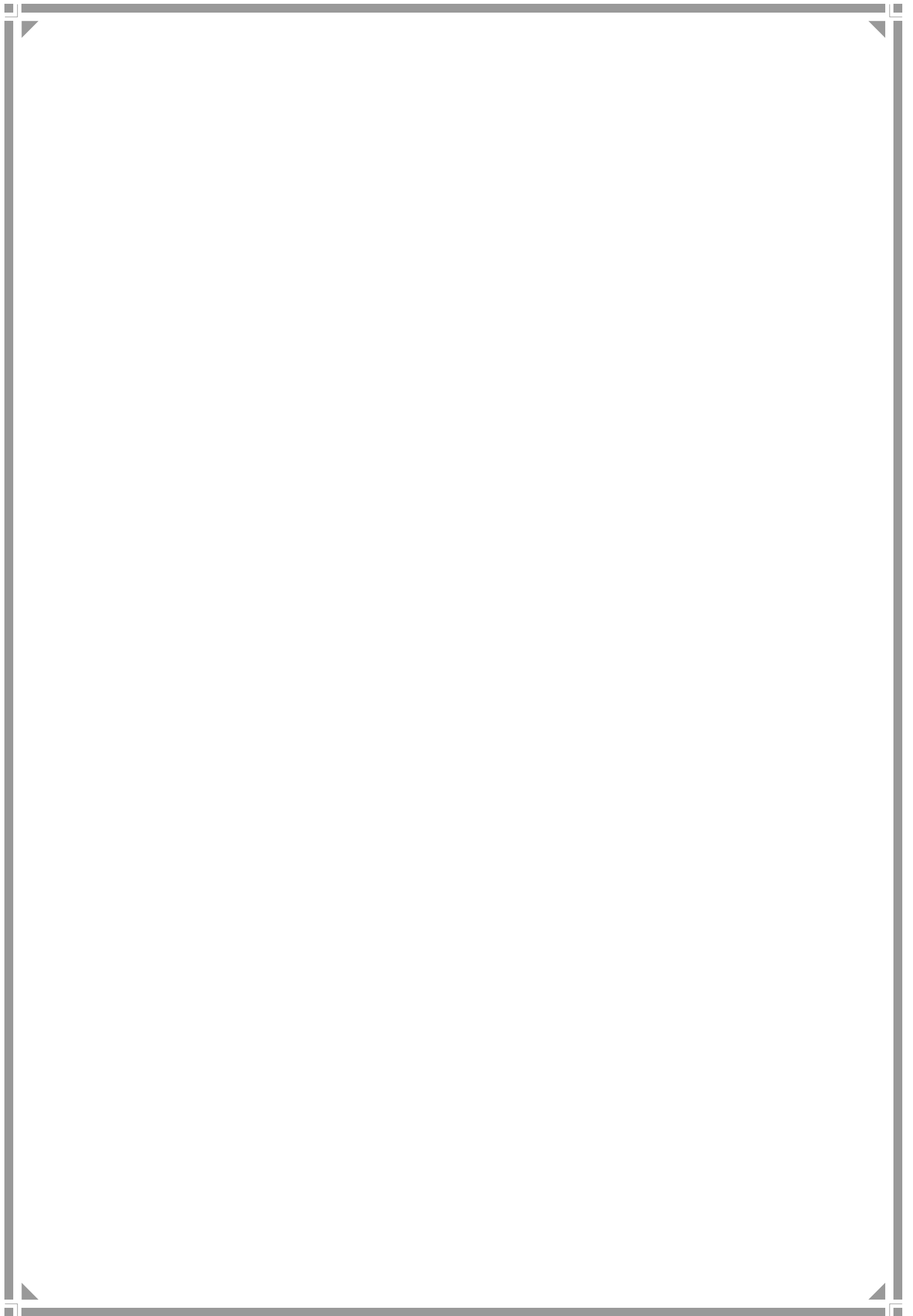
(رحمهما الله)

استاد راهنما: حجت الاسلام والمسلمین عبدالرحیم لطیفی

استاد مشاور: حجت الاسلام والمسلمین محمد رضا مصطفی پور

محقق: سید محمد مهدی تقوی دامغانی

سال ۱۳۹۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم

به ساحت مقدس سیدالمرسلین و خاتم النبیین پیامبر اعظم حضرت محمد مصطفی و أم الائمہ خیرالنساء حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام و ابوالائمہ، آقا امیرالمومنین علی علیہ السلام و ائمہ اطہار (صلوات اللہ علیہم اجمعین) کہ عالمان غیب و شہادتند و بشریت مدیون وجود آنهاست مخصوصا در زمینه علمی کہ خزّان العلم اللہ و معادن وحی اللہ می باشند و هیچ علم و دانشی به بشر اضافه نشده است مگر بواسطہ وجود آنها.

سپاسنامه

سپاس و ستایش به درگاه پروردگار متعال و سلام و صلوات بر سرآمد آفرینش، درس آموز همه فرزندان آدم، پیامبر اعظم حضرت محمد مصطفی و ائمه اطهار علیهم السلام.

لازم می دانم از استاد فرزانه، حجت الاسلام والمسلمین عبدالرحیم لطیفی که مسئولیت راهنمایی این پژوهش را بر عهده داشتند و بویژه از استاد مشاور این پایان نامه حجت الاسلام والمسلمین محمد رضا مصطفی پور که با ارائه راهنمایی های عالمانه و سازنده خویش، این جانب را در انتخاب موضوع و جهت گیری پژوهش و دقیق تر و برطرف کردن کاستی های آن یاری داده اند - صمیمانه تشکر نمایم.

از همسر خوب و مهربانم و از فرزندان عزیزم که با همدلی و مساعدت بی منت، سختی اتمام این پژوهش را تحمل کردند، صمیمانه تشکر می کنم و از خداوند متعال برای همه آنان اجر و پاداش در خور فضل و کرمش را خواستارم.

چکیده:

یکی از موضوعات اساسی اعتقاد به امام و امامت مسئله علم امام و قلمرو و منابع و ادله آن است که در طول تاریخ تفکر کلامی مورد توجه متکلمان بوده و در اطراف آن مباحثی ارائه داده اند. دو تن از شخصیت های کلامی شیعه یکی علم الهدی سید مرتضی که متعلق به قرن پنجم هجری و بعنوان نماینده مکتب متکلمان و محققان امامی مدرسه بغداد و چهره ای که در مقابل مکتب عقل محور اعتزال جبهه گیری می کند و دیگری علامه میرحامد حسین نیشابوری که متعلق به قرن سیزدهم و نماینده مکتب متکلمان و محققان امامی مدرسه لکهنو که در مقابل مکتب نص محور اهل سنت جبهه گیری کرده است و دغدغه امامت و مباحث مربوط به آن را داشته اند و در این رابطه اثری از خود برجای گذاشته اند.

این پژوهش در صدد آن است که با طرح این سوال که علم امام از منظر سید مرتضی و میرحامد حسین نیشابوری چیست؟ به پاسخ به آن با مراجعه به آثار آن دو بزرگوار پردازیم.

ما در این تحقیق که روش توصیفی و تحلیلی را دارد به این نتیجه رسیدیم که این دو متکلم گرانقدر در قلمرو تبیین کلامی و دفاع از مبانی شیعه مشترک و بسیار موفق عمل کرده اند؛ و سید مرتضی با رویکرد عقلی به مساله امامت و ویژگی های امام، در آثار خود بیشتر به تبیین عقلی و مقابله با مخالفان و به ویژه قاضی عبدالجبار معتزلی اهتمام داشته است لذا به وجوب عقلی اعلمیت امام و علم او به وجوه سیاست قائل است و وی علم امام به مغیبات و اخبار گذشته و آینده را بطور کلی نفی نمی کند بلکه می پذیرد به ادله روایی ائمه اطهار تا حدی از این علوم بهره مند بوده اند و در عین حال وی بر نفی احاطه علم امام بر همه معلومات خدا و استقلال امام در علم، اهتمام ویژه ای دارد و علم استقلالی برای امام را منافی توحید می داند.

و همچنین علامه میرحامد حسین علم امام را با استناد به احادیث روایت شده در کتب معتبر اهل سنت همچون « حدیث منزلت ، حدیث ثقلین ، حدیث مدینه العلم ، حدیث دارالحکمه ، حدیث اقصاکم علی ، حدیث شجره و حدیث نور » ثابت کرده است و آنها را نازل به مقام علمی امام می داند که همچون رسول خدا به قدری علمش فراوان است که عقول بشر از درک آن عاجز است و او عالم به تمام اخبار گذشته و امور حال و آینده است و نیز تمام حقایق پیدا و پنهان عالم را می داند.

واژگان کلیدی: امام، علم، علم غیب، علم امام، سید مرتضی، میرحامدحسین

فهرست مطالب

۱	فصل اول: کلیات و مفاهیم.....
۲	گفتار اول: کلیات.....
۲	بیان مساله.....
۳	سوالات تحقیق.....
۳	فرضیه تحقیق.....
۴	اهمیت و جایگاه موضوع تحقیق.....
۴	اهداف و فوائد تحقیق.....
۶	پیشینه تحقیق و امتیاز این پژوهش.....
۸	روش تحقیق.....
۹	گفتار دوم: مفهوم شناسی.....
۹	الف) علم.....
۱۲	ب) امام و امامت.....
۱۴	ج) علم امام.....
۱۵	د) علم غیب.....
۱۵	گفتار سوم: پیش نیازهای پژوهش.....
۱۵	الف) آشنایی با مقام امامت.....
۱۹	ب) زندگی نامه و آثار سید مرتضی <small>رحمته</small>
۲۳	ج) زندگی نامه و آثار علامه میرحامد حسین <small>رحمته</small>
۲۹	فصل دوم: آراء سید مرتضی در حقیقت و اقسام و منابع و قلمرو و دلایل علم امام.....
۳۰	گفتار اول: حقیقت و اقسام علم امام از منظر سید مرتضی <small>رحمته</small>
۳۰	مقدمه:.....
۳۰	الهام و وحی منبع علم امام.....
۳۲	پیامبر منشاء علم امام.....
۳۴	گفتار دوم: منابع علم امام از منظر سید مرتضی.....

راه‌ها و منابع علم از منظر سید مرتضی رحمته ۳۴

گفتار سوم: قلمرو علم امام از منظر سید مرتضی ۴۱

گفتار چهارم: دلایل علم امام از منظر سید مرتضی رحمته ۵۹

فصل سوم: آراء علامه میرحامدحسین در حقیقت و اقسام و قلمرو و دلایل علم امام ... ۷۱

گفتار اول: حقیقت و اقسام علم امام از منظر میرحامدحسین رحمته ۷۲

علم امام میراثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۷۲

موهوبی بودن علم امام ۷۶

گفتار دوم: قلمرو علم امام از منظر میرحامدحسین رحمته ۷۷

گفتار سوم: دلایل علم امام از منظر میرحامدحسین رحمته ۸۶

فصل چهارم: مقایسه و تطبیق آراء سید مرتضی و میر حامد حسین ۹۱

گفتار اول: مقایسه و تطبیق آراء درباره حقیقت علم امام ۹۲

گفتار دوم: مقایسه و تطبیق آراء درباره اقسام علم امام ۹۶

علم مکتوب و علم غیر مکتوب؛ ۹۸

گفتار سوم: مقایسه و تطبیق آراء درباره قلمرو علم امام ۹۸

حیات و جریان دائم علم ۱۰۷

گفتار چهارم: مقایسه و تطبیق آراء درباره دلایل علم امام ۱۱۴

رابطه حجیت و علم ۱۱۵

رابطه علم و عصمت ۱۱۵

رابطه وجوب طاعت و علم ۱۱۷

نتیجه گیری ۱۱۸

منابع ۱۲۱

فصل اول: کلیات و مفاهیم

گفتار اول: کلیات

گفتار دوم: مفهوم‌شناسی

گفتار سوم: پیش‌نیازهای پژوهش

گفتار اول: کلیات

بیان مساله

چنان که می‌دانیم از نظر شیعه امامت الهی منصبی است که به جعل خداوندی حاصل می‌گردد و وجوب اطاعت همگان را از شخص امام در پی می‌آورد. پرواضح است که چنین فردی می‌بایست از ویژگی‌ها و امتیازاتی برخوردار باشد تا شأن مطاع بودن را واجد گردد. از جمله ویژگی‌هایی که شخص واجب‌الاطاعة باید دارا باشد، علم الهی است. به عبارت دیگر امام کسی است که سرپرستی جامعه انسانی و بلکه سرپرستی تمام عوالم امکان‌را، از سوی خدای تعالی برعهده دارد و چنین شخصی شایسته و بایسته است که به احوال تمام بندگان و امور جهان، علم احاطی داشته و از حقیقت آنها آگاه باشد.

اصل لزوم برخورداری امام و حجت خدا از علم الهی خطاناپذیر مورد اتفاق علمای بزرگوار شیعه است؛ اما درباره سعه علم امام دیدگاه‌های مختلفی از سوی متکلمان ارائه شده است. شکی نیست که برخی متکلمان در مواجهه با مخالفان در صدد اثبات ضرورت عقلی بهره‌مندی امام از علم برآمده‌اند و به جهت رعایت موازین جدال و مناظره، بدون اصرار بر مواضع حداکثری خویش در همه عرصه‌ها، از جمله در بحث امامت و ویژگی‌های امام الهی، صرفاً به دنبال دفاع از حقایق و تبیین عقلانی شأن و جایگاه امامان منصوب از ناحیه خدا بوده‌اند. در موضوع علم امام نیز صرفاً آنچه را که از نظر ایشان قابل اثبات عقلی بوده مطرح ساخته‌اند و همین امر سبب شده اختلافاتی در دیدگاه ایشان به نظر برسد. اما باید توجه داشت که آنچه یک متکلم در برابر مخالف مطرح می‌کند لزوماً بیانگر همه باورها و اعتقادات او نیست؛ بر همین اساس برخی متکلمان بزرگ تصریح کرده‌اند که علمی که از طریق سمع برای امام اثبات می‌شود با میزان علمی که عقل به ضرورت بهره‌مندی امام از آن حکم می‌کند تفاوت دارد.

در این پژوهش سعی شده تا با ملاحظه نکات فوق دیدگاه دو تن از متکلمان بزرگ شیعه یعنی مرحوم علم الهدی سید مرتضی، شاگرد برجسته شیخ مفید (که عمدتاً با مشرب عقلی به امامت نگاه

کرده است) و مرحوم علامه میرحامدحسین، (که ایشان عمدتاً با مشرب نقلی به امامت نگاه کرده است) درباره علم امام بررسی و اشتراکات و افتراقات آراء این دو بزرگوار تبیین گردد.

سوالات تحقیق

سؤال اصلی

ماهیت و ویژگی‌های علم امام از منظر سید مرتضی و میرحامدحسین رحمهما الله چیست؟

سوالات فرعی

۱. دیدگاه سید مرتضی درباره حقیقت، قلمرو و دلایل علم امام چیست؟
۲. دیدگاه علامه میرحامدحسین درباره حقیقت، قلمرو و دلایل علم امام چیست؟
۳. اشتراکات و افتراقات آراء سید مرتضی و میرحامدحسین (رحمهما الله) پیرامون علم امام چیست؟
۴. منابع علم امام امام از منظر سید مرتضی و میرحامدحسین چیست؟

فرضیه تحقیق

فرضیه تحقیق بر این امر استوار است که همه علمای بزرگوار شیعه به بهره‌مندی ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) از علم خطا ناپذیر الهی باور و اذعان دارند؛ چرا که از نظر ایشان امامت منصبی الهی است و خداوند با اعطای علم خطاناپذیر به امامان (علیهم‌السلام) امر هدایت و تربیت خلق را به آن بزرگواران سپرده است. با این وجود برخی علما با توجه به نصوص موجود در موضوع علم امام، قلمرو علم ائمه (علیهم‌السلام) را وسیع می‌دانند؛ و برخی دیگر به دلیل جدال و مناظره با مخالفان و تأکید بر اثبات ضرورت عقلی بهره‌مندی امام، میزانی از علم را برای امام لازم می‌شمارند که عقل به ضرورت آن برای امام حکم می‌کند و همین امر سبب شده اختلافاتی در دیدگاه ایشان به نظر برسد.

اهمیت و جایگاه موضوع تحقیق

علم امام، از مقولات بحث برانگیز و جنجالی دانش کلام است. از دیر زمان، این مسئله مورد بحث متکلمان شیعی قرار داشته و تاکنون نیز، از جایگاه و حرمت بحث کاسته نشده است.

در سیر تاریخی مباحث، دو گرایش عمده فکری دیده می‌شود:

اعتقاد به علم وسیع امام به ضمائر و نهان آدمیان، زبان‌ها و لهجه‌ها، صناعات و... در میان متکلمان شیعه، ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق نوبختی (م. ۳۱۱ هـ) از قدیمی‌ترین کسانی است که در میان طرفداران این اعتقاد، نام برده می‌شود. این اندیشه، به مرور توسعه یافت و در اعصار اخیر، در اذهان متکلمان و محدثان و متدینان، تفکر حاکم گردید.

اعتقاد به علم محدود امام، گرایش دیگری بود که از همان دوره‌های اولیه پس از غیبت، کم و بیش، مطرح شد. شیخ مفید و سپس شاگردان او: سید مرتضی و شیخ طوسی، از این دیدگاه دفاع کردند و شاید بتوان این ادعا را داشت که دیدگاه مسلط کلامی در قرون اولیه پس از غیبت بود^۱ در این نوشتار بدون اینکه درستی و نادرستی اندیشه‌ها ارزیابی شود بدنبال این است که آراء و افکار دو اندیشمند معروف یعنی علم الهدی سید مرتضی و علامه میرحامدحسین، با تکیه بر آثار مکتوب این دو بزرگوار درباره «علم امام» مورد بررسی و تطبیق قرار می‌گیرد.

اهداف و فوائد تحقیق

با توجه به این که برخی متکلمان صرفاً به مباحث امامت عامه پرداخته و در صدد پاسخ به شبهات مخالفان بوده‌اند، گاهی مراجعه به برخی کتب کلامی در فهم مسائل مربوط به علم امام کافی نیست؛ زیرا مطالبی که در مورد علم ائمه (علیهم‌السلام) در این کتب مطرح شده در برخی موارد با عقاید علمای شیعه متفاوت است. به عنوان نمونه معتقد علمای شیعه در مورد ائمه (علیهم‌السلام) آن است که ایشان دارای علم غیب

و معجزه (کارهایی از قبیل احیای موتی و اخبار از غیب و...) هستند. اما در کتب کلامی، شرط امامت، فقط علم به احکام شرع و علم به تدبیر امور ذکر شده است.

اما باید دانست که در کتب کلامی، مباحث مربوط به امامت به دو صورت و در دو حوزه مطرح شده است: ۱. امامت عامه ۲. امامت خاصه

در بحث امامت عامه به شرایطی که بدون آنها امامت محقق نمی‌گردد پرداخته می‌شود اما در بحث امامت خاصه به خصوصیات امام پرداخته می‌شود. به بیانی دیگر در بحث امامت عامه گفته می‌شود که آنچه داشتن آن بر امام الهی لازم است علم به شرع و علم به تدبیر می‌باشد؛ اما به عنوان مثال علم به امور شیعیان یا آگاهی از تعداد افراد بشر و یا سایر خصوصیات شرط لازم برای امامت نیست. در عین حال مباحث امامت عامه هیچ منافاتی با امامت خاصه ندارد.^۱

از منظری دیگر در برخی کتب کلامی تنها درباره ویژگی‌های لازم برای امامت بحث می‌شود و به ویژگی‌های تفضلی پرداخته نمی‌شود؛ بدون تردید لازم است، امام صفاتی را داشته باشد و چنانچه این صفات در شخصی نباشد او شایستگی امامت الهی را نخواهد داشت اما علاوه بر این صفات امتیازاتی هم وجود دارد که خداوند از باب تفضل به ائمه (علیهم‌السلام) عنایت فرموده است، لذا آنچه ائمه (علیهم‌السلام) دارند بیشتر از مقدار لازم برای امام می‌باشد. متکلمین قائلند آنچه لازم است امام داشته باشد فقط علم به شرع و تدبیر امور است در حالی که علمای شیعه همگی معتقدند سعه علمی ائمه (علیهم‌السلام) بسیار فراتر از این دایره است.

بر این اساس برخی متکلمین شیعه بدون انکار خصائص و امتیازات ائمه (علیهم‌السلام) گاهی هنگام بحث و مناظره با مخالفین - و نه در بیان عقاید - گفته‌اند: «داشتن علم غیب برای امام لزومی ندارد.» اما معنای این سخن به هیچ وجه نفی علم غیب نیست. آنچه به حکم عقل برای امام لزوم دارد علم به احکام الهی

۱. در روایات مربوط به مباحث امامت برخلاف این دسته از کتب کلامی غالباً دو موضوع امامت عامه و امامت خاصه از هم جدا نشده و بین شرایطی که امام باید داشته باشد و امتیازاتی که ائمه دارند مرز مشخصی وجود ندارد.

و کیفیت تدبیر جامعه است. اما روشن است اثبات این امر هیچگاه خصائص و امتیازات تفضلی ائمه را نفی نمی‌کند

بنابراین مباحث کلامی روشی دارد که در بحثهای عقایدی برای مردم از این روشها استفاده نمی‌شود لذا متکلمان بزرگ شیعه مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و... گاهی در پاسخ اشکالات مخالفین مسائلی را مطرح کرده‌اند اما این مطالب ضمن اینکه امتیازات ائمه (علیهم‌السلام) را نفی نمی‌کند بیانگر عقیده کامل شیعه هم نیست.^۱ و از آنجا که سید مرتضی (رحمته) بیشتر به بحث ضرورت عقلی بهره‌مندی امام از علم دامن زده و میرحامدحسین (رحمته) به این موضوع بیشتر نگاه نقلی دارد. از مهمترین اهداف و فوائد این تحقیق نشان دادن تفاوت میان مباحث کلامی و اعتقاد متکلمان شیعه و نیز تفاوت مباحث مربوط به امامت عامه با مباحث مربوط به امامت خاصه است. در این تحقیق با تحلیل و بررسی تطبیقی آراء دو متکلم بزرگ شیعه یعنی سید مرتضی (رحمته) و میرحامدحسین (رحمته) اشتراکات و افتراقات دو رویکرد کلامی (رویکرد عقلی صرف و رویکرد نقلی) به مسأله علم امام نمایان می‌گردد.

پیشینه تحقیق و امتیاز این پژوهش

بحث درباره علم امام از زمان خود معصومین (علیهم‌السلام) شروع شده است. ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) گاه به صورت مستقل در احادیث و زیارت‌نامه‌ها و گاهی در پاسخ به پرسش‌ها درباره منابع و سعه علم خویش سخن گفته‌اند. برخی اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) نیز به این مباحث پرداخته‌اند و در عصر غیبت نیز متکلمان، محدثان و مفسران به صورت متمرکز یا پراکنده علم امام را مورد بررسی قرار داده‌اند. به عنوان نمونه بحث علم امام در منابع مهم حدیثی شیعه نظیر کتاب شریف کافی، بصائر الدرجات، عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام)، بحار الانوار و... جایگاه ویژه‌ای دارد.

شیخ صدوق در «اعتقادات»، شیخ مفید در «تصحیح الاعتقاد و اوائل المقالات» و کتاب شریف «الارشاد الی معرفة حجج الله علی العباد» و... درباره علوم ائمه (علیهم‌السلام) سخن گفته‌اند. همچنین سید مرتضی

۱. در بحث تطبیقی قلمرو علم امام به این موضوع بیشتر پرداخته خواهد شد.

در «الشافی» و میرحامدحسین در «عبارات الانوار» (ذیل حدیث باب العلم بودن امیر المؤمنین علیه السلام و...) به این بحث پرداخته‌اند.

مرحوم علامه مجلسی در «حق الیقین» و مرحوم فیض کاشانی در «علم الیقین» به بحث علم پرداخته‌اند و مرحوم فیض به مباحثی همچون انسان کامل، منابع و موانع علم، چگونگی رفع موانع، ارتباط ارواح مختلف انسانی با علم، ارتباط عصمت و علم، ضرورت و ماهیت علم امام، ادله علم امام و منابع علم امام و... پرداخته است.

علامه محمد حسین مظفر در باب کیفیت علم پژوهشی مستقل بنام «علم الامام علیه السلام» انجام داده و در ضمن به علم امام پرداخته و با تمسک به ادله عقلی و نقلی در صدد اثبات علم امام بر آمده و شواهدی از علوم ائمه علیهم السلام ارائه داده است.

آیت الله نجفی لاری در «المعارف السلمانیه» بحث علم امام را مطرح کرده و به شبهات مربوط به این بحث پاسخ گفته و در صدد حل تعارضات ظاهری در آیات و احادیث مربوط به علم امام بر آمده است.

فیلسوفان و عرفا نیز در بحث انسان کامل به بحث امامت و علم امام اشاراتی دارند. تعدادی از اندیشمندان و پژوهشگران معاصر نیز مباحثی در این زمینه ارائه کرده‌اند که از جمله می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

«علم پیامبر و امام در قرآن» اثر احمد مطهری؛

«مقاله محدودۀ علم امام تا کجاست؟» نوشته محمد فرضی پوریان؛

«مقاله منابع علم امام در قرآن» اثر محمد تقی شاکر؛

«مقاله علم امام تام یا محدود؟» اثر سید علی آل هاشم؛

«علم امام از نظر آیات و روایات» نوشته فاطمه مولایی؛

«علم امام با رویکرد قرآنی، روایی، عرفانی، فلسفی و کلامی» نوشته دکتر محمد زمان رستمی و

طاهره آل بویه؛

«علم امام از دیدگاه شیخ مفید و علامه طباطبایی» نوشته ابراهیم علیپور و سکینه کلانتری؛
«تیین و بررسی گستره علم امام از دیدگاه علامه طباطبایی و امام خمینی» نوشته سید علی موسوی؛
«گستره علم امام در مقایسه روایات اصول کافی و بصائر الدرجات» اثر عبد الرضا حمادی؛
«علم غیب از دیدگاه آیات و روایات» اثر امیر حسین شاهنوش فروشانی؛
«صفات الاهی امام از منظر امام رضا (علیه السلام)» نوشته نرگس السادات بیننده؛
«علم امام در قرآن و احادیث با تکیه بر دیدگاه علامه مجلسی و علامه طباطبایی» نوشته زهره خطیبی؛

«بررسی رابطه تکوینی عصمت با علم معصوم و پاسخ به شبهات مربوط به عصمت» نوشته محمد رضا بیژن؛

«پژوهش در مسأله علم امام» قلمرو علوم برگزیدگان خداوند در قرآن نویسنده: هاشمی، سید علی؛
پرونده علمی: مجله امامت پژوهی» تابستان ۱۳۹۱ - شماره ۶ (۳۸ صفحه - از ۱۰۹ تا ۱۴۶)؛
«علم امام» مجموعه مقالات که آقای محمدحسن نادم جمع آوری کرده و در آخر این کتاب بخشی به نام «کتاب شناسی علم امام» دارد که ۲۰۶ عنوان کتاب را در زمینه علم امام ذکر نموده است.
با وجود این درباره علم امام از نظر سید مرتضی رحمته و میرحامدحسین رحمته و بررسی تطبیقی این دو دیدگاه اثر مستقلی نگارش نیافته و به طور مستقل و مشروح به این بحث پرداخته نشده است. امتیاز تحقیق حاضر این است که نظر دو متکلم بزرگ شیعه با دو رویکرد متفاوت به مباحث امامت را به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار داده و افتراقات و اشتراکات این دو دیدگاه را بررسی کرده است.

روش تحقیق

با توجه به موضوع پایان نامه روش گردآوری کتابخانه‌ای و روش تحقیق توصیفی و تحلیلی است.

گفتار دوم: مفهوم شناسی

از آنجا که تبیین برخی مفاهیم که در این تحقیق دخالت موثری دارند لازم است؛ از این رو، در ابتدا به تعریف مفاهیمی چون علم، امام، علم امام و غیب ... پرداخته می‌شود.

الف) علم

معنای لغوی

راغب اصفهانی درباره معنای علم می‌نویسد:

«الْعِلْمُ: إدراك الشيء بحقيقته، و ذلك ضربان: أحدهما: إدراك ذات الشيء. و الثاني: الحكم على الشيء بوجود شيء هو موجود له، أو نفي شيء هو منفي عنه. فالأول: هو المتعدى إلى مفعول واحد نحو: «لا تعلمونهم الله يعلمهم»^۱ و الثاني: المتعدى إلى مفعولين، نحو قوله: «فإن علمتموهن مؤمنات»^۲...»^۳

(علم ادراك حقيقت چیزی است وبردوگونه است: ۱- ادراك ذات شيء. ۲- حكم كردن بر وجود چیزی با وجود چیز دیگر که بر ای که برایش ثابت و موجود است یا نفی چیزی که از او دور و منفی است. پس علم در نوع اول متعدی به یک مفعول است، مثل آیه: «لا تعلمونهم الله يعلمهم» (شما به آنها آگاه نیستید، خدا به آنها آگاه است). و علم در معنی دوم متعدی به دو مفعول است، مثل آیات: «فإن علمتموهن مؤمنات» (هر گاه آنها را زنان مؤمنه‌ای یافتید))
و در المصباح المنیر آمده است:

۱. سوره الأنفال (۸)، آیه ۶۰

۲. سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۱۰

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۵۸۰.

«الْعِلْمُ الْيَقِينُ يُقَالُ (عِلْمٌ) (يَعْلَمُ) إِذَا تَيَقَّنَ وَ جَاءَ بِمَعْنَى الْمَعْرِفَةِ أَيْضاً كَمَا جَاءَتْ بِمَعْنَاهُ ضَمَّنَ كُلُّ وَاحِدٍ مَعْنَى الْآخَرِ ...»^۱

خلیل بن احمد فراهیدی^۱، احمد بن فارس^۲ و ابن منظور^۳ علم را نقیض جهل معنا کرده‌اند. عسکری نیز در بیان فرق میان معرفت و علم گفته است: «أن المعرفة أخص من العلم لأنها علم بعین الشیء مفصلاً عما سواه، و العلم یكون مجملاً و مفصلاً...»^۴؛ (همانا معرفت اخص از علم است؛ چراکه معرفت در واقع علم تفصیلی به عین اشیاء (با توجه به جهات تمایز آن) از اشیای دیگر است؛ در حالی که علم اعم از اجمالی و تفصیلی است.) و در قاموس قرآن می‌نویسد: «علم: دانستن. دانش ... علم گاهی به معنی اظهار و روشن کردن آید.»^۶

خلاصه اینکه: علم، نقیض جهل^۲ و به معنای دانش و آگاهی است.^۴

معنای اصطلاحی

چنان‌که می‌بینیم در کتب لغت علم را به دانش و آگاهی و ادراک معنا کرده‌اند اما برخی اندیشمندان معتقدند که واژه علم علاوه بر این معنا در معانی دیگری نیز استعمال می‌شود؛ به عنوان مثال به کمالی که انسان به واسطه آن حقایقی را ادراک می‌کند (ما به الادراک) نیز علم اطلاق می‌شود. ملا صدرا در

۱. احمد بن محمد، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۷.

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد ف کتاب العین، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. زکریا، ابوالحسن احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۱۰.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۱۷.

۵. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ص ۷۲.

۶. قرشی بنایی، علی اکبر قاموس قرآن، ج ۵، ص ۳۳.

۷. الخلیل بن أحمد الفراهیدی، ترتیب العین، ج ۲، ص ۱۲۷۴، «علم»

۸. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، ج ۱۰، ص ۱۴۱۵۹، «علم»

برخی آثار خویش علم را امری وجدانی و بی نیاز از تعریف دانسته چراکه از نظر وی علم کشف کننده اشیاء است؛ لذا خودش مکشوف واقع نمی شود. صدرای شیرازی؛ علم را هیئتی نفسانی معرفی کرده که اشیاء به واسطه آن منکشف می شوند.^۱

ایشان همچنین در شرح اصول کافی می نویسد:

«فاعلم ان العلم يطلق على ثلاثة معان: احدها اضافة بين العالم و المعلوم يشق منها اسم الفاعل و اسم المفعول و غيرهما، كالقدرة اذا اريد بها نفس الاضافة اعنى القادرية. و ثانيها الصورة الحاصلة في النفس من الامر العيني كليا كان ذلك الامر كصورة الانسان و صورة الفرس او جزئيا كصورة زيد و صورة عمرو و صورة هذا الفرس و ذاك الشجر.

و ثالثها الملكة الراسخة التي بها ينكشف المعلومات و يتجلى الحقائق، و هذه كملكة القدرة التي بها يتمكن القادر من فعل مقدوراته متى شاء ... بل المراد من العلم انما هو تلك الملكة الحاصلة في نفوس العلماء بعد كثرة الافكار و الانظار و التأملات و التعقلات، و هي تختلف شدة و ضعفا و كامالا و نقصانا بحسب تفاوت صفاء النفس و كثرة التعقلات و الرياضات توفيقا من الله و تأييدا منه. و لا شك انها نور عقلي يقذفه الله في قلب من يشاء من عباده،»^۲

(بدان که علم بر سه معنا اطلاق می شود: یکی از معانی آن اضافه بین عالم و معلوم است که اسم فاعل و اسم مفعول و غیر اینها از آن مشتق می شود همچون قدرت، چنانچه از آن نفس اضافه، یعنی قادر بودن، اراده شود.

و معنای دوم صورت حاصله از امر عینی در نفس است چه آن امر عینی مانند صورت انسان و صورت اسب کلی باشد یا همچون صورت زید و عمرو و صورت این اسب و آن درخت جزئی باشد.

۱ . الشیرازی، صدرالمتألهین، مفاتیح الغیب، ص ۲۶۱.

۲ . مازندرانی، مولی محمد صالح، شرح أصول کافی (صدر)، ج ۲، صص ۷۲-۷۳.

سومین معنای علم ملکه ثابتی است که معلومات و حقایق به واسطه آن منکشف و متجلی می‌شوند و علم به این معنا همچون ملکه قدرت است که قادر به واسطه آن هرگاه که بخواهد بر انجام مقدوراتش تمکن می‌یابد ... بلکه مراد از علم در واقع همین ملکه‌ای است که پس از افکار و اندیشه‌ها و تأملات و تقلات فراوان در نفوس علما حاصل می‌شود و به حسب تفاوت صفای نفس و کثرت تعقل‌ها و ریاضت‌هایی که به توفیق و تأیید الهی حاصل می‌گردد، از نظر شدت و ضعف و کمال و نقصان مختلف است. و شکی نیست که این ملکه نفسانی (علم) نوری عقلی است که خداوند آن را در قلب هر یک از بندگانش که بخواهد قرار می‌دهد.

در احادیث ائمه اهل‌بیت (علیهم السلام) نیز از علم با عنوان نور تعبیر شده است. بر اساس احادیث، حقیقت علم چیزی نیست که از طریق تعلّم حاصل شود، بلکه علم نوری است که خداوند به اراده و مشیت خویش آن را در قلب کسانی که هدایتشان را می‌خواهد، قرار می‌دهد. حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعْلُمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ»^۱

(علم به تعلّم نیست همانا علم نوری است که خدای تبارک و تعالی آن را در قلب کسانی قرار می‌دهد که می‌خواهد هدایتشان کند).

ب) امام و امامت

معنای لنوی

واژه امام، بر وزن «کتاب» از ریشه «ا م م» مهموز الفاء و مضاعف، در اصل به معنای قصد و توجه مخصوص است که در همه کاربردهای آن محفوظ است.^۲

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۱۳۶.

لغت شناسان این واژه را عبارت از هر کس و چیزی میدانند که در کارها به او اقتدا می‌کنند اعم از اینکه فردی گمراه و ستمکار و یا فردی هدایت یافته و عادل باشد. در معجم مقاییس اللغة چنین آمده است: «الامام کلّ من اقتدی به وقدّم فی الامور.»^۱ (امام کسی است که به او اقتدا و در کارها پیش انداخته شود.)

و در لسان العرب می‌نویسد: «أمّ القوم وأمّ بهم، تقدّمهم؛ وهی الامامة ... والامام کلّ من ائتم به قوم کانوا علی الصراط المستقیم أو کانوا ضالّین.»^۲

(قوم را امامت کرد یعنی بر آنها مقدم شد و امامت همین است ... و امام کسی است که قومی به او اقتدا کنند اعم از اینکه بر هدایت باشند یا بر ضلالت.)

امام به همین معنا در قرآن کریم و احادیث شریف هم به کار رفته است. خدای تعالی می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»^۳ (روزی که همه مردم را با امامشان بخوانیم.)

معنای اصطلاحی

متکلمان اسلامی اعم از شیعه و سنی «امامت» را به دو صورت عام و خاص تعریف کرده‌اند گروهی گفته‌اند: «الامامة ریاسة عامة لشخص من الاشخاص فی امور الدین و الدنیا»؛ (امامت، رهبری عمومی در امور دین و دنیا برای یکی از اشخاص است)^۴

برخی دیگر گفته‌اند: «الامام هو الذی له الرئاسة العامة فی امور الدین و الدنیا نیابة عن النبی»؛ (امام کسی است که دارای رهبری عمومی در امور دین و دنیا به صورت نیابت از پیامبر می‌باشد).^۵

۱. زکریا، ابوالحسن احمد بن فارس؛ معجم مقاییس اللغة ج ۱، ص ۲۸

۲. ابن منظور؛ لسان العرب، ج ۱۲ ص ۲۴

۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۱

۴. علامه حلی، باب حادی عشر ص ۶۶؛ ابن خلدون؛ مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۱

۵. ابن میثم بحرانی؛ قواعد المرام فی علم الکلام؛ ص ۱۷۴؛ جرجانی، سید شریف؛ شرح المواقف الایجی، ج ۸، ص

تعریف نخست به سبب عام بودنش شامل نبوت هم می‌شود؛ ولی تعریف دوم به سبب قید «نیابة عن النبی» خاص است و نبوت را شامل نمی‌شود.

بنابراین امام دارای معنای عامی است که شامل امام هدایتگر و امام گمراه‌کننده می‌شود اما در این پژوهش بحث از امامی است که از جانب خدا و به عنوان جانشین خاتم الانبیاء ﷺ منصوب شده است.

ج) علم امام

معنای لغوی

علم امام، ترکیب اضافی به معنای دانش و آگاهی امام است

معنای اصطلاحی

گفتیم که علم دارای سه معناست که یکی از معانی آن دانستن به صورت کلی است ولی معنای دیگر آن که صورت حاصله در ذهن و عقل باشد همان علم حصولی است و آن چه که با آن حقیقت برای عالم کشف می‌شود ممکن است کشف به صورت حصولی یا حضوری باشد بر اساس تعاریف یاد شده می‌توان گفت علم امام هم جنبه حصولی دارد و جنبه حضوری دارد یعنی بعضی حقایق را با واسطه درک می‌کند و برخی حقایق را با علم حضوری می‌یابد. و به عبارت دیگر اینگونه نیز گفته‌اند: «آن علمی است که لازمه امامت و رهبری امت است و علم باطنی فطری لدنی موهوبی از جانب خداوند عالم است که به الهام و وحی مع الواسطه یا بلا واسطه و یا با هر اسبابی که اختصاص به انبیاء و اوصیاء آنها دارد حاصل می‌شود»^۱

د) علم غیب

معنای لغوی غیب

غیب در لسان العرب چنین معنا شده است: «و الغیب کل ما غاب عنک ... و الغیب ایضا ما غاب عن العیون، و ان کان محصلا فی القلوب»؛ (غیب عبارت است از هر چیزی که از تو پنهان است و نیز هر آنچه از چشمها مخفی است، گرچه در قلبها وجود داشته باشد).

معنای اصطلاحی غیب

۱. گاهی غیب بر هر آنچه که از دایره معرفت حسی ما خارج است اطلاق میشود گرچه ممکن است از طریق عقل و یا نقل نسبت به آن معرفت و شناخت حاصل شود؛ مثل علم به وجود و وحدانیت خداوند.

۲. غیب بر هر آنچه که از دایره مطلق ادراکات، اعم از حسی و عقلی، خارج باشد اطلاق شده است؛ مثل احوال برزخ و قیامت.

۳. گاهی علم غیب به علم استقلالی به چیزی که به طور کلی از دایره ادراکات همه مخلوقات بیرون است اطلاق میشود. در نتیجه علم غیب، به معنی اول و دوم، برای غیر خداوند هم ممکن است، ولی به معنی سوم در انحصار خداوند است.

گفتار سوم: پیش نیازهای پژوهش

الف) آشنایی با مقام امامت

پیش از ورود به بحث علم امام، آشنایی با مقام امامت به معنای منصبی الهی ضروری به نظر می‌رسد امامت مطرح شده در مباحث شیعی - که مأخوذ از قرآن کریم است - مقام افتراض الطاعة می‌باشد. این مقام مقامی است که بسیاری از انبیاء الهی دارای آن نبودند و نبی والامقامی چون حضرت

ابراهیم خلیل علیه السلام پس از طی ابتلائات و امتحانات سخت به این مقام نائل آمد در حالی که قبل از آن دارای مقام عبودیت، نبوت، رسالت و خلّت بود. خدای تعالی می فرماید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۱

(و یاد آر هنگامی را که ابراهیم علیه السلام را پروردگارش با کلماتی ابتلاء نمود و آنها را تمام کرد و فرمود همانا ما تو را برای مردم امام قرار دادیم. (ابراهیم) عرض کرد این مقام را در فرزندان من نیز قرار ده. خداوند فرمود عهد من (امامت) به ظالمان نمی رسد.)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«قال أبو عبد الله ع يُنكروُن الإمام المُفترَض الطَّاعةِ وَيَجحدُونَ بِهِ وَاللَّهِ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْزِلَةٌ أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ فَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ دَهْرًا يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ حَتَّىٰ بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يُكْرِمَهُ وَيُعْظِمَهُ فَقَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَرَفَ إِبْرَاهِيمُ مَا فِيهَا مِنَ الْفَضْلِ فَ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي فَ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّ إِنَّمَا هِيَ ذُرِّيَّتُكَ لَا يَكُونُ فِي غَيْرِهِمْ»^۳.

(امامی را که اطاعتش واجب است انکار می کنند و به او ایمان نمی آورند سوگند به خدا در روی زمین مقام و منزلتی بزرگتر از وجوب طاعت وجود ندارد. همانا بر ابراهیم روزگاری از سوی خدا امر نازل می شد ولی پیرویش واجب نشده بود تا اینکه رأی خدا بر این قرار گرفت که او را تکریم و تعظیم کند. پس فرمود: «همانا ما تو را برای مردم امام قرار دادیم».)

روشن است کسی که دارای چنین مقامی می شود، باید خصوصیات و ویژگی هایی متناسب با این مقام را داشته باشد که اصلی ترین این خصوصیات عصمت و علم می باشد. خدای تعالی در آیه فوق به

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات؛ صص: ۱۴۹-۱۵۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار؛ ج ۲۵؛ ص ۱۴۲

عصمت امام اشاره کرده و می فرماید: «لاینال عهدی الظالمین» یعنی امامت که عهد الهی است به ظالمان نمی رسد. و حال آنکه از بارزترین مصادیق ظلم، معصیت خدای تعالی است.

در مورد لزوم علم برای دارا شدن مقام امارت و سلطنت قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

(بدرستی که خداوند او (طالوت) را برگزیده و در دانش و توانایی و قوت جسم او را فزونی

بخشیده و خدا ملک خود را به هر که خواهد بخشد که او به حقیقت توانگر و داناست).

با توجه به آیه فوق روشن است کسی که علم بیشتری دارد برای آمریت استحقاق بیشتری خواهد داشت. لذا خدای تعالی نیز کسی را برای امارت برمیگزیند که علمش را فزونی داده است. به بیان دیگر مقام امر و نهی و سلطنت بر خلق - که مختص خدای تعالی و به اراده اوست - به کسی تملیک می شود که دارای علم الهی است.

خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۲

(آیا آنکس که به حق هدایت می کند شایسته تر است پیروی شود یا کسی که هدایت نمی کند مگر

آنکه خود هدایت شود، شما را چه شده و چگونه حکم می کنید).

در این آیه نیز خدای تعالی با ارشاد به حکم عقل می فرماید: کسی باید اطاعت شود که به سوی حق رهنمون می شود و از آنجا که راهنمایی به سوی حق نیازمند شناخت حق و علم به آن می باشد آمریت نیز حق کسی است که دارای چنین علمی باشد لذا امام باقر (علیه السلام) در حدیثی ضمن اعتراض به برخی از شیعیان که قدرت تحمل برخی خصوصیات ائمه (علیهم السلام) را نداشتند می فرماید:

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

۲. سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ وَعِنْدَهُ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا وَيَجْعَلُونَا أُمَّةً وَيَصِفُونَنَا أَنَّا طَاعَتْنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَيَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ فَيَنْقُصُونَا حَقًّا وَيَعْيِبُونَ ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ بُرْهَانَ حَقٍّ مَعْرِفَتِنَا وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِنَا أَ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قَوَامٌ دِينِهِمْ»^۱

(تعجب می‌کنم از گروهی که ولایت ما را پذیرفته و ما را امام قرار داده‌اند و معتقدند اطاعت ما برایشان همانند اطاعت رسول الله ﷺ واجب است. سپس دلیل خود را شکسته و به خاطر سستی دل‌هایشان خود را در مقابل دشمنان محکوم می‌نمایند پس حق ما را نقض کرده و بر کسی که خداوند برهان روشن معرفت و تسلیم در مقابل امر ما را به او عطا کرده است عیب می‌گیرند، آیا می‌پذیرید که خدای تبارک و تعالی طاعت اولیاء خود را بر بندگانش واجب کند و سپس اخبار آسمانها و زمین را از ایشان مخفی دارد و ریشه و اساس علم در آنچه که از ایشان سؤال می‌شود را قطع کند در صورتی که قوام دین آنها همین است؟!)

بنابراین امامت مطرح شده در قرآن و روایات منصبی است که نیاز به علم فراوانی دارد و چون منصبی از سوی خدا برای امام جعل می‌شود علم متناسب با آن نیز باید توسط خدای تعالی به امام افزوده گردد.

ب) زندگی نامه و آثار سید مرتضی رحمته

علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام مشهور به سید مرتضی و ملقب به شریف مرتضی، علم الهدی و ذوالمجدین^۲، متکلم، فقیه و حدیث شناس و ادیب و شاعر برجسته امامیه در سده پنجم هجری است. سید مرتضی در رجب سال ۳۵۵ هجری به دنیا آمد.^۳ و دانش های متداول روزگار خود اعم از کلام و فقه و حدیث را از محضر شیخ مفید فراگرفت. که مهمترین استاد وی بوده است. افزون بر مفید، از ابو عبیدالله مرزبانی بغدادی، (د ۳۸۴) و ابن نباته (در ادبیات) بهره برده است. در برخی منابع از شاگردی سید مرتضی نزد قاضی عبدالجبار و ابواسحاق نصیبینی شاگرد ابو عبدالله حسین بن علی بصری (از متکلمان معتزله) سخن رفته است.

سید مرتضی از جایگاه والایی در دین و دانش و دنیا برخوردار بود. و مناصب برادرش یعنی نقابت سادات و امارت حج و سرپرستی دیوان مظالم پس از فوت سید رضی به وی رسید و او مدت سی سال عهده دار این مسئولیتها بود.

پس از فوت شیخ مفید در سال ۴۱۳ ق مرجعیت دینی شیعیان و زعامت علمی حوزه علمی شیعه در بغداد به وی رسید. سید مرتضی در دانشهای بسیاری تدریس می کرد. وی املاک فراوانی داشت و از در آمد آنها در راه نشر دانش و فرهنگ بهره می برد. چنان که برای شاگردان خود مقرری تعیین کرده بود. و به شیخ طوسی در ایام شاگردی اش نزد وی ماهیانه دوازده دینار و به قاضی ابن براج هشت دینار می پرداخت. وی حتی قریه ای از املاک خود را وقف تهیه کاغذ فقها کرده بود. شیخ طوسی، قاضی ابن

۱. در نگارش زندگی نامه و آثار سید مرتضی از رساله دکتری جناب آقای دکتر علی نفی خدایاری دفاع شده در دانشگاه امام صادق (ع) بهره گرفتیم.

۲. مجد علم و نسب یا شرافت علم و ریاست دنیوی. نیاز به گفتن ندارد که القاب متعدد سید مرتضی از یک سو نشانه موقعیت بالای سیاسی - اجتماعی وی در جامعه بغداد و از سوی دیگر حاکی از برخورداری وی از کمالات علمی و فضائل نفسانی در کنار فضیلت سیادت است.

۳. علامه حلی، خلاصه الاقوال ص ۱۷۹.

براج، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراچکی و سلاربن عبدالعزیز دیلمی و ابویعلی جعفری از شاگردان به نام وی به شمار می روند.

در روند تاریخی دانش و فرهنگ شیعی، جایگاه و اهمیت سید مرتضی را باید در تبیین و دفاع وی از مبانی و آموزه‌های اعتقادی و فقهی امامیه از یک سو، و در تداوم و تکمیل روش علمی اجتهادی مفید از سوی دیگر جستجو کرد. کوشش‌های علمی وی به تنقیح مبانی کلامی و فقهی امامیه و شکل‌گیری فقه مقارن و بهره‌گیری گسترده از دانش اصول در استنباط احکام و پای‌گیری تفسیر اجتهادی انجامید. در زمینه حدیث نیز گفتنی است که سید مرتضی گو این که - به رغم کثرت سماع حدیث - به کار تدوین حدیث و نگارش اثر حدیثی نپرداخته و از این نظر، وجه حدیثی شخصیت علمی وی کم‌رنگتر از استادش مفید است و الامالی وی با الامالی صدوق و مفید یکسره متفاوت است، اما نقش برجسته وی در حدیث پژوهی شیعه را می‌توان در آراء قابل توجه وی در مبانی اعتبارسنجی حدیث و به طور عمده در تبیین نظریه نفی حجیت خبر واحد از یک سو و به کارگیری روش‌های کلامی - ادبی در فهم و نقد حدیث از سوی دیگر ارزیابی کرد.

باری شریف مرتضی رحمته، پس از هشتاد سال و هشت ماه عمر بابرکت در بیست و پنج ربیع الاول سال ۴۳۶ وفات کرد. نجاشی به همراه ابویعلی جعفری و سلار بن عبدالعزیز وی را غسل دادند. پسرش بر وی نمازگزارد و در خانه خود به خاک سپرده شد.^۱

روش کلامی سید مرتضی

«سید مرتضی از پرورش یافتگان مکتب بغداد و همسو با شیخ مفید، استاد و رهبر متکلمان عصر خویش، عقل را حرمت نهاد و احکام آن را حجت شمرد و در جهت عقلانی کردن کلام شیعی کوشید و چنان که از آثار او استفاده می‌شود بر حجیت عقل تاکید دارد و دلالت آن را از دلالت دیگر منابع قوی تر می‌شمارد و هر چیزی را که با دلیل عقلی ناسازگار باشد باطل می‌شمارد و

۱. اسعدی، علیرضا، متکلمان شیعه، سید مرتضی، صص: ۴۳-۷۸

او بر این باور است که عقل در شناخت و کشف احکام آنجا که دلیل نقلی وجود ندارد حجت است و در کنار عقل سمع را نیز حجت می‌داند و در مسائل بسیاری همچون صفات خداوند و غیره از آن رهگذر به اثبات آنها می‌پردازد، همچنان که در مواردی نیز به عرق و اجماع تمسک کرده است.^۱

آثار سید مرتضی رحمته

سید مرتضی رحمته نیز به سان استادش شیخ مفید رحمته آثار پرشمار و متنوعی نگاشته است. علامه حلی رحمته درباره آثار وی این گونه اظهار نظر کرده است: «...مصنفات بسیاری دارد که در کتاب (رجال) بزرگمان ذکر کرده‌ایم. امامیه از روزگار وی تا هم اینک که سال ۶۹۳ است از کتاب‌های وی - رحمت خدا بر وی باد - بهره برده است. سید مرتضی رکن امامیه و معلم ایشان است. قدس الله روحه و جزاه عن أجداده خیرا».^۲

آثار سید مرتضی رحمته به شرح زیر است:

او دارای تالیفات متعددی است که هر کدام نشانگر وسعت علم و تبحر و گسترش کرانه‌ای دانش و فضیلت او بوده است مرحوم مدرس، صاحب ریحانه الادب بیش از ۷۲ جلد از آن‌ها را با اسم و رسم نام می‌برد،^۳ ولی برخی از آن چه که راجع به کلام و مباحث اعتقادی می‌باشد، به این ترتیب می‌باشد:

الشافی فی الامامه:

الشافی فی الإمامة و ابطال حجج العامة، از مهمترین کتاب‌های کلامی تدوین شده در زمینه امامت و پاسخ به مسائل پیرامون آن است که توسط سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵ق ۴۳۶ق) تألیف شده است. سید مرتضی این کتاب را در مقام پاسخگویی به شبهات قاضی عبدالجبار معتزلی درباره امامت تألیف کرد. شیخ طوسی در تلخیص این کتاب تلخیص الشافی و ابو الحسین بصری در نقض بر آن نقض

۱. اسعدی، علیرضا، متکلمان شیعه، سید مرتضی، صص ۸۹-۸۹

۲. علامه حلی، خلاصه الاقوال ص ۱۷۹.

۳. مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانه الادب، ج ۴، صص ۱۸۳-۱۹۰.

الشافی و ابو یعلی سلار بن عبد العزیز در نقض بر این نقض النقض علی النقض را تألیف نموده‌اند و همه در حال حیات مرتضی بوده است.

تنزیه الانبیاء:

تنزیه الانبیاء و الائمة کتابی کلامی در اثبات عصمت پیامبران و امامان نوشته سید مرتضی علم الهدی (۳۵۴ق). است. سید مرتضی در این کتاب بحث‌های راجع به عصمت پیامبران را به تفصیل آورده اما در بحث عصمت امامان، برای تفصیل مطالب، به کتاب الشافی فی الامامة که نوشته خود اوست ارجاع داده است. کتاب به شکل پرسش و پاسخ تنظیم شده است.

الاصول الاعتقادیة:

این رساله کوچک که درباره صفات خدا، نبوت، امامت، بعث، وعد و وعید، شفاعت، عذاب قبر، فناء عالم، میزان، صراط، بهشت، دوزخ تألیف یافته است در بغداد در سال ۱۹۵۴م به چاپ رسیده است.

الولاية عن الجائر و یا الولاية من قبل الظالمین

رساله کوچکی است که سید آن را در سال ۴۱۵ برای وزیر، ابوالقاسم حسین بن علی مغربی تألیف کرده است. این رساله درباره حکم ولایت از طرف خلفاء جور است که غالباً در بین امامیه مطرح، و مورد اشکال بوده است. سید در این رساله آن چه را که والی از جانب جائر می‌تواند انجام دهد و آن چه را نمی‌تواند انجام دهد بیان داشته است.

المقنع فی الغیبه:

این رساله در سال ۱۳۱۹ه در حاشیه درر الفرائد فی شرح الفوائد به چاپ سنگی رسیده است. سید در این رساله مشکل غیبت امام دوازدهم را که پیوسته باب هجوم بر امامیه بوده است و از دیرباز در مقام دفع آن بر آمده‌اند و رساله‌های زیادی در این باب نوشته‌اند دفع کرده است.

انقاذ البشر من الجبر و القدر:

رساله‌ای است کوچک در کلام که در آن سید با اسلوب خطابی بلیغ، مسئله قضا و قدر را بررسی کرده و آیات بسیاری از قرآن را در مقام استدلال بر رأی خود ذکر کرده است و ضمناً تاریخ این عویصه

را از روز پیدایش آن به وسیله معبد جهنی و ابوالاسود دوئلی تا روزگار خویش بیان داشته است. این رساله در سال ۱۹۳۵م. به کوشش شیخ علی خاقانی در حدود نود صفحه به قطع کوچک در نجف به چاپ رسیده است.

المسائل التبانیات:

مسائلی است که ابو عبدالله محمد بن عبدالملک التبانی از سید سؤال کرده، و چنان که از سؤالات او پیداست متکلمی ماهر بوده، بلکه چه بسا از دیگر کسان که از سید سؤالاتی کرده‌اند فاضل‌تر بوده است. وی سؤال کرده است از این که: چرا امامیه اجماع و قیاس را رفض کرده‌اند؟ چرا سید خود خبر واحد را حجت نمی‌داند با این که با رفتن خبر، معظم احکام شریعت از بین می‌رود؟ بنا بر نقل صاحب ادب المرتضی نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه آستان قدس موجود است که دارای ۳۰ ورق و در سال ۶۷۶ ق نوشته شده است، و نسخه دیگری نیز به خط آقا شیخ آقا بزرگ نزد خود ایشان موجود است.

ج) زندگی نامه و آثار علامه میرحامدحسین رحمته

علامه میرحامدحسین نیشابوری (۱۲۴۶-۱۳۰۶ق) از سادات و علمای شیعه قرن سیزدهم در هند است. میرحامدحسین عالمی جستجوگر و دارای اطلاعات گسترده بود و کتاب‌های فراوانی در دفاع از تشیع نگاشت. از او چندین ردیه بر کتاب‌های ضد شیعی برجای مانده است. مشهورترین کتاب او عبقات الانوار است که آن را با هدف اثبات امامت و دفاع از ولایت امیرالمومنین نگاشته است.

اسم میرحامدحسین، سید مهدی و کنیه او ابووظفر بوده است. گفته شده پدرش او را به نام جدش، سید حامد حسین شهرت داد. میرحامدحسین فرزند سید محمد قلی موسوی نیشابوری هندی از متکلمان و عالمان شیعه در میروت از توابع دهلی هند در ۵ محرم ۱۲۴۶ق/۱۲۱۰ش به دنیا آمد. از جانب پدر با ۲۷ واسطه به امام موسی بن جعفر می‌رسد.^۲ خاندانش از اهل علم بودند. اصالتشان از نیشابور بود که

۱. در نگارش میرحامدحسین و آثار وی از کتاب «میرحامدحسین» نوشته محمد رضا حکیمی استفاده شده است

۲. تهرانی، آقا بزرگ، نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۴۷.

یکی از اجدادش در قرن هفتم به سبب حمله مغول به هندوستان هجرت کرد و در شهر کنتور اقامت کرد.^۱

در زمان پادشاهان نیشابوری، جماعت زیادی از نیشابور، مشهد و سایر شهرهای خراسان به هندوستان رفتند و در شهر لکنهو که مرکز حکومت آنان بود ساکن شدند، و تقریباً تمام رجال مذهبی و سیاسی این دسته از ملوک هند خراسانی بودند. سادات نقوی که نیشابوری هستند، در زمان پادشاهان او به هند رفته‌اند. میرحامدحسین نیشابوری در تحت حمایت این پادشاهان فعالیت می‌کرد.^۲

تحصیلات

میرحامدحسین، تعلیم را از ۶ سالگی با رفتن به مکتب‌خانه آغاز کرد. به گفته پدرش در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۵۲ ق به مکتب رفت و نزد شیخ کرمعلی خواندن را شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدرش عهده دار تعلیم وی گردید و تا ۱۴ سالگی مبادی علوم و علم کلام را از او آموخت.^۳ میرحامدحسین در ۱۵ سالگی و پس از وفات پدر برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت. مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی حنفی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدارعلی و برادر وی سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند- و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان کتاب مناہج التذقیق را که از تصنیفات استادش سید العلماء بود، نزد او آموخت و بر آن حاشیه نوشت. پس از چندین سال تحصیل به تحقیق و پژوهش پرداخت. ابتداء به تصحیح و نقد

۱ . سلیمی زارع، عبقات الانوار و علامه میر حامد حسین، «مجله حدیث اندیشه»، ص ۶۴.

۲ . مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام، از مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۳۴۸.

۳ . تهرانی، آقا بزرگ؛ نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۴۷.

تصانیف پدرش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و زمان زیادی را صرف تصحیح و مقابله عبارات این کتب با اصول کتب و منابع کرد.

پس از انتشار کتاب منتهی الکلام تألیف مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه، کتاب استقصاء الافحام را در نقض این کتاب نگاشت. مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا که مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمیتوانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر بزرگان، به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند. پاسخ میرحامد حسین، ستوده شد.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف بزرگترین و جامع‌ترین لایحه دفاعیه شیعه عقبات الأنوار شد و تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد. در حرمین شریفین یادداشت‌هایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست. در آنجا او را احترام کردند. پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآورد. میرحامد حسین، عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اعتقادات دینی و دفاع از عقیده‌اش گذراند. بر اثر نوشتن بسیار، دست راستش از کار افتاد و در اواخر با دست چپ می‌نگاشت.^۱ و حتی گاهی املا می‌کرد و دیگران می‌نوشتند.^۲

۱. امین، سید محسن؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۸۱.

۲. کاظمینی، میرزا احمد حسن؛ ناصر المله ص ۴۲.

می‌گویند تا آن لحظه آخر کار می‌کرد و در اواخر عمر مریض شده بود و دیگر نمی‌توانست بنشیند و باید می‌خوابید. همین طور که به پشت می‌خوابید، کتاب را روی سینه‌اش می‌گذاشت و مطالعه می‌کرد یا می‌نوشت. می‌گویند کتاب روی سینه‌اش اثر گذاشته بود و پینه بسته بود.^۱

«کتابخانه او (کتابخانه ناصریه) در لکنه کتب شیعه و غیرشیعه بسیاری را جمع کرده است. صاحب اعیان الشیعه تعداد کتاب‌ها را بیش از سی هزار کتاب خطی و چاپی می‌شمارد».^۲ «میرزا احمد کاظمینی تعداد کتب را بیش از چهل و یک هزار ذکر کرده است».^۳ این کتابخانه همچنان پابرجاست.

آثار

علامه میرحامدحسین تألیفات زیادی در موضوعات گوناگونی دارد. برخی کتاب‌های وی، پاسخ به ردیه‌هایی علیه مذهب تشیع است. او در کلام، فقه، سفرنامه، شعر و... کتاب نگاشته است.

۱. استقصاء الافحام؛

۲. شوارق النصوص، پنج جلد در علم کلام؛

۳. افحام اهل المین، ردی است بر کتاب «ازالة الغین» تألیف حیدرعلی فیض‌آبادی حنفی؛

۴. اسفار الانوار، سفرنامه حج و کربلا؛

۵. كشف المعضلات فی حل المشكلات؛

۶. العضب البتار فی مبحث آية الغار؛

۷. النجم الثاقب فی مسألة الحاجب، کتاب فقهی در موضوع ارث؛

۸. الدرر السنیه فی المکاتیب و المنشآت العربیه؛

۹. زین الوسائل الی تحقیق المسائل، مسائل فقهی و گوناگون؛

۱. لکهنوی، میر حامد حسین، عبقات الانوار، ج ۱، مقدمه، ص ۱۹.

۲. میلانی، سید علی، السید حامد حسین و کتابه العبقات، «مجله تراثنا»، ص ۱۵۵.

۳. میر حامد حسین، عبقات الانوار، ج ۱، مقدمه، ص ۲۰.

۱۰. الذرایع، در شرح شرایع محقق حلی؛

۱۱. عباة الانوار فی مناقب الائمة الاطهار.

مشهورترین کتاب او «عبقات الانوار» است. که در ادامه توضیح مختصری درباره آن می‌دهم: این اثر بزرگ‌ترین و ارجمندترین کتاب اوست و از شاهکارهای علمی و اعتقادی شیعه به شمار می‌رود. مؤلف بزرگوار این کتاب عظیم و شگفت‌انگیز را در مناقب ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و در جواب کتاب ضد شیعی «تحفه اثنی عشریه» نوشته است.

عبقات الانوار، دارای دو منهج و هر منهج نیز مشتمل بر مجلداتی چند است:

منهج اول در باره اثبات دلالت آیاتی چند از قرآن مجید بر امامت است، از جمله آیه:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون»^۱

و آیه: «الیوم اکملت لکم دینکم...»^۲

و آیات فراوان دیگری که بر امامت شرعی و الهی ائمه اهل بیت عصمت و طهارت (امام علی و فرزندان معصومش) (علیهم‌السلام) دلالت می‌کند. همه را مورد بحث عالمانه و محققانه و گسترده قرار داده است. گفته‌اند این مجلد هنوز به چاپ نرسیده است «ولی در کتابخانه مؤلف در لکنهو، و در کتابخانه مولوی سید رجبعلی خان سبحان الزمان در جکراوان و... موجود است»

منهج دوم کتاب، در باره احادیث دوازده‌گانه‌ای است که مولوی عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه اثنی عشریه، مغرضانه اصل یا تواتر آنها را انکار و اشکالاتی بر این احادیث شیعی وارد کرده بود. این منهج از کتاب شگفت‌آور و عظیم عباة الانوار، ۳۰ جلد است که حدود دوازده جلد آن در هندوستان و ایران به چاپ رسیده است. هر یک از احادیث دوازده‌گانه، خود یک مجلد و برخی از این مجلدات هم در چندین جلد به سبک قدیم و سنگی چاپ شده است، بدین شرح:

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۵۵.

۲. سوره مائده (۵)، آیه ۳.

مجلد اول از منهج دوم، در مورد حدیث غدیر؛

مجلد دوم، در موضوع حدیث منزلت؛

مجلد سوم، در باره حدیث ولایت؛

مجلد چهارم، در باره حدیث طبر؛

مجلد پنجم، شرح و بیان حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها...»؛

مجلد ششم، در باره حدیث تشبیه؛

مجلد هفتم، در باره حدیث «من ناصب علیا لخلافه فهو کافر»؛

مجلد هشتم، در بیان حدیث نور «کنت انا و علی نورا...»؛

مجلد نهم، در باره حدیث «رایت»؛

مجلد دهم، در موضوع حدیث «انک تقاتل علی تاویل القرآن...»؛

مجلد یازدهم، در مورد حدیث «الحق مع علی...»؛

مجلد دوازدهم، در باره حدیث ثقلین.

این عالم فرزانه در ۱۸ صفر ۱۳۰۶ ق در گذشت و در حسینیه جناب غفران مآب در هند دفن شد.

فصل دوم: آراء سید مرتضی در حقیقت و اقسام و

منابع و قلمرو و دلایل علم امام

گفتار اول: حقیقت و اقسام علم امام از منظر سید مرتضی

گفتار دوم: منابع علم امام از منظر سید مرتضی

گفتار سوم: قلمرو علم امام از منظر سید مرتضی

گفتار چهارم: دلایل علم امام از منظر سید مرتضی

گفتار اول: حقیقت و اقسام علم امام از منظر سید مرتضی رحمته

مقدمه:

بر اساس پژوهش صورت گرفته در آثار مرحوم سید مرتضی علم الهدی رحمته این اندیشمند بزرگ درباره حقیقت و اقسام علم امام مطلبی بیان نکرده است چرا که این مسائل در روزگار سید مرتضی رحمته مطرح نبوده است

لذا در اینجا می‌کوشیم مطالبی را که ممکن است اشاره‌ای به این جهت داشته باشند را از لابلاهای مباحث وی پیرامون علم امام یافته و با توجه به مبانی وی در زمینه معرفت‌شناسی که پیش از این مطرح گردید، دیدگاه سید مرتضی را درباره حقیقت علم امام کشف کنیم.

الهام و وحی منبع علم امام

سید مرتضی رحمته معتقد است که امام باید از هر بدی و معصیت معصوم باشد^۱؛ ایشان دو تعریف از عصمت ارائه کرده است:

۱. آنچه مکلف را از قبیح و اخلال به واجب باز می‌دارد. بطوری که اگر آن امر محقق نمی‌شد مکلف مرتکب قبیح یا اخلال به واجب می‌شد. البته از نظر سید مرتضی عصمت با اختیار منافات ندارد و معصوم به انجام قبیح متمکن است؛

۲. عصمت لطف خدا به بنده است و بنده با وجود آن به معصیت اقدام نمی‌کند.^۲

براساس تعریف سید مرتضی از عصمت، این ویژگی موهبتی است که خداوند از سر لطف به معصوم عطا می‌کند؛ چنان که در فصل پیش گذشت عصمت رابطه مستقیمی با علم دارد و خداوند با

۱. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۲۹

۲. سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۷

اعطای علم معصوم به امام و حجت خویش به او توفیق می‌دهد که با علم به عمل و پیامدهای آن از ارتکاب قبیح امتناع و اجتناب کند در نتیجه علم امام نیز موهبتی از ناحیه خداوند است.

یکی دیگر از صفات امام از منظر سید مرتضی حجیت او در دین است^۱ پیشتر در فصل اول بیان شد که حجت خدا باید دارای علم الهی باشد تا از لغزش و سقوط در امان باشد و از پاسخ به سوالات و مشکلات سایر بندگان در نماند و تنها در این صورت است که خدا می‌تواند به واسطه امام حجت را بر بندگان تمام کند؛ در نتیجه قول به حجیت امام نیز مستلزم قول به موهبتی بودن علم امام است.

سید مرتضی همچنین معتقد است که خداوند برخی علوم از جمله علم به مغیبات و امور گذشته و آینده را ممکن است از سر کرامت و تفضیل به امام عطا کند. ایشان درباره روایت «سلونی قبل ان تفقدونی»^۲ از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌نویسد: «اعلم أن قول امیرالمؤمنین علیه السلام قال: سلونی قبل أن تفقدونی فإن بین جنبی علما جما لو وجدت له حملة یدل علی اشماله علی علوم الدین دقیقها و جلیلها، و علی کل ما یجوز أن یسأل عنه سائل، و یسترشد الیه ... و لیس یجب بحکم الإمامة أن یکون عالما بالغائبات و الکائنات من ماضیات و مستقبلات و إذا خص الله تعالی الإمام بشیء من هذه العلوم، فعلى سبیل الكرامة و التفضیل و التعظیم.»^۳

(بدان که این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمودند: «پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید» چرا که برآستی در سینه من علم انباشته‌ای هست که اگر حمل کننده‌ای برای آن بیام به او تعلیم می‌دهم، این کلام دلالت می‌کند که علم ایشان بر علوم دین اعم از کوچک و بزرگ مشتمل است و نیز شامل هر چیزی می‌شود که جائز است سائل از او بپرسید و مایه ارشاد جاهل می‌شود ... و به

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ج ۱ ص ۳۶

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه ص ۲۸۰.

۳. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی؛ ج ۱؛ ص ۳۹۴.

حکم امامت واجب نیست که به امور عینی و امور گذشته و آینده عالم باشد و چنانچه خدا تعالی ایشان را به چیزی از این علوم مخصوص گرداند بر سبیل کرامت و تفضیل و تعظیم ایشان است.)

حاصل آنکه به نظر می‌رسد سید مرتضی دست کم بخشی از علوم ائمه علیهم‌السلام را موهبتی از ناحیه خدا می‌داند و با توجه به تقسیم علم به ضروری و مکتسب و تعریف علم ضروری به آنچه که بر استدلال متوقف نیست و عالم نمی‌تواند آن را از خود دور کند می‌توان گفت‌ای بسا در تقسیم بندی علوم این بخش از علم امام از سنخ علم ضروری است؛ البته سید مرتضی علم ضروری را اینچنین تعریف کرده است: علم ضروری علمی است که بر استدلال عالم بر آن متوقف نیست. آنگاه که استدلال بر آن ممکن است. بنابر قول سید مرتضی قید «اذا ممکن فیه» برای احتراز از علم الهی است. اما با توجه به این قید باید گفت علم موهوبی امام نیز در این تعریف نمی‌گنجد و نمی‌توان گفت علم امام از نظر سید مرتضی از قسم علوم ضروری است.

پیامبر منبع علم امام

سید مرتضی معتقد است که امام باید ضرورتاً به احکام شریعت اعلم باشد «و من صفاته ان یکون اعلم الامه باحکام الشریعه»^۱

بعد شبهه‌ای مطرح می‌کند مبنی بر اینکه علم امام به همه احکام مستلزم افضل بودن امام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و سپس در پاسخ به این پرسش این سنخ از علم امام را ماخوذ از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی می‌کند. در الشافی فی الامامه می‌نویسد: «[شبهة لصاحب المغنی فی استلزام علم الامام بجميع الأحکام کونه أفضل من الرسول] قال صاحب الكتاب: «و یلزمهم علی هذا الوجه أن یکون الامام أفضل حالا فی العلم من الرسول لأنه لا شک أنه علیه السلام لم یکن یعرف کل الأحکام بل کان الوحی ینزل علیه حالا بعد حال ...»

[جواب السید المرتضی عن هذه الشبهة]

فیقال له: کیف یلزم أن یزید الامام فی العلم علی الرسول و الامام مستمدّ من الرسول، و ما حصل له علمه من احکام الدین فعنه أخذہ، و من جهة استفادہ؟

فأمّا معرفة الرسول بالشیء إذا نزل به الوحي بعد أن لم یکن عارفاً به فلأنّ ذلك قبل نزول الوحي لم یکن من شرعه و لا من جملة ما هو امام فيه علی ما تقدم فی کلامنا»^۱.

(صاحب کتاب (المغنی) گفته است: بر این وجه لازمه قول شیعه این است که امام در علم از رسول برتر باشد چرا که بدون شک پیامبر اکرم همه احکام را نمی دانست بلکه وحی کم کم برای او نازل می شد.

در پاسخ وی گفته می شود، چگونه زیادی علم امام بر رسول لازم می آید در حالی که امام از رسول استمداد می کند و هر علمی از احکام دین که به دست آورده باشد در واقع آنرا از پیامبر گرامی اخذ کرده است. از ناحیه ایشان استفاده کرده است؟

در نتیجه معرفت رسول به چیزی به هنگام نزول وحی بعد از آنکه بدان عارف نبوده بخاطر آنست که آن امر قبل از نزول وحی جزء شرع خدا و از اموری که حضرتش در آن امام است نبوده ...)

براین اساس و با توجه به تعریف علم مکتسب از نظر سید مرتضی رحمته الله می توان گفت علم امام به احکام از سنخ علم مکتسب است و از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان رسیده است هر چند که منبع آن وحی است و از علومی نیست که از راههای عادی مثل راه حسی، عقلی و اخبار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده باشد چنان که علم امام به غائبات و حوادث گذشته و آینده از طریق الهام و اخبار الهی به امام می رسد.^۲

همچنین باید توجه داشت که این قسم از علم امام را بر اساس معنای اصطلاحی «علم اکتسابی»؛ نیز نمی توان اکتسابی دانست.

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲؛ ص ۲۹

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الرسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۸۲.

گفتار دوم: منابع علم امام از منظر سید مرتضی

در ابتدا باید راهها و منابع علم را از نگاه سید مرتضی مورد بررسی قرار بدهیم سپس درباره منابع علم امام بحث کنیم.

راهها و منابع علم از منظر سید مرتضی رحمته

سید مرتضی رحمته بحث مستقلی درباره راهها و منابع علم مطرح نکرده است اما از میان مطالب وی می‌توان منابع ادراکی از نظر او را استخراج کرد.

۱. حس

یکی از راههای حصول علم از نظر سید مرتضی رحمته حس است؛ ایشان درباره حس می‌نویسد؛ «الحس ادراک المدرک بآله الادراک»^۱ و احساس را اینچنین تعریف می‌کند: «هو الادراک بحاسه و آله»^۲ در تعریف ادراک می‌نویسد: «الادراک وجدان المرئيات و سماع الاصوات و غیرهما، و هو فی الاصل لحوق جسم المجسم»^۳ (ادراک یافتن امور دیدنی و شنیدن صدا و غیر این دو است و آن در اصل ضمیمه جسم به جسم است.)

یکی از حواس از نظر سید مرتضی رحمته حس بینایی است^۴ حس دیگر، حس شنوایی است^۵

۱. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص: ۳۶۹.

۲. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۲.

۴. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۱ ذیل «رای الرویه»

۵. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۳ ذیل «سمع السميع»

حسّ دیگری که سید مرتضی رحمته از آن یاد کرده حسّ بویایی است^۱ و نیز درباره حسّ لامسه و چشایی نیز سخن گفته است^۲

سید مرتضی رحمته در «الملخص فی اصول الدین» می نویسد:

«و اعلم أنّ الحواسّ خمس، فأربع منها لا بدّ من اختصاصها بضرب من البنية يزيد على بنية الحياة، و الحاسّة الأخرى يكفى فيها بنية الحياة، فالأربع حاسّة: السمع، و الذوق، و الشمّ، و الرؤية، و الخامسة: كلّ محلّ فيه بنية حياة»^۳.

(بدان که حواس پنج حس است، پس چهارتا از آنها نیازمند بنیه‌ای افزون بر بنیه حیات‌اند و حس پنجم که بنیه حیات در آن کفایت می‌کند پس چهار حس عبارتند از: شنوایی، چشایی، بویایی، و بینایی و حس پنجم هر محلی است در آن بنیه حیات باشد.)

۲. عقل

یکی از مهم‌ترین منابع معرفتی از نظر سید مرتضی عقل است و عقل را اینچنین تعریف می‌کند: «قوه فی القلب یقتضی التمییز» قوه‌ای در قلب است که مقتضی تمییز است.

بدون تردید تمییز مستلزم علم و معرفت است و آنچه مقتضی تمییز باشد قوه ادراکی و معرفتی است مرحوم سید مرتضی عقل را کاشف حقایق می‌داند و معتقد است که در نبود ادله کافی عقل در شناخت احکام شرعی حجیت دارد. ایشان معتقد است که هیچ مسأله شرعی وجود ندارد که در کتاب و سنت دلیلی برای آن نباشد در عین حال می‌فرماید:

۱. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۲. ذیل «شمم الشم».

۲. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۸۱ ذیل «لمس اللمس» و «لذذ اللذذ».

۳. علم الهدی، سید مرتضی، الملخص فی أصول الدین؛ النص؛ ص ۲۵۳.

ان نفرض وجود حادثه لیس الامامیه فیها قول علی سبیل اتفاق او اختلاف، فقد يجوز عندنا فی مثل ذلك ان اتفق ان لا یكون سد فیها حکم شرعی؛ فاذا لم نجد فی ادله الموجهه للعلم طریقاً الی حکم هذه الحادثه، كنا فیها علی ما یوجب العقل و حکمه^۱

اگر وجود حادثه‌ای را فرض کنیم که بر سبیل اتفاق یا اختلاف امامیه در آن قولی نداشته باشد از نظر ما جایز است که در مثل آن اتفاق خداوند حکم شرعی برای آن نداشته باشد پس چنانچه در ادله علم آور راهی برای حکم آن حادثه نیابیم درباره آن به آنچه که عقل و حکم عقل ایجاب می‌کند عمل میکنیم.

از نظر سید مرتضی شرایطی که برای تکلیف شخصی لازم هستند عبارتند از قدرت و مجموعه‌ای از علوم شامل:

(الف) علم به آنچه که بدان مکلف شده یا تمکن برای به دست آوردن چنین علمی؛

(ب) علم به صفات و ویژگی‌های افعال؛

(ج) آگاهی از ادای تکلیف.

به اعتقاد سید مرتضی عقل مجموعه‌ای از علومی است که برای مکلف حاصل می‌شود. ایشان می‌نویسد:

ولما كانت هذه العلوم تحتاج الی کمال العقل و جب ان یكون المكلف کامل العقل و العقل هو مجموع علوم تحصل للمکلف.^۲

و از آنجا که این علوم نیازمند کمال عقلی است پس واجب است که مکلف از عقل کامل بهرمنند باشد و عقل همان مجموع علومی است که برای مکلف تحصیل می‌شود.

۱. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۱۲۱

۳. نظر

به اعتقاد سید مرتضی یکی دیگر از راه‌های رسیدن به علم «نظر» است، چنان که پیشتر گذشت مراد سید مرتضی از نظر همان فکر یا تامل و اندیشه در چیزی است که در آن می‌اندیشند.^۱ سید مرتضی همچنین در تعریف «نظر» گفته است:

«نظر القلب ترتیب اعتقادات او ظنون لیوصل بها الی الوقوف علی الشئی بعلم او ظن»^۲

(نظر قلب ترتیب دادن اعتقادات یا ظنون است تا بواسطه آن از طریق علم یا ظن بر چیزی واقف شوند.)

سید مرتضی نظر را مولود علم میدانند و معتقد است که با تحقق نظر در صورت کامل بودن شرایط وقوع علم واجب و ضروری است ایشان در کتاب «الذخیره» فصلی با عنوان «فصل فی ان النظر یولد العلم..» می‌نویسد:

«الذی یدل علی تولید النظر للعلم: ان العلم یجب وقوعه عند النظر مع تکامل شرایط.... و اذا ثبت هذه الجملة لم یخل من ان یکون وقوع العلم عند النظر لانه متولد عنه...»^۳

(آنچه دلالت دارد که نظر علم تولید می‌کند این است که وقوع علم با تحقق نظر همراه با کامل بودن شرایط واجب می‌شود... و چنانچه این جمله ثابت شود خالی از این نیست که با تحقق نظر علم واقع می‌شود چرا که علم از نظر تولد می‌یابد.)

سید مرتضی همچنین معتقد است که دلیل در واقع همان نظر صحیح است که به علم می‌انجامد^۴ وی در مورد برهان نیز می‌فرماید: «صحبت همان برهان است»^۵

-
۱. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۱۵۸
 ۲. علم الهدی، سید مرتضی؛ الرسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۸۷
 ۳. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۱۶۰
 ۴. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲ ص ۲۶۲
 ۵. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۰

و در موضعی دیگر می‌فرماید: «البرهان هو کل کلام مبنی عن نظر یوصل الی العلم، او دلیل یوصل الیه النظر فیه الی العلم»^۱ (برهان، در واقع هر کلامی است که از نظر خبر می‌دهد که موجب رسیدن به علم می‌شود، یا دلیلی است که نظر در آن موجب دستیابی به علم می‌شود).

۴- اخبار

به اعتقاد سید مرتضی رحمته «اخبار» یکی از راه‌های حصول علم است ایشان در الذخیره مینویسد: «حکی المتکلمون عن فرقة تعرف بالسّمیة^۲ أنهم ینکرون وقوع العلم بالأخبار و عندها و یخصّون العلوم بضروب الادراکات دون غیرها. و هذا مذهب ظاهر البطلان، لا معنی للشاغل برده و الاکثار بدفعه. و ما المشکل فیما یحصل من العلم عند الأخبار إلا کالمشکل فیما یحصل عند المشاهدة و غیرها من ضروب الادراکات، و ما مدخل للشبهات فی هذا إلا کدخلها فی ذلك. ألا ترى أن نفوسنا تسکن الی وجود البلدان التي لم نشاهدها و انما أخبرنا عنها، و الی وجود الملوک و سیرهم، و الحوادث الکبار، و الوقائع الجاریة فی أيامهم، کسکوننا الی العلم بالمشاهدات»^۳.

(متکلمان از فرقه‌ای که به نام سمنیه شناخته می‌شود حکایت کرده‌اند آنان وقوع علم بوسیله اخبار را انکار می‌کنند ... و بطلان این مذهب آشکار است در حصول علم از اخبار مشکلی وجود ندارد جز همچون مشکلی که در تحصیل علم با مشاهده و ادراکات دیگر وجود دارد و برای شبهات در حصول علم از اخبار مدخلی وجود ندارد به جز شبهاتی که به مشاهدات وارد می‌شود. آیا نمی‌بینی که نفوس ما نسبت به وجود شریایی که آنرا مشاهده نکرده‌ایم اطمینان پیدا می‌کند و نیز به وجود پادشاهان و سیره

۱. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ص ۲۶۴

۲. السمنیه بضم السین و فتح المیم مخففة: فرقة تعبد الاصلام و تقول بالتناسخ و تنکر حصول العلم بالاخبار، قيل نسبة الی سومنات بلدة من الهند علی غیر قیاس. انظر: المصباح المنیر ۱/ ۳۹۴.

۳. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۳۴۴

آنان و حوادث بزرگ و وقایعی که در ایام ایشان جاری است از طریق اخبار اطمینان پیدا می‌کنند مانند اطمینانی که به هنگام حصول علم از طریق مشاهدات پیدا می‌شود).

سید مرتضی رحمته الله سپس یاد آوری می‌کند که اخبار مختلفند و در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند ۱- اخباری که حصول آنها موجب تحقق علم نیست؛ مثل اخبار آحاد و اخباری که به تواتر نرسیده‌اند ۲- اخباری که حصول آنها موجب تحقق علم است.

قسم دوم: خود دو گونه است ۱- اخباری که هر عاقلی با شنیدن آنها بدون هیچ تردیدی اطمینان پیدا می‌کند و برای او علم اور است مثل اخبار مربوط به شهرها و حوادث بزرگ ۲- اخباری که بعد از نظر و استدلال بر راستگویی مخبران موجب حصول علم می‌شوند مثل اخبار از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و نصوص روشن در مورد امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام^۱

در روایات همچنین منابع متعددی برای علم امام ذکر شده است که شامل علم مکتوب و غیر مکتوب می‌شود،

منابع مکتوب

منابع مکتوب علم امام عبارتند از

۱. قرآن کریم: قرآن کریم این کتاب آسمانی و معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به تصریح خداوند متعال بیان همه چیز در آن آمده است و ائمه اطهار حامل تمام علوم قرآن هستند بدین روی بر همه چیز آگاهی دارند^۲

۲. جفر: که بر اساس روایات مراد از آن کیسه‌ای که مواریث علمی مکتوب انبیاء در آن قرار دارند و این کیسه به ائمه اطهار رسیده است.^۳

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۳۴۵

۲. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، صص ۱۹۸-۱۹۹ و صص ۲۲۶-۲۲۹

۳. کلینی، محمد، اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۴

علامه مجلسی در بابی با عنوان «جهات علومهم (علیهم السلام) و ما عندهم من الکتب و...» روایتی نقل میکند که بر اساس آن خداوند سبحان در اواخر عمر شریف پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به ایشان وحی کرد که از گوسفندی که تازه شاخ در آورده و در کوه خاصی است پوستی را تهیه کند. بدین روی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) با آقا امیرالمومنین (علیه السلام) به آن کوه رفتند و پوست گوسفند را تهیه کردند سپس بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) وحی نازل شد و ایشان هم، همه وحی را به امیرالمومنین (علیه السلام) املاء کرد و آنحضرت همه را نوشت.

آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) املاء فرمودند در واقع توصیف همه زمام‌ها و رخدادهای آنها بود و ظاهر و باطن امور و خبر همه امور گذشته و همه اموری که در آینده تا روز قیامت واقع خواهند شد همه را شامل می‌شد و نیز نام همه دشمنان حق، در همه زمان‌ها را به آقا امیرالمومنین (علیه السلام) اخبار کرد و آنحضرت همه را نوشت^۱

با توجه به اینکه «جفر» به معنای پوست گوسفندی است که تازه شاخ در آورده باشد ممکن است گفته شود مراد از «جفر» همین پوستی باشد که در روایت فوق ذکر آن گذشت.

۳. صحیفه جامعه: بر اساس روایات ائمه اطهار (علیهم السلام)، اهل بیت صحیفه‌ای به طول هفتاد ذراع و عرض پوستی به پهنای ران شتری بزرگ دارند که در آن هر آنچه که بشر بدان نیاز دارد نوشته شده و هیچ مساله‌ای نیست مگر اینکه حل آن در صحیفه آمده است؛ حتی تاوان یک خراش، از این صحیفه با عنوان «صحیفه جامعه» یاد شده است.^۲

۴. مصحف فاطمه: یکی دیگر از منابع مکتوب علم ائمه (علیهم السلام) مصحف حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) است که در آن اخبار مربوط به رخدادها و سلاطین آینده نوشته شده است مطالب این مصحف شریف توسط جبرئیل به حضرت زهرا (علیها السلام) تحدیث شده است و حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) این مطالب را نگاشته‌اند.^۳

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ج ۲۶ صص ۲۶-۲۷

۲. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۱. و صفار، محمدحسن، بصائر الدرجات: صص ۱۵۳-۱۵۴

۳. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و صفار، محمدحسن، بصائر الدرجات ص ۱۷۱

۵. صحیفه اسماء شیعیان: بنابر پاره‌ای از احادیث ائمه اطهار (علیهم‌السلام) علاوه بر صحیفه جامعه و صحیفه

حضرت زهرا (علیها‌السلام)، مصحف دیگری هم در اختیار دارند که در آن اسامی شیعیان نوشته شده است

۶. کتب و منابع علمی انبیای گذشته: بر اساس برخی روایات کتب و منابع علمی انبیاء به ترتیب

از پیامبری به پیامبر دیگر منتقل شده است تا به خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رسیده است و از آن حضرت به ائمه

اطهار (علیهم‌السلام) به ارث رسیده است.^۱

منابع غیر مکتوب

بیشتر بیان شد که علاوه بر منابع مکتوب که علوم مربوط به گذشته و تقدیرات آینده است علمی

نیز هر لحظه به ائمه می‌رسد که گاهی در قلب مبارک ایشان انداخته می‌شود و گاه به گوش مبارکشان

خوانده می‌شود. در روایات از این علوم با عنوان «نکت» و «نقر» یاد شده است.^۲

همچنین در برخی روایات از تایید امام به واسطه روح القدس سخن گفته شده است که امام به

واسطه آن به همه چیز عالم می‌شود^۳ و از زیر عرش تا زیر زمین را می‌شناسد^۴

و به تعبیر امام صادق (علیه‌السلام) خداوند با اعطای این روح به امام علم و فهم را به او عطا می‌فرماید^۵

گفتار سوم: قلمرو علم امام از منظر سید مرتضی

مرحوم سید مرتضی (رحمته‌الله‌علیه) معتقد است که امام از هر قبیح و معصیتی معصوم و منزّه است؛ همچنین

از همه امت به احکام شریعت و وجوه سیاست و تدبیر عالم‌تر است؛ ایشان می‌نویسد:

۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، صص: ۲۲۵-۲۲۶

۲. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، ۲۶۴، صفار، محمدحسن، بصائر الدرجات، ص: ۳۱۸

۳. کلینی، محمد، اصول کافی ج ۱، صص: ۲۷۳-۲۷۴

۴. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، ص: ۲۷۱

۵- کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۴

«اعلم أن من صفات الامام أن يكون معصوما عن كل قبيح منزها من كل معصية، و مما يجب كونه عليه أن يكون منصوصا على عينه بنصّ منه تعالى أو بأمره، و مدلولا على عينه بعلم معجز. و من صفاته أن يكون أعلم الأمة بأحكام الشريعة، و بوجه السياسة و التدبير.»^۱

لازمه این سخن اینست قول به وسعت قلمرو علم امام است زیرا از یک سو چنان که بیشتر بیان شد میان عصمت و علم رابطه‌ای مستقیم وجود دارد؛ معصوم کسی است که از ارتکاب قبیح و معصیت امتناع کند. روشن است که هر چند امتناع و اجتناب از قبیح و معصیت فعل اختیاری معصوم است اما به تصریح روایات توفیق و تسدید الهی نیز در عصمت نقش دارد و توفیق و تسدید الهی نیز با افاضه علم به امام صورت می‌گیرد^۲ به عبارت دیگر منشاء عصمت، علم الهی است و علم به عمل و پیامدهای آن سبب حفظ معصوم از ارتکاب اعمال ناشایست و معاصی می‌شود^۳

البته علم شرط لازم برای عصمت است اما شرط کافی نیست؛ ولی در هر صورت عصمت بدون علم ممکن نیست و وجود عصمت بر وجود علم الهی دلالت دارد؛ در نتیجه لازم معصوم بودن امام از هر قبیح و معصیتی این است که او به تمامی حوزه‌ها و مصالح و مفاسد آنها علم داشته باشد چرا که نفی علم از هر حوزه‌ای به معنای آن است که امکان سر زدن خلافتی از امام در آن حوزه دارد و این بر خلاف مدعا است.

از سوی دیگر قول به اعلیّت امام در احکام شریعت نیز مستلزم فرا گیر بودن دامنه علم امام است چرا که شریعت درباره تک تک موجودات و پدیده‌های عالم حکمی خاص دارد و معنای عالم بودن امام به احکام شریعت آنست که امام حکم هر یک از پدیده‌های عالم را بصورت مصداقی بداند، چنان که در احادیث نیز آمده است که امام به تمامی احکام حتی تاوان یک خراش (عرش الخرش) علم دارد

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۴۲۹

۲. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، صص: ۲۰۲-۲۲۶؛ صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص: ۱۳۲

۳. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه شماره: ۲۰۰

پس بداند که خراش خاصی که مثلا در دست فردی ایجاد شده با چه وسیله‌ای ایجاد شده است، آن وسیله چه خصوصیتی دارد. طول و عمق و سایر ویژگی‌های خراش به چه میزان است و...

به عنوان مثال دیگری برای تعیین جریمه سختی که در اثر بی‌مبالاتی خویش موجب درگیری عده‌ای از انسان به ویروس «کرونا» شده است باید شناخت کامل و تاثیرات منفی آن بر سیستم تنفسی، سیستم گوارشی، سیستم عصبی، مغز، کلیه، کبد و... را داشته باشد تا بتواند تاوان بی‌مبالاتی ناقل ویروس را تعیین کند.

ممکن است گفته شود مراد از علم امام به احکام شریعت صرف آگاهی امام از قوانین کلی شریعت است و شامل مصادیق نمی‌شود مثلا امام (علیه السلام) می‌داند که اگر فلان تعداد آسیب به فلان شخص برسد تاوان یا دیه آن چه مقدار است و منظور از علم به احکام شریعت همین است که آگاهی امام از میزان آسیب وارد شده به هر شخص ... اما این سخن معنای محصلی ندارد و عملا علم امام (علیه السلام) را بی‌خاصیت می‌کند مگر اینکه گفته شود امام باید تعیین این امور را به کارشناسان حوزه‌های مختلف واگذار کند اما این امر نیز عملا امکان پذیر نیست چرا که بسیاری از حوزه‌ها برای دانشمندان بشر ناشناخته هستند؛ بعنوان مثال درباره ویروس کرونا که پیشتر بیان شد مجهولات دانشمندان بسیار زیاد است و تعیین میزان آسیبهای ناشی از ویروس منتقل شده از افراد و یا تعیین ناظر و بسیاری از امور دیگر برای کارشناسان و دانشمندان این حوزه ناممکن است پس احاطه حکم به نظر کارشناسان نیز عملا نیز ناممکن و بی‌فایده خواهد بود. در نتیجه عالم بودن به احکام شریعت مستلزم بهره مندی از علم در تمام عرصه‌ها است.

با این حال هرگز نمی‌توان با استناد به جمله مطرح شده از سید مرتضی (رحمته الله علیه) به اعتقاد وی درباره قلمرو علم امام دست یافت چرا که نمی‌توان گفت علم الهدی (رحمته الله علیه) لوازم ذکر شده برای قول مورد استناد را می‌پذیرد. بلکه از آثار وی به روشنی استفاده می‌شود که ایشان چنین اعتقادی ندارد، سید مرتضی (رحمته الله علیه) درباره اعلمیت امام به احکام شریعت می‌فرماید:

«وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ أَعْلَمُ الْخَلْقِ بِأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ، فَهُوَ أَنَّهُ إِمَامٌ فِيهَا وَرَئِيسٌ فِي الشَّرْعِ، وَ قَبِيحٌ فِي الْعَقْلِ أَنْ يَجْعَلَ الْمَفْضُولَ رَئِيسًا لِمَنْ هُوَ أَفْضَلُ فِيهِ فِيمَا كَانَ رَئِيسًا فِيهِ.

و ليس يلزم على ما أوجبناه من علمه بأحكام الشرائع أن يكون عالماً بالصنائع، و المهن، و تركيب الأدوية، و عقد الحلوى. لأن ذلك كله مما لا تعلق له بما كان رئيساً فيه، و لا يوجب رئاسته العلم به.»^۱

(و اما آنچه که دلالت می کند بر اینکه باید امام اعلم خلق بر احکام شریعت باشد این است که او در احکام پیشوای مردم و در شرع رئیس است و از نظر عقل قبیح است که مفضول به عنوان رئیس که در حوزه ریاستش افضل از اوست قرار داده شود ... و آنچه ما از علم امام به احکام شرایع ضروری دانستیم مستلزم عالم بودن امام به صنایع و مشاغل و ترکیب داروها و نساجی نیست.)

سید مرتضی رحمته الله به این نکته تفضل و توجه دارد که لازمه اثبات امامت در حوزه احکام شریعت و نفی علم از امام در سایر حوزه‌ها این است که امام برای تعیین حکم در هر حوزه‌ای باید به کارشناسان آن حوزه مراجعه کند لذا خود وی در الذخیره این سوال را بعنوان شبهه مطرح و به آن پاسخ داده است. سید مرتضی می نویسد: «فاذا قيل: كيف يرجع في شيء من ذلك الى غيره و الخطأ جائز عليه؟

قلنا: لا يمتنع رجوعه في ذلك الى من يخطئ و يكون فعله هو صواباً، كما يرجع في الأحكام الى الشهود و ان جاز أن يكذبوا.»^۲

(پس چنانچه گفته شود: چگونه می توان گفت امام در چیزی از امور فوق به غیر مراجعه می کند و حال آنکه ممکن آن غیر دچار خطا شود؟

می گوییم: رجوع امام در آن امر به کسی که خطا می کند هیچ معنی ندارد و این کار او درست است، چنان که در احکام به شهود مراجعه می کند با اینکه ممکن است شهود دروغ بگویند)

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۴۳۲

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۳۳

سید مرتضی رحمته الله علیه سپس توضیح می‌دهد که خطا و دروغ بودن شهادت شهود غیر از لزوم حکم بر اساس شهادت شهود است لذا هر چند شهادت شهود دروغ و کذب باشد اما حکمی که بر اساس آن شهادت صادر شده است درست است چرا که هیچ مانعی ندارد خداوند حکم براساس شهادت را با وجود امکان خطا و کذب، مصلحت بداند. سید مرتضی رحمته الله علیه پس از توضیح درباره این مطلب، یاد آور می‌شود که اگر شیعه قائل شود که امام باید تمام این عرصه‌ها عالم باشد در این صورت مخالفان این اشکال را مطرح می‌کنند که لازمه قول شیعه آنست که امام به همه چیز عالم است و در علم استقلال دارد، یعنی علم او ذاتی است و در علم به خدا احتیاج ندارد^۱

حاصل آنکه سید مرتضی رحمته الله علیه ملازمه میان عالم بودن به احکام شریعت و لزوم بهره مندی از علم در تمام عرصه‌ها را نمی‌پذیرد و معتقد است که تنها اعلم بودن به احکام شریعت برای امام ضروری است اما اعلمیت و بلکه علم در سایر عرصه‌ها هیچ ضرورتی ندارد، حتی به اعتقاد وی قول به اعلمیت امام در تمام عرصه‌ها با توحید ناسازگار و باطل است.

سید مرتضی رحمته الله علیه در پاسخ به این سوال که اعتقاد صحیح در مورد علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خواندن و نوشتن نیز، می‌فرماید: «لان العلم بالكتابة ليس من العلوم التي يقطع على ان النبي و الامام عليهما السلام لا بد من ان يكون عالما بها و حائزا لها. لأننا إنما نقطع في النبي و الامام علي انهما لا بد ان يكون كل واحد عالما بالله تعالى و أحواله و صفاته، و ما يجوز عليه و ما لا يجوز، و بجميع أحوال الديانات و بسائر أحكام الشريعة التي يؤدونها النبي صلى الله عليه و آله ان يحفظها الامام عليه السلام و يتقدمها، حتى لا يشذ على كل واحد منهما من ذلك الشيء يحتاج فيه الى استفتاء غيره، كما يذهب المخالفون لنا.

اما ما عدى ذلك من الصناعات و الحرف، فلا يجب ان يعلم نبي أو إمام شيئا من ذلك. و الكتابة صنعة كالنساجة و الصياغة، فكما لا يجب ان يعلم ضروب الصناعات، فكذلك الكتابة.

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص: ۴۳۴

و قد دللنا علی هذه المسألة، و استقصینا الجواب عن کل ما یسأل عنه فی مسألة مفردة أملیناها
جوابا لسؤال بعض الرؤساء عنه، و انتهینا إلی أبعد الغایات.

و قلنا: ان إيجاب ذلك یؤدی الی إيجاب العلم بسائر المعلومات الغائبات و الحاضرات، و ان یكون کل
واحد من النبی و الامام محیطا بمعلومات اللّٰه تعالیٰ کلها.»^۱

(آنچه اعتقاد بدان در این مورد واجب است جایز بودن هم اعتقاد به عالم بودن پیامبر به خواندن
و نوشتن است و هم اعتقاد به عالم نبودن ایشان بدون اینکه نسبت به یکی از امر قطع داشته باشیم و ما
به این دلیل هم قول به عالم بودن و هم قول به عالم نبودن را جایز می‌دانیم که علم به نوشتن از علمی
نیست که بطور قطع گفته شود پیامبر و امام ناگزیر باید بدان عالم و حائز آن علم باشد چرا که ما درباره
پیامبر و امام قطع داریم که هر یک از ایشان ناگزیر باید به خدای تعالی و احوال و صفات خدا، آنچه
برای خدا جایز است و آنچه که جائز نیست عالم باشد و نیز به همه احوال دینداری و به سایر احکام
شریعت که پیامبر ﷺ به امام سپرده تا آن را حس کند و مقدم بدارد عالم باشد تا برای هیچ یک از آن
دو (امام و پیامبر) در این حوزه امر شاذی پدید نیاید که در آن به استفتاء از غیر احتیاج پیدا کند؛ چنان
که مخالفان ما چنین باوری دارند.

اما غیر از آنچه که گفتیم از صنایع و حرفه‌ها واجب نیست که پیامبر یا امام به چیزی از آنها عالم
باشد و می‌گوییم:

واجب دانستن علم این امور برای امام به واجب دانستن علم سایر معلومات ام از امور غیبی و غیر
غیبی می‌انجامد و در نهایت قائل را به این باور میرساند که پیامبر و امام هر کدام به تمام معلومات خدای
تعالی احاطه دارند.)

در این عبارات نیز مرحوم سید مرتضی رحمته علم واجب برای امام را علم به احکام شریعت دانسته و تصریح کرده که علم به سایر عرصه‌ها نظیر صنایع و حرفه‌ها ... برای امام واجب نیست و اعتقاد به بهره مندی امام از علم در تمام عرصه‌ها ضرورتی ندارد بلکه باطل است.

سید مرتضی رحمته در الشافی فی الامامه نیز برای اثبات لزوم نصب و نفی انتخاب بودن امام از سوی مردم دلایلی ذکر میکند؛ یکی از دلایل وی ضرورت معصوم بودن امام و ممکن نبودن شناخت معصوم از سوی مردم است و دلیل دیگر وی لزوم عالم بودن امام به جمیع احکام است، لذا هرچند سید مرتضی رحمته در مقام بیان محدوده علم امام نیست اما بیان و استدلال وی به گونه‌ای است که در آن به محدوده‌ی علم واجب برای امام تصریح شده است، بی‌آنکه علوم دیگر را از امام نفی کند ایشان می‌نویسد:

«يقال له: أما الذي يدلّ على وجوب كون الامام عالما بجميع الأحكام فهو أنه قد ثبت أن الإمام إمام في سائر الدين، و متولّ للحكم في جميعه، جليله و دقيقه، ظاهره و غامضه و ليس يجوز أن لا يكون عالما بجميع الدين و الأحكام، و هذه صفته»^۱

(اما آنچه دلالت میکند بر اینکه امام باید به جمیع احکام عالم باشد اینست که ثابت شده است که امام در همه ی دین امام متولی حکم میباشد اعم از امورستورگ و دقیق و امور ظاهر و پوشیده انها جایز نیست که به جمیع دین و احکام عالم نباشد و این صفت اوست.)
در این عبارت تصریح شده است که امام به همه ی دین و احکام آن عالم است.

کیفیت علم به احکام شرعی غیر معصوم

مرحوم سید مرتضی رحمته درباره علم ائمه اطهار علیهم السلام به احکام شرعی می‌فرماید:

«و قد بینا أنه لا حکم لله تعالی فی الحوادث الشرعیة الا و علیه دلیل، اما علی جملة أو تفصیل.»^۲

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامه؛ ج ۲؛ ص ۱۵

۲. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی؛ ج ۱؛ ص ۳۱۶

(و بیان گردید که خدای تعالی در مورد حوادث شرعی هیچ حکمی ندارد مگر اینکه راهنمایی برای آن هست یا به صورت اجمالی و یا به صورت تفصیلی ...)

سید مرتضی سپس این شبهه را مطرح می‌کند که به شک حوادث، نامتناهی هستند و در نتیجه احکام آنها نیز غیر متناهی خواهد بود. در حالی که نصوص قرآن محدود و محصورند و اغلب و بلکه بیشتر و بیشترین روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام به شیعه رسیده خبر و احداث و بنابر نظر سید مرتضی علم آور نیست و حال آنکه عمل باید بر اساس علم باشد نه ظن؛ حتی اگر بپذیریم که روایات شیعه متواتر هستند نه اخبار آحاد باز هم روشن است که این روایات محدود و متناهی هستند و هرگز نمیتوان علم به احکام نامتناهی را از آنها استفاده کرد.

مرحوم سید مرتضی رحمته پس از طرح این شبهه چنین پاسخ می‌دهد:

«فان قيل لنا: هذه مكايرة، لأننا نعلم أن الحوادث غير متناهية، فأحكامها اذن غير متناهية، و نصوص القرآن محصورة متناهية، و ما تروونه عن أئمتكم عليهم السلام الغالب عليه بل أكثره و جمهوره الورد من طريق الآحاد التي لا يوجب علما، و عندكم خاصة أن العمل تابع للعلم دون الظن. و فيكم من يتجاوز هذه الغاية فيقول: ان اخبار الآحاد مستحيل في العقول أن يتعبد الله تعالى بالعمل بها. و لو كانت أيضا هذه الاخبار أو بعضها متواترا، لكانت أيضا محصورة متناهية، فكيف يستفاد منها العلم بأحكام الحوادث لا تنهاى. قلنا: نصوص القرآن و ان كانت متناهية، فقد تدل ما يتناهى في نفسه على حكم حوادث لا تنهاى»^۱

(می‌گویم هر چند نصوص قرآنی متناهی هستند اما به تحقیق آنچه خودش متناهی است بر حکم حوادث نا متناهی دلالت می‌کنندایشان سپس با ذکر دو نمونه از احکام قرآنی درباره ارث بردن زوج و زوجه و نفی میراث از سایر وراث با وجود والدین و اولاد و حکم نفی ارث از فرزندان ادعایی یادآور

می‌شود که: هر چند نصوص قرآنی در این باره محدود است اما این احکام شامل افراد نا محدودی می‌شود.)

آن گاه می‌نویسد:

«فقد استفدنا من متناه ما لا یتناهی. و علی هذا معنی الخبر الذی یروی عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنه قال: علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله ألف باب، فتح لی کل باب منها ألف باب. فعلى هذه الجملة لا تخلو الحادثة الشرعية التي تحدث من أن يكون حکمها مستفادا من نصوص القرآن، اما علی جملة أو تفصیل، أو من خبر متواتر یوجب العلم، و قلما یوجد ذلك فی الأحکام الشرعية. أو من إجماع الطائفة المحقة التي هی الإمامية، فقد بینا فی مواضع أن إجماعها حجة.»^۱

(پس ما از یک نص متناهی چیزی استفاده کردیم که نامتناهی است و معنای خبری که امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده نیز بر همین پایه استوار است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب به من تعلیم فرمودند که از هر باب ان هزار باب برای من گشوده شد پس بر پایه این جمله هیچ حادثه شرعی که واقع می‌شود خالی از این نیست که حکم آن از نصوص قرآنی استفاده شود یا به صورت اجمالی یا به صورت تفصیلی ...)

از آنچه گذشت این نتیجه به دست می‌آید که بنا بر نظر مرحوم سید مرتضی رحمته الله بخشی از علوم وراثتی ائمه علیهم السلام علم اجمالی یا قوانین کلی است که قابلیت تفصیل دارد.

موضع سید مرتضی رحمته الله درباره علم امام به غیب و باطن امور

قاضی عبدالجبار صاحب کتاب المغنی معتقد است که حاکم دانستن امام و قول به عصمت او در احکام مستلزم عالم دانستن امام به غیب و باطن امور است چرا که در صورت عدم آگاهی امام از باطن امور ممکن است او را در حکم مرتکب خطا شود؛ مثلا اگر بر اساس شهادت شهود حکم دهد و نداند

۱. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی؛ ج ۱؛ ص ۳۱۷

که شاهد صادق است یا کاذب، ممکن است با حکم دادن براساس شهادت دروغ به اشتباه بر کسی که استحقاق نداشته حد جاری سازد یا مالی را از صاحب حقی بستاند و به دیگری که مستحق آن نیست بدهد

سید مرتضی رحمته در «الشافی فی الامامه» ضمن نقل قول صاحب المغنی به اشکال وی پاسخ داده است:

«يقال له: كيف ظننت أن العلم ببواطن الامور و مغيبها يجرى مجرى ما أوجبه من العلم بالأحكام او ما علمت انا انما أوجبنا احاطة الامام بالأحكام من حيث كان الله تعالى حكم مشروع في الحوادث أوجب عليه امضاءه، و جعله حاكما به و إماما فيه، فهل لله تعالى في باطن الحوادث حكم يخالف للظاهر شرعه، و واجب على الامام العمل به؟ و كيف عددت من جملة الغلط في الحكم إقامة الحدّ على من لا يستحقه و اخذ المال ممن هو في الباطن بريء الذمّة منه؟ و أى غلط في ذلك و هو حكم الله في هذه الحوادث الذى أوجب على الامام إقامته و امضاءه دون الباطن الذى لا عبادة على الإمام فيه؟ ثم يقال له: أ ليس جائزا عندك في العقل أن يكون لله تعالى حكم أو احكام في الشريعة بينها و دلّ عليها لا يعلمها الامام؟ فلا بدّ من بلى لأنّه في تعاطي نصره هذا المذهب.

فيقال له: فهل لله تعالى حكم في بواطن الحوادث تعبد الامام به أو غيره؟ كأنه مثلا تعبد بمعرفة كون المشهود عليه مستحقا للحدّ على الحقيقة و ان الشهود صادقون في شهادتهم. فإذا قال: لا، قيل له: فكيف ألزمت من أوجب علم الامام بالأحكام المشروعة أن يعلم ما لا شرع فيه و لا عبادة به»^۱

(به وی گفته میشود که چگونه گمان کردی که علم به باطن امور و امور غیبی لازمه‌ای واجب دانستن علم به احکام برای امام است آیا نمیدانی که ما احاطه ی امام به احکام را از آن جهت واجب دانسته‌ایم که خدا درباره‌ی حوادث حکمی شرعی دارد و امضای آن حکم را برای امام واجب کرده و

او را حاکم و امام در آن حکم قرار داده است. پس آیا خدای تعالی در باره باطن حوادث حکمی دارد که با حکم ظاهری که تشریح کرده است متفاوت است و عمل به آن حکم باطن بر امام واجب است؟ چگونه اقامه حد بر کسی که استحقاق آن را نداشته و گرفتن مال از کسی که در باطن ذمه اش از آن بری بوده است را در شمار حکم غلط برشمرده‌ای؟ غلط آن چیست و حال آنکه حکم خداوند درباره حوادثی که اقامه و امضای آن را بر امام واجب ساخته غیر از باطنی است که در آن عبادتی برای امام نیست.

پس به وی گفته می‌شود که آیا خدای تعالی درباره باطن حوادث حکمی دارد که امام با غیر او باید با حکم به آن تعبد کنند؟ مانند آن که مثلاً بواسطه دانستن اینکه شاهدان در شهادتشان صادق بوده‌اند و کسی که علیه او شهادت داده‌اند در حقیقت مستحق حد بوده است خدا را عبادت کند. پس اگر او صاحب (صاحب المغنی) بگوید: نه (خدا درباره باطن حوادث حکمی ندارد) به او گفته می‌شود: پس چگونه (قول) کسی را که علم امام به احکام شرعی را واجب می‌داند مستلزم آن می‌دانی که امام باید به آنچه که شرعی در آن نیست و به واسطه آن عبادتی صورت نمی‌گیرد نیز عالم باشد؟...

چنان که ظاهر است سید مرتضی رحمته الله در اینجا علم امام به غیب و آگاهی او از باطن امور را نفی نکرده است بلکه می‌گوید علم امام به این امور واجب نیست چرا که حکم شرع در واقع همان احکام ظاهری است یعنی خداوند حکم کرده که با توجه به ادله ظاهری مثل شهادت شهود حکم صادر شود و حکمی که بر این اساس از سوی امام صادر می‌شود مطابق حکم شرع است در مقابل حکم براساس باطن امور حکم شرع نیست و خداوند چنین حکم نکرده است که باید بر اساس باطن و حقایق امور حکم صادر شود پس علم به غیب و باطن امور برای امام واجب نیست. اما عبارت فوق درباره اینکه آیا امام از چنین علمی برخوردار است یا نه؟ ساکت است و نمی‌توان نفی چنین علمی از امام را از این عبارت برداشت کرد.

بلکه سید مرتضی رحمته امکان برخورداری امام از علم غیب در امور باطنی را می‌پذیرد وی در توضیح و تبیین روایت منقول از حضرت امیرالمومنین که فرمودند «اعلم أن قول امیرالمؤمنین علیه السلام قال: سلونی قبل أن تفقدونی فإن بین جنبی علما جما لو وجدت له حملة»^۱ می‌نویسد:

و تأویل هذا الخبر الذی یرفع الشبهة فیہ أن الامام فی کل زمان انما یجب بحکم إمامته أن یکون عالما بجمیع علوم الدین، حتی لا یشذ منه شاذ. و لیس یجب بحکم الإمامة أن یکون عالما بالغائبات و الکائنات من ماضیات و مستقبلات و إذا خص الله تعالی الإمام بشیء من هذه العلوم، فعلى سبیل الكرامة و التفضیل و التعظیم.^۲

(و تاویل این خبر که شبهه مربوط به آن را برطرف می‌کند این است که امام در هر زمانی واجب است که به حکم امامت خویش به جمیع علوم دین عالم باشد تا هیچ مساله از آن باقی نماند و به حکم امامت واجب نیست که به غائبات و وقایع گذشته و آینده عالم باشد و چنانچه خدای تعالی امام را (اعطای) به چیزی از این علوم مخصوص گرداند این بر سبیل کرامت و تفضل و تعظیم امام است.) بنابراین سید مرتضی رحمته اعطای علم غیب و علم به امور باطن به امام را محال نمیداند، بلکه به اعتقاد وی خداوند می‌تواند از سر فضل چنین علمی را به امام اعطا کند و از نظر او خدا چنین علومی را به امام عطا کرده است؛ سید مرتضی در رسائل مسائلی را مطرح کرده و به آنها پاسخ داده است از جمله می‌نویسد:

«المسألة الحادی و العشرون: کل الأئمة (ع) یخبرون عن الشیء قبل کونه أم لا؟»

۱. صبحی، صالح، نهج البلاغه، ص ۲۸۰؛ شریف مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص: ۳۹۴

۲. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۳۹۴

الجواب: ليس من شرط الإمامة الأخبار عن الشيء قبل كونه، لأن ذلك معجز، و قد جوز إظهار المعجزات على أيدي الأئمة (ع)، و قد يجوز ان لا يظهر على أيديهم، إلا انا قد علمنا بالأخبار البالغة أنهم (ع) أخبرونا بالمغايبات، فعلمنا ان الله تعالى قد اطلعهم على ذلك^۱.

(مساله بیست ویکم: آیا همه امامان علیهم السلام از امری پیش از تحقق آن اخبار می کنند یا نه؟

جواب: خبر دادن از امری پیش از تحقق آن از شرط امامت نیست، چرا که این کار معجزه است، و اظهار معجزات به دست ائمه علیهم السلام جایز و ممکن دانسته شده است و نیز امکان دارد که معجزه‌ای به دست ایشان اظهار نگردد، جز اینکه ما به واسطه خبرهای رسیده می‌دانیم که ایشان علیهم السلام ما را به امور غیبی اخبار کرده‌اند بدین روی دانستیم که خدای تعالی ایشان را بر آن امور آگاه ساخته است).
بر این اساس روشن می‌شود که هر چند سید مرتضی علم غیب و آگاهی از باطن امور را از شروط امامت نمی‌داند اما معتقد است که تعطای چنین علمی به امام اشکالی ندارد و بلکه خدا ائمه اطهار علیهم السلام را از این علوم بهره مند ساخته است با این حال وی علم غیب مطلق و علم گذشته و حال و آینده را از امام نفی می‌کند و ان را منافی توحید می‌داند. در رسائل آمده است: «مسألة: هل يجب علم الوصى ساعة وفاته أو قتله على التعيين؟ أم ذلك مطوى عنه.

الجواب: قد بينا في مسألة أمليناها منفردة ما يجب أن يعلمه الامام و ما يجب أن لا يعمله.

و قلنا: ان الامام لا يجب أن يعلم الغيوب و ما كان و ما يكون، لان ذلك يؤدي الى أنه مشارک للقديم تعالی فی جميع معلوماته، و أن معلوماته لا يتناهی، و أنه يوجب أن يكون عالما بنفسه، و قد ثبت أنه عالم بعلم محدث، و العلم لا يتعلق على التفصيل الا بمعلوم واحد، و لو علم ما لا يتناهی لوجب وجود ما لا يتناهی من المعلومات، و ذلك محال. و بينا أن الذي يجب أن يعلمه علوم الدين و الشريعة.

فأما الغائبات، أو الكائنات الماضية والمستقبلات، فإن علم باعلام الله تعالى شيئاً فجائز، و الا فذلك غير واجب. و على هذا الأصل ليس من الواجب علم الامام بوقت وفاته، أو قتله على التعيين. و قد روى أن اميرالمؤمنين عليه السلام فى أخبار كثيرة كان يعلم أنه مقتول، و أن ابن ملجم (لعنه الله) قاتله.»^۱

(مساله: آیا واجب است که امام ساعت وفات یا شهادت خود را به طور معین و مشخص بداند؟ یا این امر از او پوشیده است؟)

جواب: در مساله‌ای که آن را به صورت انفرادی املاء کردیم بیان کردیم که نه واجب است امام این امر را بداند و نه واجب است که بدان عالم نباشد. و گفتیم: واجب نیست که امام غیوب و گذشته و آینده را بداند چرا که مستلزم شریک بودن امام با خدای متعال در همه معلومات اوست و حال آن که معلومات خدای تعالی نامتناهی هستند و اینکه قول به آگاهی امام از غیوب و گذشته و آینده مستلزم آن است که امام به استقلال عالم باشد در حالی که ثابت شده که امام به بهره مندی از علم مخلوق عالم است و علم مخلوق به تفصیل جز بر معلوم واحد تعلق نمی‌گیرد و چنانچه امام به معلوماتی که نهایی ندارند عالم باشد وجود نامتناهی از معلومات لازم می‌آید و آن محال است. و بیان کردیم که آنچه علمش بر امام واجب است علوم دین و شریعت است. اما علم به غایبات یا حوادث گذشته و آینده را چنانچه به واسطه اعلام خدای تعالی چیزی از آنها را عالم باشد جایز است و الا آن بر امام واجب نیست و بر این اصل علم امام به وقت وفات یا شهادت خود به طور مشخص از علوم واجب بر امام شمرده نمی‌شود. و این در احادیث بسیاری روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست که شهید خواهد شد و قاتل ایشان ابن ملجم ملعون است.)

در این عبارات نیز تنها وجوب علم به غیب و گذشته و آینده از امام نفی شده، اما امکان آن بشرط اینکه مستلزم قول به استقلالی نامتناهی بودن علم نباشد نفی شده است. سید مرتضی درباره اینکه آیا

۱. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی؛ ج ۳؛ ص ۱۳۰

امام حسین علیه السلام آگاهانه خود را به هلاکت انداخته یا نه بیانی دارد که ممکن است نفی علم به زمان شهادت تلقی گردد

ایشان پس از طرح شبهه تاکید می کند که امام حسین علیه السلام بعد از مکاتبه و دعوت اهل کوفه به این نتیجه رسید برای باز گرفتن حق خویش باید قیام کند و طبق محاسبه ایشان بر اساس ظواهر امر امکان غلبه بر یزید نیز وجود داشت و لذا امام حسین علیه السلام بر پایه این ظن حاصل از اجتهاد تصمیم گرفت بسمت کوفه حرکت کند اما بی وفایی اهل کوفه و ضعیف شدن قیام خویش به واسطه پیمان شکنی کوفیان و رخ دادن اتفاقات دور از انتظار در حساب آنحضرت نبود لذا قیام را واجب دانست.^۱

با اندکی تأمل و دقت در کلام سید مرتضی رحمته روشن می شود که وی از نفی علم امام به شهادت خویش ابا دارد و در مقابل تاکید می کند که امام حسین علیه السلام بر اساس وظیفه قیام کردند چرا که اگر بر اساس ظواهر امر امکان غلبه بر غاصب و گرفتن حق وجود داشته باشد قیام واجب می شود و چون امام به وظیفه شرعی خود عمل کردند عمل ایشان القاء نفس در تهلکه نیست.

۱. در تنزیه الانبیاء ص ۱۷۵ آمده است: «لم ألقى بيده إلى التهلكة وبدون هذا الخوف سلم أخوه الحسن ع الأمر إلى معاوية فكيف يجمع بين فعليهما بالصحة الجواب قلنا قد علمنا أن الإمام متى غلب في ظنه أنه يصل إلى حقه والقيام بما فوض إليه بضرب من الفعل وجب عليه ذلك وإن كان فيه ضرب من المشقة يتحمل مثلها تحملها وسيدنا أبو عبد الله ع لم يسر طالبا للكوفة إلا بعد توثق من القوم و عهود و عقود و بعد أن كاتبوه ع طائعين غير مكرهين و مبتدئين غير مجبيين و قد كانت المكاتبه من وجوه أهل الكوفة و أشرافها و قرائها تقدمت إليه ع في أيام معاوية و بعد الصلح الواقع بينه و بين الحسن ع فدفعهم و قال في الجواب ما وجب ثم كاتبوه بعد وفاة الحسن ع و معاوية باقى فوعدهم و مناهم و كانت أياما صعبة لا يطمع فى مثلها فلما مضى معاوية عادوا المكاتبه و بذلوا الطاعة و كرروا الطلب و الرغبة و رأى ع من قوتهم على من كان يليهم فى الحال من قبل يزيد اللعين و تشحنهم عليه و ضعفه عنهم ما قوى فى ظنه أن المسير هو الواجب تعين عليه ما فعله من الاجتهاد و التسبب و لم يكن فى حسابه أن القوم يغدر بعضهم و يضعف أهل الحق عن نصرته و يتفق ما اتفق من الأمور الغريبة»

افزون نبودن علم امام از علم نبی

یکی دیگر از مباحث مربوط به قلمرو علم امام که در آثار سید مرتضی رحمته مطرح شده افزون نبودن علم امام از علم نبی صلی الله علیه و آله است شاید به نظر برسد که این مطلب امری روشن و بدیهی است و در میان شیعه احدی قائل به افزون بودن علم امام علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست پس چرا سید مرتضی رحمته این مطلب واضح را مطرح ساخته است.

پاسخ این است که قاضی عبدالجبار در نقد اعتقاد سید مرتضی رحمته مبنی بر ضرورت عالم بودن امام به همه احکام، این امر را مستلزم افزون بودن علم امام از علم النبى دانسته است بنابر نقل سید مرتضی رحمته، قاضی عبدالجبار درباره دلیل مدعای خویش می گوید:

«قال صاحب الكتاب: «و يلزمهم على هذا الوجه أن يكون الامام أفضل حالا في العلم من الرسول لأنه لا شك أنه عليه السلام لم يكن يعرف كل الأحكام بل كان الوحي ينزل عليه حالا بعد حال و أنه لم يكن يعرف بواطن الأمور فقد ثبت عنه عليه السلام انه كان يحكم بالظاهر و يتولى الله تعالى السرائر و انه يقضى بنحو ما يسمع و إنه إذا قضى بشيء لواحد لم يحل له أن يأخذه إذا علم خلافه الى غير ذلك مما روى عنه في هذا الباب، و كل قول يؤدي الى أن الامام أعلى رتبة من الرسول و جب فساد...»^۱

(دلیل اینکه قول شیعه مستلزم افزون بودن علم امام از علم النبى است) این است که شکی وجود ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نبود که همه احکام را بداند بلکه وحی به تدریج بر ایشان نازل می شود و چنین نبود که ایشان باطن امور را بداند و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده است که ایشان بر اساس ظاهر حکم می کردند و امور پنهانی را به خدا واگذار می کردند و آن حضرت براساس آنچه می شنید قضاوت می کرد ... و هر قولی که لازمه اش این باشد که مرتبه امام بالاتر از رسول است فساد آن واجب است.) براساس مطلب فوق استدلال قاضی عبدالجبار بر دو پایه استوار شده است اول اینکه شیعه معتقد است امام به کل احکام علم دارد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کل احکام علم نداشته و دوم اینکه

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲؛ ص ۲۹

شیعه معتقد است امام به باطن امور آگاهی دارد و حال آنکه رسول خدا ﷺ بر اساس ظاهر حکم می‌کرد پس به باطن امور علم نداشت. بنابراین، اعتقاد شیعه درباره علم امام مستلزم بالاتر بودن رتبه امام از پیامبر است در نتیجه باطل است. سید مرتضی رحمته در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«فیقال له: کیف یلزم أن یزید الامام فی العلم علی الرسول و الامام مستمد من الرسول، و ما حصل له

علمه من احکام الدین فعنه أخذ، و من جهته استفاده؟

فأما معرفة الرسول بالشیء إذا نزل به الوحی بعد أن لم یکن عارفاً به فلأن ذلك قبل نزول الوحی لم یکن من شرعه و لا من جملة ما هو امام فيه علی ما تقدم فی کلامنا، غیر أنه بعد تکامل الشرع و نزول الوحی بجميع الأحکام لا یجوز أن یكون غیر عارف ببعضها، و کما ان الرسول قبل تکامل الشرع لم یکن عنده العلم بسائر الأحکام كذلك الامام قبل حال إمامته لم یکن عالماً بالأحکام، و أنما یجب فی النبی و الامام مع العلم بما کانا امامین فيه، و متعبدین بالحکم به، فما لم یکن مشروعاً خارج عن هذا و كذلك الأحوال التي تتقدم حال الامامة.

فأما العلم بالبوطن فمما لا یجب فی النبی صلی الله علیه و آله و لا فی الامام علی ما قدمناه. و قد

فرقتنا بینہ و بین العلم بأحکام الحوادث الظاهرة بما لا یخفی علی متأمل.^۱»

(به او گفته می‌شود چگونه لازم می‌آید که امام رحمته در علم بالاتر از رسول صلی الله علیه و آله باشد و حال آنکه امام از رسول استمداد می‌کند و آنچه از علم به احکام دین برای امام حاصل شده همه را از رسول گرفته و از ناحیه ایشان استفاده کرده است.

اما دلیل اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در صورت نزول وحی درباره امری که بدان عالم نبوده نسبت به آن امر معرفت پیدا می‌کند اینست که بر اساس آنچه در کلام ما گذشت آن امر پیش از نزول وحی از شرع او و در زمره‌ی اموری که آنحضرت در آن امامت دارد نبوده است الا اینکه بعد از تکامل شرع و نزول

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲؛ ص ۳۰

وحی درباره همه احکام جایز نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله به بعضی از آنها عالم نباشد و همان طور که رسول صلی الله علیه و آله قبل از تکامل شرع علم به سایر احکام نداشته است همینطور امام نیز قبل امامتش به احکام عالم نیست و همانا درباره نبی و امام واجب است که هر دو به آنچه که در آن امامت دارند عالم باشند و بواسطه حکم به آن تعبد کنند پس آنچه که تشریح نشده باشد از این قانون بیرون است و همین طور حال امام نیز همان احوالی است که بیان شد.

اما درباره علم به باطن امور باید دانست که بر اساس آنچه پیشتر بیان کردیم این علم نه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و نه برای امام علیه السلام واجب است و فرق بین علم به باطن امور و علم به احکام حوادث ظاهری را بیان کردیم به گونه‌ای که برای اهل تامل مشخص است.

در این کلام سید مرتضی رحمته الله علیه نیز سه نکته در خور توجه است: اول اینکه ایشان معتقد است امام قبل از امامت به احکام عالم نیست؛ و دوم اینکه در اینجا نیز علم پیامبر و امام را به باطن امور نفی نکرده بلکه تاکید می‌کند که این علم برای پیامبر و امام ضرورت ندارد و نکته سوم اینکه سید مرتضی باز هم تاکید می‌کند حکم شرع مقدس در واقع همان حکم بر اساس ظواهر است نه حکم بر اساس باطن امور، لذا لزوم علم به احکام مستلزم علم به باطن امور نخواهد بود.

خلاصه کلام سید مرتضی رحمته الله علیه درباره قلمرو علم امام

«در پایان، می‌توان این نتیجه‌گیری را داشت که سید مرتضی با صراحت از دیدگاه علم محدود امام دفاع می‌کند. نکات برجسته آرای او عبارتند از:

۱. امام می‌تواند بر مبنای شرایط عادی، محاسبه کند و به اقدام پردازد. در این محاسبه، ممکن است برخی از عوامل از دید وی پنهان بماند و یا وقایع غیر قابل پیش بینی رخ بنماید؛
۲. امام، در محدوده‌ای که حکومت و ولایت او اقتضا دارد، بایستی از علم و آگاهی بهره مند باشد؛
۳. در مشاجراتی که به امام ارجاع می‌شود و موضوعاتی را در بر دارد که به تخصص‌های حرفه‌ای نیازمند است، امام می‌تواند از آرای کارشناسان کمک بگیرد؛
۴. امام، بایستی در زمان پیشوایی و امامت دانا به احکام دینی باشد و نه قبل از آن؛

۵. امکان دارد که امام با اعتماد به امارات شرعی، حکم صادر کند و یا حدی اجرا بنماید، و اتفاقاً مطابق با واقع نباشد و... در این موارد، امام به حکم شرعی خویش عمل کرده است و خطایی در آن مرتکب نگردیده است؛

۶. امام، لازم نیست به نهان و باطن آدمیان وقوف داشته باشد و یا به صنایع و حرفه‌ها آگاهی

بیابد.^۱

گفتار چهارم: دلایل علم امام از منظر سید مرتضی رحمته

سید مرتضی رحمته بعد از بیان صفات امام به بحث پیرامون ادله اثبات کننده هر صفت برای امام می‌پردازد از نظر وی این ادله اقسام مختلفی دارند و برای اثبات هر صفتی قسم خاصی از ادله کارآیی دارند؛ اقسام ادله از نظر وی عبارتند از: ۱- ادله عقلی ۲- ادله عقلی - سمعی ۳- ادله سمعی ۴- اجماع و سمع

علم الهدی سیدمرتضی رحمته دلایل اثبات اعلمیت و علم امام به سیاست را از ادله عقلی می‌داند و معتقد است که اثبات ضرورت علم امام به همه احکام شرع با ادله سمعی - عقلی صورت می‌گیرد، ایشان یادآوری می‌کند که صفاتی را که ضرورت آنها از طریق عقل اثبات می‌شود هرگز نمی‌توان از امام سلب کرد و امام همواره باید دارای آن صفات باشد؛ اما صفاتی که از طریق سمع برای امام اثبات می‌شوند، ممکن است در بعضی احوال برای امام ثابت نباشد^۲؛ بعنوان نمونه سید مرتضی رحمته بیان می‌کند که: وجوب عصمت عقلی است و در ثبوت آن برای امام در هیچ حالی تغییر ایجاد نمی‌شود، ایشان همچنین دلالت عصمت بر وجوب تعیین امام از طریق نص یا ارائه معجزه نیز دلیل عقلی معرفی کرده و در ادامه می‌فرماید:

۱. نادم، محمدحسن، علم امام (مجموعه مقالات)، ص: ۶۷۵

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۲۹

«و مما يجب أن يلحق بذلك علمه بوجوه السياسة، لأن هذا حكم لا ينفك الرسالة منه، ولا يجوز أن يخلو امام من تعلقه به، فعلمه بالسياسة، واجب عقلا. و كونه أعلمهم واجب أيضا من طريق العقل، لقبح تقديم المفضول على الفاضل فيما كان الفضل منه فيه.»^۱

(و از اموری که ملحق ساختن آن به عصمت (که وجوب عقلی دارد) واجب است علم امام به وجوه سیاست باشد، چرا که رسالت از این حکم (علم به سیاست) جدا کردنی نیست، که امام از تعلق به سیاست خالی باشد؛ بدین روی، علم امام به سیاست عقلا واجب است، و وجوب اعلم بودن امام نیز از طریق عقل ثابت می شود به خاطر اینکه مقدم کردن مفضول بر فاضل در امری که برتری در آن با اوست قبیح است.)

بنا بر عبارت فوق سید مرتضی رحمته معتقد است که امام ضرورتا باید اعلم باشد و به وجوه سیاست نیز عالم باشد و چون ضرورت این دو ویژگی عقلی است هرگز نمی توان این صفات را در هیچ حالی از امام سلب کرد. اما چنان که در فصل پیشین (قلمرو علم امام) روشن شد بیشترین تأکید سید مرتضی رحمته به ضرورت علم امام به احکام شرعی است با این حال وی معتقد است که اثبات وجوب علم امام به احکام شرعی عقلی صرف نیست، زیرا اثبات این علم برای امام از یک سو بر تعبد به شرایع از سوی دیگر، بر قبول اینکه امام در این امر امامت دارد مبتنی است. و این دو امر با استناد به سمع قابل اثبات است وجوب عقلی ندارد. بعد از پذیرش این اوامر به ضرورت عقلی ثابت می شود که کسی که در احکام شرعی امامت دارد باید به آن عالم باشد؛ در نتیجه ضرورت علم امام به احکام شرعی با ادله سمعی - عقلی اثبات می شود. سید مرتضی رحمته در این درباره می نویسد:

«و أمّا علمه بأحكام الشريعة و كونه أعلم بها فمبنى على التعبد بالشرائع، و أنه امام فيها. و ليس في

العقل وجوب ذلك.»^۲

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۴۲۹

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۴۳۰

(اما علم امام بر احکام شریعت و اعلم بودن به آن بر تعبد به شرائع و اینکه او در آن امام است
ابتنا دارد و وجوب آن تعبد و شرائع و امامت امام در آن عقلی نیست)

ایشان سپس برای اثبات ضرورت اعلمیت امام به احکام شرع اینچنین استدلال می‌کند:

«و أما الذی يدل علی أنه أعلم الخلق بأحكام الشريعة، فهو أنه امام فیها و رئیس فی الشرع، و قبیح
فی العقل أن يجعل المفضول رئیساً لمن هو أفضل فیه فیما كان رئیساً فیه. يدل علی ذلك رئیس المتوسط
فی الخط علی أحسن الناس خطأ فی الخط، و المبتدئ فی الفقه علی مثل أبی حنیفة و الشافعی فی
الفقه.»^۱

(و اما آنچه دلالت می‌کند بر اینکه امام اعلم خلق به احکام شریعت است، این است که، او در
احکام شریعت امام و رئیس شرع است و از نظر عقلی قبیح است که مفضول را در امری رئیس کسی
قرار دهند؛ که او در آن امر که مفضول رئیس است افضل از وی باشد. اینکه کسی که از نظر خط
(خوشنویسی) در رتبه متوسط قرار دارد، تحت ریاست خوش خط ترین مردم قرار می‌گیرد؛ برای این مطلب
دلالت دارد و همچنین تحت ریاست امثال ابو حنیفه و شافعی قرار گرفتن کسی که در فقه مبتدی است
نیز بر قبیح تقدم مفضول بر فاضل دلالت دارد).

استدلال با استناد به قبیح تقدم مفضول بر فاضل یک استدلال عقلی است اما چون این استدلال بر
پایه پذیرش ادله سمعی تعبد به شرایع و امامت امام در حوزه شرائع استوار شده است لذا دلیل وجوب
علم امام به احکام شرع از ادله سمعی و عقلی شمرده می‌شود. سید مرتضی در پاسخ این اشکال صاحب
المغنی که شرط امامت بودن علم همه احکام با ادله عقلی ثابت می‌شود یا با ادله سمعی می‌فرماید ...

«فأما قوله «أ من جهة العقل علمتم أن كونه عالماً بجميع الأحكام من شرط كونه إماماً أو بالسمع؟» فقد
بینا فی الفصل المتقدم ان كون الامام عالماً بجميع الأحكام ليس من صفاته التي لا بد منها فی العقل لأن العقل
كان يجوز أن لا تقع العبادة بشيء من الشرائع فكيف يجعل من شروط كونه إماماً فی العقل ما يجوز فی العقل

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۴۳۲

ثبوت و انتفاؤه معا، و ليس تجرى هذه الصفة مجرى العصمة لأن تلك يجب كون الامام عليها في العقل و قبل الشرع و بعده، غير أنا و ان لم نجعل كونه عالما بجميع الأحكام من الشروط العقلية في الامامة، فانا بعد العبادة بالشرائع، و ثبوت كون الامام إماما في جميع الدين نعلم بدليل العقل و قياسه أنه لا بدّ من أن يكون عالما بجميع الأحكام من الوجوه التي ذكرناها.

فان أراد صاحب الكتاب باضافة ذلك الى العقل ما ذكرناه أولا فقد بينا انا لا نجعل هذه الصفة من الشرائط العقلية الواجبة لتجويز العقل ارتفاع العبادة بالشرائع، و ان كان المراد ما ذكرناه ثانيا فليس يمنع من إضافته الى العقل بمعنى انا نعلم بالعقل و أدلته بعد استقرار الشرائع و جوب كون الامام عالما بجميعها.»^۱

(اما این سخن صاحب المغنی «آیا از جهت عقل دانستید که عالم بودن به همه احکام از شرایط امام بودن امام است یا از طریق سمع»؟ پس ما در فصل پیش بیان کردیم که عالم بودن امام به همه احکام در آن دسته صفات امام که عقل به ضرورت آنها را برای امام اثبات می کند، نیست؛ چرا که عقل جایز می داند که عبادت به چیزی از احکام شرعی واقع نگردد پس چگونه میتوان علم به همه احکام را از شروط عقلی امامت قرار داد در هر حالی هم ثبوت این مطلب (واقع شدن عبادت با احکام شرعی) و هم انتفاء آن را جایز می داند ... جز اینکه هر چند ما عالم بودن امام به همه احکام را از شروط نقلی در امامت قرار ندادیم اما بعد از قبول تحقق عبادت بواسطه شرائع و ثابت شدن اینکه امام در همه دین امامت دارد بدلیل عقلی است و قیاس (استدلال) آن می دانیم که امام ضرورتا باید به همه احکام عالم باشد، به دلایلی که آنها را ذکر کردیم. پس اگر صاحب کتاب از اضافه این استدلال به عقل آنچه را ما ابتدا ذکر کردیم اراده کرده باشد، پس ما بیان کردیم که این صفت را از شرایط عقلی واجب (ضرورت عقلی) برای امامت قرار ندادیم بخاطر اینکه عقل ارتفاع عبادت بواسطه شرائع جایز می شمارد. و چنانچه مراد وی مطلبی باشد که ما در مرحله دوم ذکر کردیم پس هیچ مانعی وجود ندارد که آن به عقل اضافه

شود بدین معنا که ما بواسطه عقل و ادله عقلی می‌دانیم بعد از استقرار شرائع عالم بودن امام به جمیع شرائع واجب است.)

حاصل آنکه از نظر سید مرتضی رحمته استدلال به ضرورت عالم بودن امام به جمیع احکام بعد از پذیرش اینکه عبادت با عمل به احکام محقق می‌شود و امام الهی در همه دین از جمله در احکام شرعی امامت دارد. یک استدلال عقلی است؛ اما مقدمات آن به ضرورت عقلی اثبات نمی‌شود. سید مرتضی رحمته به تقریر دیگری نیز بر ضرورت علم امام به همه احکام استدلال کرده است؛ وی برای اثبات لزوم نص و نفی انتخابی بودن امام از سوی مردم دلایلی ذکر می‌کند تا یکی از دلایل وی ضرورت معصوم بودن امام و ممکن نبودن شناخت معصوم از سوی مردم است و دلیل دیگر او لزوم عالم بودن امام به جمیع احکام است، ایشان به عنوان مقدمه دلیل دوم به اثبات وجوب علم امام به جمیع احکام پرداخته است، استدلال وی را در ادامه می‌خوانیم:

«أما الذى يدلّ على وجوب كون الامام عالما بجميع الأحكام فهو أنّه قد ثبت أنّ الإمام إمام فى سائر الدين، و متولّ للحكم فى جميعه، جليله و دقيقه، ظاهره و غامضه و ليس يجوز أن لا يكون عالما بجميع الدين و الأحكام، و هذه صفة لأنّ من المتقرر عند العقلاء قبح استكفاء الأمر و توليته من لا يعلمه، و ان كان لمن ولّوه و استكفوه سبيل الى علمه، لأنّ المتعتبر عندهم كون المولّى عالما بما ولى و مضطلعا به و لا معتبر بامكان تعلمه و كونه مخلّى بينه و بين طريق العلم لأنّ ذلك و ان كان حاصلًا فلا تخرج ولايته من أن تكون قبيحة إذا كان فاقدًا للعلم بما فوّض إليه.) و هذا حكم كل واحد منّا مع من يستكفيه مهمّا من أموره فإنه لا يجوز أن يفوّض أحدنا ما يريد أن يصنعه الى من لا معرفة له بتلك الصناعة، لكنّه يتمكن من تعرفها و تعلمها و كلّ من رأيناه فاعلا لذلك عددناه فى جملة السفهاء، و لا فرق فيما اعتبرناه بين فقد المستكفى للعلم بجميع ما أسند إليه و بين فقدّه للعلم ببعضه»^۱

۱. علم الهدى، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲؛ صص ۱۵-۱۶

(اما آنچه بر وجوب عالم بودن امام به همه احکام دلالت می‌کند اینست که به تحقیق ثابت شده است که امام در سایر حوزه‌های دین نیز امام است و در همه آن متولی حکم است و در امور عظیم و دقیق دین و در ظاهر و مسایل پیچیده آن امامت دارد و جایز نیست که به همه دین و احکام عالم نباشد و علم به احکام از صفات امام است چرا که قبح سپردن امر و تولیت آن به کسی که بدان علم ندارد از امور ثابت شده نزد عقل است هر چند که آن کسی که تولیت امر به او سپرده شده راهی به عالم شدن به آن امر داشته باشد، چرا که آنچه نزد عقل اعتبار دارد عالم و آگاهی داشتن سرپرست نسبت به امری است که تولیت آن بدو سپرده شده است و امکان یادگیری و باز بودن راه علم به آن امر نزد عقلا معتبر نیست چرا که هر چند علم حاصل شود ولایت غیر عالم را از قبیح بودن خارج نمی‌کند چنانچه نسبت به امر تفویض شده به وی فاقد علم باشد ... و این حکم تک تک ماست نسبت به کسی که او را بر امر مهمی از آموزش می‌گمارد پس هیچ یک از ما جایز نمی‌دانیم که کاری را که می‌خواهیم برای ما انجام شود به کسی بسپاریم که نسبت به آن کار و صنعت علم ندارد ولی می‌تواند به آن علم و معرفت پیدا کند و هر کس را ببینیم که این کار را انجام داده در زمره افراد سفیه می‌شماریم و در آنچه اعتبار کردیم بین اینکه آن فرد گمارده شده بر کار نسبت به همه آنچه به او سپرده شده علم نداشته باشد و یا اینکه بعضی از آن امر علم نداشته باشد فرقی وجود ندارد)

شبهات مربوط به ضرورت علم امام

یکی از شبهاتی که درباره ضروری دانستن علم به احکام برای امام از سوی قاضی عبدالجبار مطرح شد و سید مرتضی رحمته الله در آثار مختلف خویش گاه به نقل از وی و گاهی بصورت «ان قیل» مطرح کرده این است که اگر امام به دلیل ریاست در امور دینی ضرورتاً باید به تمام مسائل دین و احکام شرعی عالم باشد، خلفای امام یعنی والیانی که از سوی امام تعیین می‌شوند نیز باید از چنین علمی برخوردار باشند و چون این امر قابل اثبات نیست و شیعه نیز قائل به چنین علمی برای خلفای امام نیست چنین علمی برای امام نیز ضروری نخواهد بود.

سید مرتضی در پاسخ به این شبهه و اشکال می‌فرماید:

«قلنا: ليس خلفاء الامام رؤساء في جميع الدين، و لا إلهم من ذلك كل ما هو الى الامام، ولهذا وجب عليهم الرجوع فيما لا يعلمونه الى الامام، أو يكاتمونه فيه، و الامام عامّ الولاية في الدين و لذلك وجب عموم علمه»^۱

(می‌گوییم: خلفای امام در همه دین رئیس نیستند و همه مسئولیتی که امام در این حوزه دارد متوجه خلفای امام نیست و براین اساس رجوع به امام در آنچه که نمی‌دانند برای خفا واجب است در حالی که ولایت امام در دین عمومیت دارد و به همین جهت عمومیت علم او در این حوزه واجب است.)

صاحب‌المغنی در موضعی دیگر نیز با تطهیر امام با والیان منصوب از ناحیه امام این شبهه را مطرح می‌کند که بر اساس شواهد معتبر تاریخی برخی از والیانی که از طرف پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمومنین علیه السلام والیانی منصوب شده بودند و دچار خطا و لغزش شده‌اند و خطا و لغزش آنان فسادى به بار نمی‌آورد. سید مرتضی رحمته الله در پاسخ به این اشکال می‌پذیرد که خطای والیان منصوب از ناحیه امام بر اساس روایات ثابت و روشن است و یادآوری میکند که اگر این موضوع از طریق روایات نیز ثابت نمی‌شد باز هم ما خطای والیان را ممکن می‌دانیم و قائل به امتناع آن نیستیم اما این مطلب را که خطای والیان منصوب از ناحیه امام به خاطر جهل آنان به امور سپرده شده به آنان باشد را نمی‌پذیرد و می‌فرماید:

«لم يثبت أنّ خطأهم كان عن جهل بما تولّوه، بل جائز أنّ يكونوا تعمدوا ما فعلوه من الخطأ، و ذلك هو الصحيح المقطوع عليه عندنا، لأنّ الامام لا يجوز أن يولّي الأمر من لا يعرفه، و يعلم أحكامه، و ان جاز أن يوليه فتعمد الخطأ فيه.»^۲

(ثابت نشده که خطای والیان از جهل آنان بر امر تحت تولیت ایشان است بلکه ممکن است که آنان در خطایی که انجام می‌دهند تعمد داشته باشند و احتمال دوم نزد ما صحیح و قطعی است چرا که

۱. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام؛ ص ۴۳۴

۲. سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲؛ ص ۳۳

جایز نیست امام تولیت امر را به کسی بشپارد که به آن علم ندارد و احکامش را نمی‌داند هر چند که جایز است امام تولیت امر را به او بشپارد و او در آن مرتکب خطا شود.

قاضی عبدالجبار همچنین به استناد برخی روایات مجهول ادعا می‌کند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام به برخی احکام علم نداشته و برای آگاهی از آنها به دیگران مراجعه می‌کردند مثل سوال از حکم فدوی^۱ و سوال از ارث عصبه^۲ به هنگام اختلاف با زبیر در مورد ارث صفیه^۳ یا اینکه امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: اگر کسی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله برای من نقل کند من او را قسم می‌دهم و اگر قسم خورد نقل وی را تایید می‌کنم و...

سید مرتضی رحمته الله در پاسخ به این شبهه قاضی عبدالجبار یادآور می‌شود که حتی اگر درستی این اخبار را بپذیریم - که نمی‌پذیریم - رجوع امیرالمومنین علیه السلام به غیر و فرستادن او برای سوال از حکم فدوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این قول که امام باید به همه ی احکام عالم باشد قدحی وارد نمی‌کند چرا که ضرورت عالم بودن امام به همه ی احکام مربوط به زمان امامت اوست و سوال از مسئله فدوی پیش از امامت امیرالمومنین علیه السلام است. اما این که امیرالمومنین علیه السلام در اختلاف با زبیر شکایت را نزد عمر برده به این معنا نیست که به حکم مسئله علم نداشته بلکه از این باب بود، که برای رفع اختلاف باید به حکم مراجعه کرد. در باره قسم دادن راوی حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین پاسخ می‌دهد که این کار به معنی جهل امیرالمومنین علیه السلام به احکام نیست بلکه ممکن است برای اطمینان از راست گویی راوی باشد.^۴

۱. در صحیح بخاری از حضرت امیرالمومنین روایت شده است که گفت: «كنت رجلا مذاء فامرت رجلا ان يسال النبي» یعنی من مردی هستم که مذی فراوان از من خارج می‌شد پس به مردی دستور دادم که (حکم آن را) از پیامبر سوال کند.

۲. منظور از عصبه تمام مردان فامیل میت هستند که نسبت میان آنها به واسطه زن نباشد (مثل دایی).

۳. در کتب اهل سنت روایت شده است که حضرت امیرالمومنین در مورد ارث بردن از صفیه با زبیر اختلاف پیدا کرد و چون مساله را نمی‌دانست برای داوری نزد عمر رفتند (...).

۴. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ج ۲، صص ۳۲-۴۰.

شبهه دیگری که بمناسبت از فصل قلمرو علم امام نیز بدان اشاره رفت این است که قول به ضرورت امامیه جمیع احکام مستلزم افضل بودن امام از پیامبر اکرم و در نتیجه باطل است. قاضی عبدالجبار در تبیین این اشکال می‌گوید: رسول خدا از ابتدای نبوت خویش به همه احکام عالم نبوده و این احکام به تدریج از طریق نزول وحی به ایشان رسیده است و در حالی که شیعه معتقد است امام از ابتدای امر ضرورتاً باید به همه احکام عالم باشد چرا که هر چند به امام وحی نمیشود اما این امکان وجود دارد که او از طریق اجتهاد یا رجوع به قول امت بیا مطالعه اخبار به تدریج از احکام آگاه شود یا در آنچه: ه‌نمیداند به طریق عقل مراجعه کند و یا درباره آن توقف کند^۱

سید مرتضی رحمته در پاسخ به این شبهات یادآور شده است که قبل از نزول وحی و بیان حکمی از سوی خداوند حکمی وجود ندارد تا آن را در زمره احکام شرع بشماریم و عدم آگاهی از آن را منقصتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تلقی کنیم و بگوییم چون امام به حکمی که از طریق وحی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ شده علم دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از نزول به آن حکم علم نداشته، پس امام افضل از نبی است به عبارت دیگر علم به حکمی که تشریح نشده و نیز قول به امامت پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بی معناست؛ آنچه علمش برای پیامبر و امام ضروری است احکام تشریح شده از سوی خداوند است و لذا بعد از تکامل شرع هم پیامبر و هم امام باید به همه احکام شرعی عالم باشند و چنانچه قول به فراموشی یک حکم از احکام تشریح شده برای پیامبر صحیح نیست قول به عدم آگاهی امام از یک حکم بعد از استقرار امامتش صحیح نخواهد بود.^۲

سید مرتضی رحمته در پاسخ به این شبهه که چون راه برای آگاهی امام از احکام باز است پس لازم نیست در ابتدای امر امامت به همه احکام دین عالم باشد می‌فرماید:

۱. قاضی، عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰ (امامت ۱) ص ۱۰۷

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲، ص ۳۲

«و لم يمنع من أن يكون الامام غير عارف ببعض الأحكام من جهة أنه إذا لم يعلمها لم يكن له سبيل الى علمها، بل من حيث دللنا على أنه لا يحسن أن يكون واليا للحكم في جميع الدين و هو لا يعلم بعضه،»^۱ (ممنوع بودن عدم علم امام به قسمتی از احکام به این دلیل نیست که اگر امام به آن علم نداشته باشد راهی برای کسب علم درباره آن نیز برای او وجود ندارد بلکه امتناع عدم علم به قسمتی از احکام به جهت این استدلال ما بر این مطلب است که ولایت امام بر حکم در همه دین در حالی که به قسمتی از آن علم ندارد صحیح نیست).

سید مرتضی رحمته درباره قیاس عدم انجام وظایف و اقامه حدود در غیبت با عدم اقامه حدود به خاطر ناآگاهی نیز می‌فرماید:

«يقال له: بين ولاية الامام و هو لا يعرف الأحكام التي تولّاها، و جعل حاكما بها، و بين ولايته و هو عالم بها، مع تجويز أن يمنع من امضائها، و يحال بينه و بين إقامتها فرق واضح لا يذهب على المتأمل، لأنّ ولايته مع الجهل بما تولّاه تلحق بموليه غاية الذم لما دللنا عليه من قبل، و ليس هذا حكم ولايته مع معرفته بما اسند إليه، و اضطلاع به، و ان منع من تنفيذ الأحكام و اقامتها، لأنّ الذمّ في هذه الحال راجع على المانع للامام ممّا تعبده الله تعالى بإقامته، و لا لوم على موليه و جاعله إماما، و المثال الذي ضربناه فيما تقدّم يفرق - أيضا - بين الأمرين، لأنّ لا يقبح من الحكيم من الملوك أن يردّ أمر وزارته الى من يثق منه بالمعرفة و الغناء و إن جوّز أن يحول بعض رعاياه بين وزيره و بين كثير من تدبيره و تصرفه، و يقبح منه أن يوليه و هو لا يعلم أحكام الوزارة و لا يحسنها»^۲.

(بین ولایت امام در حالی که نسبت به احکامی که متولی آنهاست و حاکم بر آنها قرار داده شده علم ندارد و بین ولایت امام که به احکام عالم است، با جایز دانستن منع شدن امام از امضای احکام و حائل شدن بین او و بین اقامه احکام، فرق آشکاری وجود دارد؛ که برای تامل کننده پوشیده نیست چرا

۱. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲؛ ص ۳۱

۲. علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة؛ ج ۲؛ ص ۳۲

که ولایت امام با جهل با آنچه تولیتش به او سپرده شده نهایت ذم را به کسی که ولایت را به او سپرده ملحق میکند بخاطره استدلالی که از پیش بیان کردیم درحالی که حکم ولایت امام با علم او به آنچه به وی استناد داده شده و آگاهی او از آن هر چند که از تنفیض واقامه ان منع شده باشد چنین نیست چراکه ذم در فرض دوم به کسی برمیگردد که مانع از انجام وظایف امام شده که امام با اقامه آن خدای تعالی را عبادت میکند و برکسی که به امام ولایت عطا کرده و او را امام قرار داده سرزندی نیست؛ و مثالی که در مطلب پیشین زدیم فرق میان این دو را بیان میکند زیرا برای سلطان حکیم قبیح نیست که امر وزارتش را به فردی بسپارد که به علم و بی نیازی او اطمینان دارد، هر چند که به برخی رعایای خود این اجازه را داده باشد که (با سوء اختیارشان) بین وزیر او و بسیاری از افراد تحت تدبیر و تصرفش مانع ایجاد کند در حالی که برای او قبیح است که به وزیر خود تولیت دهد در حالی که وزیر احکام وزارت را نمیداند و آنرا بلد نیست).

خلاصه کلام سید مرتضی رحمته این است که عدم علم به احکام شرعی غیر از عدم اقامه آن است، اعطای امامت به کسی که به امور دین و احکام شرع علم ندارد جایز نیست اما در برخی شرایط ممکن است پاره‌ای عوامل مثل گردن کشی مردم مانع از اقامه احکام شرع شود.

سید مرتضی رحمته علاوه بر استدلال عقلی بر ضرورت عالم بودن امام به همه احکام شرعی برای اثبات علم امام به امور دیگری همچون اخبار آینده و مغیبات و غیره به ادله سمعی نیز استناد و استشهاد کرده است، چنان که در فصل پیش در بحث قلمرو علم امام به این مطلب پرداختیم که سید مرتضی رحمته در این باره می‌فرماید: «إلا انا قد علمنا بالأخبار البالغة أنهم عليهم السلام أخبرونا بالمغایبات، فعلمنا ان الله تعالى قد اطلعهم على ذلك.»^۱

(ما بواسطه خبرهای رسیده، می‌دانیم که ائمه عليهم السلام ما را به امور غیبی اخبار کرده‌اند بدین روی دانستیم که خدای تعالی ایشان را به این امور آگاه ساخته است).

ایشان همچنین درباره علم امام نسبت به زمان شهادتش می‌فرماید: «فأما الغائبات، أو الكائنات
الماضيات و المستقبلات، فان علم باعلام الله تعالى شيئاً فجائز، ... و قد روى أن أمير المؤمنين (عليه السلام) في أخبار
كثيرة كان يعلم أنه مقتول، و أن ابن ملجم (لعنه الله) قاتله.»^۱

(اما علم به غایبات و یا وقایع گذشته و آینده را چنانچه بواسطه اعلام خدای تعالی به چیزی از
آنها عالم باشد جایز است ... و در احادیث بسیاری روایت شده است که امیرالمومنین (عليه السلام) می‌دانست که
شهید خواهد شد و قاتل ایشان ابن ملجم ملعون است.)

۱. علم الهدی، سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی؛ ج ۳؛ ص ۱۳۱

فصل سوم: آراء علامه میر حامد حسین درباره علم

امام

گفتار اول: حقیقت و اقسام علم امام از منظر میر حامد حسین

گفتار دوم: قلمرو علم امام از منظر میر حامد حسین

گفتار سوم: دلایل علم امام از منظر میر حامد حسین

گفتار اول: حقیقت و اقسام علم امام از منظر میرحامدحسین رحمته

بدون تردید آثار علمی علامه میرحامدحسین رحمته به ویژه در موضوع امامت بسیار ارزشمند و فاخر است اما باید دانست که ایشان رویکرد خاص به این موضوع داشته و انگیزه و هدف وی در پدید آوردن عبقات الانوار صرفاً دفاع از امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمومنین علیه السلام بوده است. لذا نمی‌توان انتظار داشت که این عالم بزرگ در حوزه امامت عامه و در خصوص علم امام و حقیقت آن نظریه پردازی کرده یا سخنی گفته باشد. با این حال با جستجو در میان مطالب ارزشمند علامه میرحامدحسین رحمته می‌توان مطالبی در ارتباط با این موضوع یافت از جمله اینکه ایشان علم امام را ماخوذ از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند.

علم امام میراثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

علامه میرحامدحسین رحمته در ضمن بیان دلالت حدیث منزلت بر وجوب اطاعت امیرالمومنین علیه السلام به روایت تفصیلی از کنز العمال استشهاد کرده است که در ذیل آن از جناب عمار رحمته چنین نقل می‌کند: «فقام عمار و قال یا ایها الناس انکم و الله ان اتبعتموه و اطعمتموه لم یضل بکم عن منهاج نبیکم قیس شعرة و کیف یکون ذلک و قد استودعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیه و سلم المنايا و الوصايا و فصل الخطاب علی منهاج هارون بن عمران»^۱

(پس عمار برخاست و گفت: ای مردم به خدا سوگند چنانچه شما از امیرالمومنین علیه السلام تبعیت و اطاعت کنید ایشان هرگز شما را به اندازه تار موئی از راه روشن پیامبران گمراه نمیکند و چطور چنین چیزی ممکن است در حالی که به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علم منایا و وصایا و فصل الخطاب را در ایشان به ودیعه نهاده است مطابق با آنچه در مورد هارون بن عمران رخ داده است...)

۱. لکهنوی، میر حامد حسین، عبقات الانوار فی امامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۱؛ ص ۷۸۶

علامه میرحامد حسین رحمته بعد از نقل حدیث فوق یادآوری می‌کند: «از این حدیث واضح است و ظاهر که ... چگونه می‌تواند که آنحضرت اضلال نماید مردم را از منهاج نبوی ولو به قدر تار مویی حال آنکه ودیعت سپرده است آن حضرت را جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله منایا و وصایا و فصل الخطاب را بر منهاج هارون بن عمران.»

ایشان همچنین با استشهاد به شرح سعید الدین محمد بن احمد فرغانی بر تائیه ابن فارض، علم امیرالمومنین را میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرده است و در کتاب شریف عبقات الانوار درباره دلالت حدیث منزلت بر اعلمیت حضرت امیر المومنین علیه السلام می‌نویسد:

«و اینک بحمدالله دلالت آن بر اعلمیت از افاده علامه تحریر لا ثانی سعید الدین محمد بن احمد فرغانی ثابت کنم پس باید دانست که حضرت او در شرح فارسی تایید ابن فارض در شرح شعر:

و اوضح بالتاویل ما کان مشکلا علی بعلم ناله بالوصیه

علی مانقل عنه گفته: پیدا و روشن کرد حضرت علی علیه السلام به تاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در آن معرض گفته: «لولا علی لهلك العمر» به آن بیان و تفسیر آن مشکلات را متعرض گشته بود به علمی که به وی به میراث رسیده بود از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله به وصیت... پس از علم و بیان حق و ارشاد خلق همه اثر در باب او بود از مصطفی صلی الله علیه و آله»^۱

سپس علامه میرحامد حسین رحمته در تایید گفتار فرغانی می‌نویسد:

«از این عبارت ظاهر است که «حدیث منزلت» مثل «حدیث ثقلین» دلالت دارد بر آن که جناب امیرالمومنین علیه السلام را به وصیت جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله علمی حاصل شده است که ایضاً مشکلات به آن فرموده.»^۲

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الانوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۱ ص ۷۹۳

۲. همان

از جمله احادیث دیگر که علامه میرحامد حسین رحمته برای اثبات دلالت حدیث منزلت بر اعلمیت حضرت امیر علیه السلام به آن استشهاد کرده حدیثی است که ابن مغزلی نقل می‌کند و در آن آمده است که مردی درباره مسأله ی از معاویه پرسید وی آن مرد را به امیرالمومنین علیه السلام ارجاع داد و چون آن مرد گفت پاسخ تو نزد من محبوبتر از قول علی (علیه السلام) است؛ معاویه پاسخ داد:

«لقد کرهت رجلا کان رسول الله و یعظم عزاً...»^۱

(به تحقیق از مردی اکراه داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علم را در سینه او انداخته است.)

علامه میرحامدحسین رحمته در موضعی دیگر این سخن ابن تیمیه را گفته است: «غالب علم امیرالمومنین علیه السلام در کوفه بوده است» نقد کرده و ضمن تاکید براینکه علم امیرالمومنین علیه السلام به عینه علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، کثرت و فراوانی علم آنحضرت را یادآوری میکند. به اعتقاد علامه میرحامدحسین رحمته علم حضرت امیرالمومنین علیه السلام به اندازه‌ای است که علم لوح و قلم جزئی از علم جضرتش شمرده می‌شود و عقول و افهام ملائکه نیز از درک آن عاجزند و عبارات از بیان آن قاصر؛ در نتیجه سخن ابن تیمیه بی معناست چرا که اهل کوفه هرگز تحمل و گنجایش علم امیرالمومنین علیه السلام را ندارند.

علامه میرحامدحسین رحمته برای اثبات ادعای خویش به روایتی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام استشهاد کرده که حضرتش در آن تصریح فرموده‌اند که علم ایشان ماخوذند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است بر اساس این روایت حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جمّ هذا سبط العلم هذا لعاب رسول الله صلعم هذا ما زفنی رسول الله صلعم زقا من غیر وحی اوحی الله الی فو الله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لأفتیت

لاهل التوریه بتوراتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق اللہ التوریه و الانجیل فبقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فی و اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتَابَ اَ فَلَآ تَعْقِلُونَ و هذا الخبر قد رواه اخطب خوارزم^۱

(فرمود: ای مردم هر چه می خواهید از من پرسید قبل از آنکه مرا دیگر نیابید چون در بین پهلوهایی من علوم بسیاری انباشته شده است، این صندوقچه علم است، این علوم از زیادی علم رسول خدا است که بدون آنکه از جانب خدا به من وحی شود آن حضرت مانند پرنده ای که جوجه خود را با منقارش طعام دهد دائما از علوم الهی خود به من می آموخت. سوگند به خدا که اگر برای من بالش قضاوت گسترده شود و بر آن قرار گیرم در میان اهل تورات با تورات خود آنها و در میان اهل انجیل با انجیل خود آنها فتوی خواهم داد به طوری که خداوند تورات و انجیل را به سخن درآورد و بگویند: علی راست گفته و فتوای او طبق احکام مندرجه در ما است. سپس آن حضرت فرمود: مگر شما قرآن مجید را نمی خوانید که می فرماید: و یتلوه شاهد منه «شاهدی از جنس رسول خدا پهلوی او ناظر بر همه علوم او و گواه بر همه کمالات و معارف اوست».

تا اینجا روشن شد که از نظر علامه میرحامدحسین رحمته حقیقت علم امام دانشی است که از رسول خدا به ایشان رسیده است و علم امام به عینه علم رسول خدا است

ممکن است این سوال به ذهن برسد که آنچه از علامه میرحامدحسین نقل شده همه درباره امیرالمومنین علیه السلام بود و ممکن است ایشان برای شخص حضرت امیرالمومنین علیه السلام چنین علمی را قائل باشد نه برای همه ائمه اطهار علیهم السلام بعبارت دیگر مرحوم علامه از علم امام علی علیه السلام سخن گفته است نه علم امام. اما باید دانست که آنچه ایشان برای حضرت علی علیه السلام اثبات کرده در حقیقت ناظر به مقام امامت آنحضرت است و نه شخص ایشان؛ علاوه بر اینکه در موضع دیگری از عبقات الانوار به این حقیقت تصریح کرده که همه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارثان علم رسول الله صلی الله علیه و آله هستند در دانش با هم برابرند؛

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الانوار فی امامة الأئمة الأطهار، ج ۱۵؛ ص ۲۳۴

مرحوم علامه رحمته می نویسد:

«شکی نیست در این که اهل بیت نبوت علیهم السلام وراثت علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بودند لیکن زعم این معنی که مراتب ایشان در علم مختلف بود و بقدر قوت وراثت و قرب قرابت حظوظ مختلفه از علم داشتند ناشی از قلت معرفت به احوال اهل بیت علیهم السلام است و هر که فی الجملة نظری در احوال اهل بیت نبوت سلام الله علیهم داشته باشد به یقین خواهد دانست که صغیر و کبیر ایشان در علم برابر بودند و مثل حلقه مفرغه در این خصوص استوای تام داشتند. و بحمد الله این معنی باعتراف علمای اهل سنت نیز ثابت می باشد.^۱

و نیز می فرماید:

«بالجملة تساوی اهل بیت علیهم السلام در توارث علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و آله الاطیاب محل شک و ارتیاب ارباب الباب نیست»^۲

موهوبی بودن علم امام

علامه میرحامد حسین رحمته برای اثبات برابری ائمه علیهم السلام در فضل و دانش به کلامی از ابن صباغ مالکی استشهداد و آن را تلقی به قبول میکند که در آن علم امام موهوبی و غیر اکتسابی و از طرق عادی معرفی شده است بنابراین نقل مرحوم علامه رحمته ابن صباغ می گوید:

ابن الصباغ مالکی در فصول مهمه فی معرفة الائمة در حال جناب امام حسین علیه السلام گفته فصل فی علمه و شجاعته و شرف نفسه و سیادته علیه السلام قال بعض اهل العلم علوم اهل البيت لا تتوقف علی التکرار و الدرس و لا یزید یومهم فیها علی ما کان فی الامس لانهم المخاطبون فی اسرارهم و المحدثون فی النفس فسماء معارفهم و علومهم بعیدة عن الادراک و اللمس و من أراد سترها کان کمن أراد ستر وجه

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۵؛ ص ۵۶۳

۲. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۵؛ ص ۵۶۴

الشمس و هذا مما يجب ان يكون ثابتا مقررا في النفس فهم يرون عالم الغيب في عالم الشهادة و يقضون على حقائق المعارف في خلوات العبادة و تتاجيهم ثواقب افكارهم في اوقات اذكارهم بما تسنّموا به غارب الشرف و السيادة و حصلوا بصدق توجههم الى جناب القدس فبلغوا به منتهى السؤال و الارادة فهم كما في نفوس اوليائهم و محبيهم و زيادة فما تزيد معارفهم في زمان الشيخوخة على معارفهم في زمن الولادة^۱

(علوم أهل البيت عليهم السلام موقوف نیست بر تکرار و درس، و زیاده نمی شود از ایشان در علوم بر آنچه بود در امس، و علم ایشان نیست بقیاس و فکر و حدس زیرا که ایشان تکلم مینمایند بجواب سؤالات مشکله پیش از ارتداد نفس، و حقایق و معارف و علوم ایشان بعید است از ادراک و لمس، پس هر که خواهد که ستر فضائل ایشان نماید مثل پوشیدن است بر وجه شمس، و این امریست مقرر ثابت در نفس که:

ایشان مطلع اند بر علم غیب و شهادت، و واقف اند بر حقایق معارف و عبادت، اوقات اذکار ایشان بینهایت است، و توجه ایشان بجانب جناب قدس بی حد و غایت، و بلا زیاده و نقصانست معارف ایشان در زمان شیخوخت و زمان ولادت)^۲

گفتار دوم: قلمرو علم امام از منظر میرحامد حسین رحمته

میرحامد حسین رحمته معتقد است که علم امام عليه السلام به قدری فراوان و گسترده است که نه تنها عقول بشر بلکه عقول و افهام ملائکه نیز از درک آن عاجز است علم امام عليه السلام به اندازه ای است که تنها بخشی از آن برای بهرمندی تمام اهل عالم از علم کافی است و علم لوح و قلم جزئی از علوم امام است. میرحامد حسین رحمته در پاسخ ابن تیمیه که گفته درباره حضرت امیرالمومنین عليه السلام «كان غالب علمه بالكوفة» می فرماید:

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۵؛ ص ۵۶۳

۲. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، ترجمه و شرح زواره ای؛ ج ۲؛ ص ۱۸۵

«اما آنچه گفته «و انما کان غالب علمه بالکوفه» پس مخدوش است به آنکه علم جناب امیرالمومنین علیه السلام که به عینیه علم رسالت ماب می باشد به حدی عریض و متکثر است که علم لوح و قلم جزئی از آن است و عقول و افهام ملائکه هم به اوائل اطراف آن نمی رسد ... و خود اهل سنت مثل ابن حجر عسقلانی اعتراف دارند به آنکه خداوند عالم خاص کرده آنجناب را از علوم، به چیزی که از آن عبارات قاصر می باشد ...»^۱

میرحامدحسین رحمته الله سپس با استناد به حدیث «سلونی قبل ان تفقدونی»^۲ و در روایات دیگر^۳

میفرماید:

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۵، صص: ۲۳۴-۲۳۳
۲. بر اساس آنچه میرحامد حسین به نقل از منابع حدیثی اهل سنت آورده است، آن جناب در کوفه بالای منبر می فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جمّ هذا سفظ رسول الله صلعم هذا ما زقنی رسول الله صلعم زقا من غیر وحی اوحی الله الی فو الله لو ثبت لی وسادة فجلست علیها لأفتیت لاهل التوریه بتوراتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریه و الانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فی و اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (فرمود ای گروه مردم از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید این سبد علم است و این شیره دهان رسول خداست، اینست که رسول خدا بخوبی در نای من فروریخته از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من است و اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم باهل تورات از تورات خودشان فتوی دهم تا جایی که تورات بسخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت براستی شما را بهمان فتوی داد که در من نازل شده و باهل انجیل از انجیل خودشان فتوا دهم تا جایی که انجیل بسخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت براستی شما را بهمان فتوا داد که در من نازل شده و اهل قرآن را بقرآن فتوی دهم تا قرآن بسخن آید و گوید علی راست گفته و دروغ نگفته هر آینه بشما همان را فتوی داده که در من نازل شده شما که شب و روز قرآن میخوانید در میان شما کسی است که بدان چه در آن نازل شده؟ و اگر یک آیه در قرآن نبود شما را خبر میدادم بآنچه بود و باشد و خواهد بود تا روز قیامت و آن اینست (رعد- ۳۹) محو کند خدا هر چه راه خواهد و برجا دارد هر چه را خواهد و دفتر کل نزد او است)
۳. آن جناب اشاره بسوی صدر مبارک خود می فرمود و می گفت: «کم من علوم ههنا لو وجدت لها حاملا» و نیز این روایت که فرمود: «اگر می خواستم، در تفسیر سوره فاتحه هفتاد شتر را بار گران می کردم»

از اینجا ظاهر گردید که اگر تمامی اهل دنیا از علم آن جناب مستمتع می‌شدند باز هم غالب علم امام در تمام دنیا نمی‌آمد.^۱

میرحامدحسین رحمته همچنین در موضعی دیگر گفته است «حدیث انا مدینه العلم وعلی بابها» دلیل آنست که الله سبحانه خاص کرامات جناب امیرالمومنین علیه السلام را از علم به چیزی که از آن عبارات قاصر است.

از نظر میرحامدحسین رحمته حدیث «انا مدینه العلم وعلی بابها» متضمن برتری علم امام بر دانش غیر اوست و بر احاطه امیرالمومنین علیه السلام و علم حضرتش بر تمام علوم پیامبر اکرم دلالت دارد.^۲ ایشان همچنین از بغوی نقل می‌کند که وی با اشاره به حدیث «انا مدینه العلم وعلی بابها» یادآوری می‌کند که: «اختصاص علم به شهر و اختصاص حکمت به خانه از آن جهت است که علم وسیع تر گسترده تر، سودمند تر و فراگیرتر از حکمت است لذا آن را به شهر که بزرگ است و حکمت را به خانه که کوچک است اختصاص داده است»^۳.

علم به قرآن و علم منایا و وصایا و فصل الخطاب

میرحامدحسین رحمته علاوه بر اشاره‌های کلی به فراوانی و وسعت فراوان و فراتر از درک عقول علم امام به صورت مصداقی نیز به برخی علوم ائمه اطهار علیهم السلام اشاره کرده است. وی برای اثبات دلالت حدیث منزلت بر اعلمیت حضرت امیرالمومنین علیه السلام به احادیث متعددی از منابع حدیثی اهل سنت استناد کرده است. در ضمن حدیثی مفصل نقل شده است:

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۵، ص ۲۳۴

۲. لکهنوی، میر حامد حسین، خلاصه عبقات الانوار، ص ۷۵۲

۳. لکهنوی، میر حامد حسین، خلاصه عبقات الانوار، ص ۸۲۱

«فقام عمار و قال يا أيها الناس انكم و الله ان اتبعتموه و اطعتموه لم يضل بكم عن منهاج نبيكم قيس شعرة و كيف يكون ذلك و قد استودعه رسول الله صلى الله عليه و سلم المنايا و الوصايا و فصل الخطاب»^۱

(پس عمار رضي الله عنه برخاست و گفت: ای مردم به خدا قسم چنانچه شما از امیرالمؤمنین عليه السلام تبعیت و اطاعت کنید هرگز شما را از راه پیامبرتان به اندازه تار مویی منحرف و گراه نمی سازد و چطور ممکن است چنین شود در حالی که به تحقیق رسول خدا صلى الله عليه وآله علم منایا و وصایا و فصل الخطاب را به او سپرده است ...)

میرحامد حسین رضي الله عنه بعد از یادآوری این که حدیث فوق بیانگر محاسن و مفاخر و مناقب بسیاری برای امیرالمؤمنین عليه السلام است می نویسد:

«حقیقت آن مبرهن و هویدا و روشن است که حدیث منزلت دلیل احاطه امام البرایا بعلم منایا و وصایا و حصول فصل خطاب برای آن عالیجناب بر منهاج حضرت هارون بن عمران که معصوم از خطا و شوائب عیب و نقصان بوده می باشد و وجوب اطاعت و اتباع آن جناب در هر باب و عصمت و برائت از ادنی مخالفت منهاج جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله اگر چه بقدر مو باشد از آن ثابت می گردد و پس الحال در ثبوت افتراض طاعت و عصمت و افضلیت و اعلمیت و اطلاع غیوب و برائت از عیوب و صیانت از ذنوب برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حدیث منزلت ربیبی نماند»^۲

در موضعی دیگر بر این مطلب تاکید کرده است و فرموده است:

«واضحست که حدیث منزلت مثبت اعلمیت حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام است که دلالت دارد بر حصول علم منایا و وصایا و فصل الخطاب برای حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام و اگر متعصبی لجوج و مشککی عنود را بیان حضرت عمار با آنکه تقریر حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام هم مثبت صحّت آن است

۱ . لکهنوی، میر حامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۱؛ ص ۷۸۶

۲ . لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۱، ص ۷۸۸

کفایت نکند اینک بحمد الله دلالت آن بر اعلمیت از افاده علامه سعید الدین محمد بن احمد فرغانی ثابت کنم پس باید دانست که حضرت او در شرح فارسی تائیه ابن فارض در شرح شعر و اوضح

بالتاویل ما کان مشکلا علیّ بعلم ناله بالوصیة^۱

گفته است:

(پیدا و روشن کرد علی به تاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از موضعی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه ... به آن که بیان و تفسیر آن مشکلات را متعرض گشته بود به علمی که به میراث رسیده بود از مصطفی به وصیت که از جهت ولی فرموده بود ... پس از علم و بیان حق و ارشاد خلق همه اثر در باب او بود از مصطفی)^۲

آنگاه میرحامد حسین رحمته می نویسد:

(از این عبارت ظاهرست که حدیث منزلت مثل حدیث ثقلین دلالت دارد بر آنکه جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بوصیّت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله علمی حاصل شده که ایضاح مشکلات بآن فرموده و ظاهرست که این دلالت متصور نمی تواند شد مگر باین طور که چون حضرت هارون را بوصایت حضرت موسی صلی الله علیه و آله علم ایضاح مشکلات و بیان تاویلات معضلات حاصل بود می باید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باب مثل حضرت هارون علیه السلام باشد و ظاهرست که علم حضرت هارون ارجح و ازید از علم سائر امت موسویه بوده پس علم جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که بوصایت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حاصل شده نیز ارجح و اکثر و ازید و اعزز از علم جمیع امت مصطفویه باشد^۳

بر اساس آنچه که گذشت میرحامد حسین رحمته معتقد است که امام به علوم قرآن و نیز منایا و وصایا و فصل الخطاب عالم است. و از آنجا که قرآن صراحت به «تبیانا لكل شیء»^۴ معرفی کرده است می توان

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۱، ص ۷۹۳

۲. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار ج ۱۱، ص ۷۹۳

۳. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۱، ص ۷۹۴

۴. سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۹

گفت امام با بهره مندی از علم قرآن به همه حقایق عالم علم دارد؛ چنان که حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي فِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَخَبْرُ الْأَرْضِ وَخَبْرُ مَا كَانَ وَخَبْرُ مَا هُوَ كَأَنَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»^۱

(امام صادق (علیه السلام) می فرمود: بخدا که من کتاب خدا را آغاز کردم تا آغاز کنم، چرا که گویی در کف دست منست» در قرآن خبر آسمان و خبر زمین و خبر گذشته و خبر آینده، خدای عز و جل فرماید: «بیان هر چیز در آنست».)

و حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید:

«وَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى وَ قَدْ وَرَثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تُسِيرُ بِهِ الْجِبَالُ - وَتَقَطُّعُ بِهِ الْبُلْدَانَ وَ تُحْيَا بِهِ الْمَوْتَى وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ إِنَّا فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَيَاتٍ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِهِ مَعَ مَا قَدْ يَأْذَنُ اللَّهُ مِمَّا كَتَبَهُ الْمَاضُونَ جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا فِي أُمَّ الْكِتَابِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ - وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ^۲ ثُمَّ قَالَ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا^۳ فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَوْرَثْنَا هَذَا الَّذِي فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»^۴

(ما وارث این قرآنیم که در آن است که کوهها را به گردش در آوردن و به وسایل آن را کشیده سفر و مرده به آن زنده بمانند، ما آب را به زایر هوا بشناسیم، و به راستی در کتاب خدا آیات است که

۱ . کذا و فی المصحف سورة النحل: ۹۱ «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»

۲ . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹

۳ . سورة النمل، (۲۷)، آیه ۷۷.

۴ . سورة فاطر (۳۵)، آیه ۲۹

۵ . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱؛ ص ۲۲۶

هرچه به وسایل آن است. خواسته شود به اذن خدا صورت شود میگردید (هر دعایی از برکت آن آیات مستجاب شود) باعث می شود که خدا به خاطر پیامبران، قبل از اینکه خداوند همه را در قرآن برای ما مقرر کند، به راستی خدا فرماید: «هیچ نهفته در آسمانها و زمین نیست جز آنکه در کتاب آشکار است (نمل / ۷۵)» و باز فرموده است: این کتاب را به کسانی که از میان بندگان انتخاب می کنند به ارث دادیم و مائیم کسانی را که خداوند انتخاب می کند و این کتاب است که همه چیز در آن است. است به ارث به ما داده است)

بنابراین قول به عالم بودن امام به قرآن در واقع مستلزم قول به آگاهی امام از گذشته و آینده و تمام حقایق پیدا و پنهان عالم است و با توجه به آنچه از میرحامد حسین رحمته نقل شد می توان گفت وی به چنین علمی برای امام قائل است. همچنین او تصریح کرده که امام علم منایا دارد، منایا جمع «منته» و در لغت به معنای: «مرگ و ارتحال انسان از دنیاست»^۱

براین اساس علم منایا به معنای علم به زمان و محل اجلها است و کسی که علم منایا داشته باشد می داند که هر فرد از افراد در کجا و چه زمانی می میرد.

البته برخی لغت پژوهان ریشه «منایا» را میم و نون و حروف معتل دانسته اند که این ریشه اصل واحد صحیحی است که بر تقدیر چیزی و جاری شدن حکم بر آن دلالت دارد.^۲

در این صورت علم منایا یعنی علم به قدر و قضای الهی که اعم از علم به زبان و مکان مردن افراد است بر این اساس آگاهی از آجال یک مصداق از علم منایا خواهد بود بدین روی مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی می نویسد:

«قوله (علمت المنایا) هو علیه السلام عندنا عالم بجميع ما كان و ما یکون و ما هو کائن کما دلّت علیه

الروایات المتکاثرة»^۳

۱. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین ج ۸، ص ۳۸۹.

۲. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۵، ص ۲۷۶.

۳. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی؛ ج ۵؛ ص ۲۲۱.

(و معنای این فرمایش حضرت امیرالمومنین علیه السلام «من به منایا علم دارم» این است که از نظر ما ان حضرت به همه حقایق گذشته و آینده و آنچه در حال تحقق دارد عالم هستند چنان که روایات فراوانی بر این مطلب دلالت دارد.)

«بلایا» نیز جمع «بلیه» و به معنای مصیبت و امتحان است.^۱ براین اساس علم بلایا یعنی علم به حوادث و مصائب و سختی‌ها و فتنه‌هایی که در هر زمانی بر مردم آن زمان وارد می‌شود و صاحب علم بلایا کسی است که از این حوادث و مصائب و سختی‌ها و فتنه‌ها آگاه است.

یکی دیگر از علومی که به اعتقاد میرحامد حسین رحمته الله امام از آن بهره مند است علم وصایا است؛ وصایا جمع «وصیت» از ریشه «وصی» به معنای وصل شئی به شئی دیگری است.^۲ به مقدم داشتن کسی که با پند و موعظه و سفارش کردن به عمل بر اساس آن نیز «وصیت» گفته می‌شود^۳

بر این اساس «علم وصایا» به معنی: آگاهی از پندها و موعظه‌ها است و چون امام علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است علم وصایا درباره او به معنای آگاهی از وصیت‌ها و پندها و موعظه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. برخی نیز معتقدند که مراد از علم وصایا آگاهی امام علیه السلام از وصیت‌ها و سفارشات همه انبیاء علیهم السلام به اوصیا و امت‌هایشان است و این وصیت‌ها اعم از شرایع و غیر آنهاست^۴

مرحوم ملا صالح مازندانی رحمته الله می‌نویسد:

۱. مهیار رضا، فرهنگ ابجدی ص ۵

۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۱۶

۳. راغب اصفهانی، حسین؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۷۲

۴. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۷۵

«قوله (و الوصایا) عطف علی «المنایا» علی الظاهر أو علی علم المنایا علی الاحتمال و الأوّل یفید أنه کان عالما بوصایا جمیع الأنبیاء إلی أوصیائهم کما و کیفا و لم یکن كذلك أحد من الأوصیاء السابقین و الثانی یفید أنه أوتی وصایاهم أو وصایا رسولنا صلی الله علیه و آله و الجمع حینئذ باعتبار تعددها بتعدد متعلقها.»^۱ (این فرمایش حضرت امیرالمومنین علیه السلام «الوصایا» علی الظاهر عطف بر «المنایا» است یا احتمال دارد عطف بر «علم المنایا» باشد و از اولی استفاده می شود که ایشان به کم و کیف وصیت های همه انبیاء به اوصیاء خودشان عالم بودند و احدی از اوصیاء (انبیاء) پیشین از چنین علمی برخوردار نبودند و بنابر احتمال دوم استفاده می شود که وصیت های انبیای پیشین یا وصیت های رسول ما به حضرت عطا شده است.)

میرحامدحسین رحمته الله علم «فصل الخطاب» را نیز از علوم ائمه دانسته است؛

«فصل» به معنای جدایی انداختن میان یکی از دو شئی با دیگری است^۲ یکی از مصادیق «فصل» جدا کردن میان حق و باطل است؛ بر همین اساس به روز قیامت «یوم الفصل» اطلاق شده است، راغب در ذیل آیه شریفه (هذا یوم الفصل) می نویسد: «ای: الیوم یبیین الحق من الباطل»،^۳ (یعنی امروز حق و باطل با جدا شدن از هم آشکار می گردد.) وی درباره معنای فصل الخطاب نیز می نویسد: «و فصل الخطاب: ما فیه قطع الحکم»^۴ (فصل الخطاب چیزی است که در آن حکم قطعی هست).

نتیجه اینکه صاحب علم «فصل الخطاب» کسی است که نسبت به همه حقایق عالم و احکام آنها علم دارد و درباره هر امری حکم قاطع می دهد و حق را از باطل جدا می سازد.

بر این اساس مرحوم ملا صالح مازندانی رحمته الله می نویسد:

-
۱. صالح مازندانی، شرح أصول الکافی؛ ج ۵؛ ص ۲۲۶
 ۲. راغب اصفهانی، حسین؛ مفردات الفاظ القرآن ص ۶۳۸. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد المحيط فی اللغة ج ۸ ص
 ۳. راغب اصفهانی، حسین؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۳۸
 ۴. راغب اصفهانی، حسین؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۳۸

«قوله: (و فصل الخطاب) أى الخطاب الفاصل بين الحقّ و الباطل أو الخطاب المفصول الواضح الدلالة على المقصود للعارف، و المراد به كلام الله المشتتمل على المصالح الكلية و الجزئية و الحكم البالغة و الأوامر و النواهي و أحوال ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة أو الكتب السماوية كلها.»^۱

(و مراد از فرمایش امیرالمومنین علیه السلام: «فصل الخطاب» یعنی خطاب جدا کننده بین حق و باطل و یا خطابی که جدا شده برای عارف به کتاب دلالتش بر مقصود واضح است و مراد از آن کلام خداست که مشتمل بر مصالح کلی و جزئی و حکم بالغه و اوامر و نواهی و احوال امور گذشته و امور آینده تا روز قیامت است یا اینکه مراد همه کتابهای آسمانی است.)

نتیجه اینکه میرحامد حسین رحمته الله در واقع با اثبات علم منایا و وصایا و فصل الخطاب برای امام معتقد است که امام به امور گذشته و حال و آینده و همه حقایق پیدا و پنهان عالم علم دارد. وی در ضمن بررسی دلالت حدیث منزلت می نویسد:

«مبرهن و هویدا و روشن است که حدیث منزلت دلیل احاطه امام البرایا بعلم منایا و وصایا و حصول فصل خطاب برای آن عالیجناب بر منهاج حضرت هارون بن عمران که معصوم از خطا و شوائب عیب و نقصان بوده می باشد و وجوب اطاعت و اتباع آن جناب در هر باب و عصمت و براءت از ادنی مخالفت منهاج جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله اگر چه بقدر مو باشد از آن ثابت می گردد و پس الحال در ثبوت افتراض طاعت و عصمت و افضلیت و اعلمیت و اطلاع غیوب و براءت از عیوب و صیانت از ذنوب برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حدیث منزلت ریبی نماند»^۲

گفتار سوم: دلایل علم امام از منظر میرحامدحسین رحمته الله

چنان که در فصول پیش روشن شد مباحث کلامی مرحوم میرحامدحسین هندی رحمته الله مربوط به امامت خاصه است و انگیزه و هدف ایشان صرفا اثبات خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

۱. صالح مازندانی، شرح أصول الكافي؛ ج ۵؛ ص ۲۲۲

۲. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۱؛ ص ۷۸۷

برای مخالفان؛ و با استناد به قرآن و روایات مورد قبول آنان بوده است، بدین روی هرگز نمی‌توان در آثار او بدنبال ادله ضرورت علم امام گشت و چنین مطلبی در آثار وی مطرح نشده است. البته در بحث پیرامون قلمرو علم امام روشن شد که به اعتقاد میرحامد حسین (علیه السلام) امام به تمام امور گذشته و آینده اعم از امور اعیان و غیب علم دارد و خداوند از طریق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) علم منایا و وصایا و فصل الخطاب را به امام عطا فرمود و او را از علم قرآن، که تبیان کل الشئی است بهره مند ساخته است این سخن میرحامد حسین (رحمته الله) مستند به روایاتی است که اندیشمندان و حدیث پژوهان اهل تسنن در متون و منابعی که از نظر آنان معتبر است نقل کرده‌اند بنابراین دلایل علم امام که در عبقات الانوار مرحوم میرحامد حسین (رحمته الله) ارائه شده ادله سمعی (روایی) است که از طریق مخالفان روایت شده است.

یکی از مهم ترین ادله روایی که از نظر میرحامد حسین (رحمته الله) بر علم الهی و فراتر از ادراک انس و ملک امام دلالت دارد «حدیث شریف منزلت» است وی بعد از نقل روایت ابن عساکر از حدیث شریف منزلت می‌فرماید: «آنچه محصلش این است که چگونه می‌تواند که آن حضرت اضلال نماید مردم را از منهج نبوی و لو بقدر شعره حال آنکه ودیعت سپرده است آن حضرت را جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) منایا و وصایا و فصل خطاب را بر منهج هارون بن عمران تحقیق که فرموده است برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که تو از من بمنزله هارون از موسی هستی مگر بتحقیق نیست نبی بعد من پس از انوار این بیان متانت آثار حضرت عمّار که عنوان ان بتقریر وزیر نبی خبیر و بصیر مزین بلکه بمطابقت ارشاد سابق و لاحق آن امام المغارب و المشارق حقیقت آن مبرهن و هویدا و روشن است که حدیث منزلت دلیل احاطه امام البرایا بعلم منایا و وصایا و حصول فصل خطاب برای آن عالیجناب بر منهج حضرت هارون بن عمران که معصوم از خطا و شوائب عیب و نقصان بوده می‌باشد و وجوب اطاعت و اتباع آن جناب در هر باب و عصمت و برائت از ادنی مخالفت منهج جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) اگر چه بقدر مو باشد از آن ثابت می‌گردد و پس الحال در ثبوت افتراض طاعت و عصمت و افضلیت

و اعلمیت و اطلاع غیوب و برائت از عیوب و صیانت از ذنوب برای حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حدیث منزلت ربیبی نماند^۱

مرحوم میرحامدحسین (رحمته الله) در ادامه ضمن تبیین و بررسی دلالت حدیث منزلت تاکید می کند که چون حضرت هارون اعلم امت حضرت موسی (علیه السلام) بوده لذا حدیث منزلت به روشنی دلالت دارد که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز اعلم امت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، ایشان در ادامه می فرماید: «اینک بحمد الله دلالت آن بر اعلمیت از افاده علامه نحریر لا ثانی سعید الدین محمد بن احمد فرغانی ثابت کنم پس باید دانست که حضرت او در شرح فارسی تائیه ابن فارض در شرح شعر و اوضح بالتاویل ما کان مشکلا علیّ بعلم ناله بالوصیة علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی (علیه السلام) بتاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در آن معرض گفته لو لا علیّ لهلك عمر بآنکه بیان و تفسیر ان مشکلات را متعرض گشته بود بعلمی که بوی بمیراث رسیده بود از مصطفی (صلی الله علیه و آله) بوصیت که از جهت ولی فرموده بود (أئی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اذکرکم الله فی اهل بیتی)

سه بار و باز فرمود که (انت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی) و به آنچه گفت: (انا مدینه العلم و علی بابها) ازین عبارت ظاهرست که حدیث منزلت مثل حدیث ثقلین دلالت دارد بر آنکه جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بوصیت جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) علمی حاصل شده که ایضاح مشکلات بآن فرموده و ظاهرست که این دلالت متصور نمی تواند شد مگر باین طور که چون حضرت هارون را بوصایت حضرت موسی (علیه السلام) علم ایضاح مشکلات و بیان تاویلات معضلات حاصل بود می باید که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درین باب مثل حضرت هارون (علیه السلام) باشد و ظاهرست که علم حضرت هارون ارجح و ازید از علم سائر امت موسویه بوده پس علم جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بوصایت جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) حاصل شده نیز ارجح و اکثر و ازید و اعزز از علم جمیع امت مصطفویه باشد و نیز از

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱؛ ص ۷۸۷

بیان منبع المبانی علامه فرغانی ظاهرست که حدیث منزلت مثل حدیث ثقلین دلالت دارد بر آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبین حق و مرشد خلق و داعی الی الصدق بود و حق در آن حضرت ساری و احکام آن حضرت از مقارنت خطا عاری و این آثار جمیله حاصل بود در آن حضرت از جناب حبیب باری و محامد عدیده و مدائح سدیده»^۱

علامه میرحامدحسین همچنین احادیث «انا مدینه العلم وعلی بابها» و «انا دار الحکمه و علی بابها» و «اقضاکم علی» را دلیل بر اعلمیت و علم فراتر از ادراک امام می‌داند. ایشان بعد از نقل عبارتی از قاضی محمد ثناءالله پانی پتی عثمانی بر دلالت احادیث فوق می‌نویسد: «از این عبارت واضح و لائحتست که «حدیث دار الحکمه» مثل «حدیث اقضاکم علی» دلیل اعلمیت تامه کامله جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اختصاص آن جناب از علوم بچیزی که عبارات از ان قاصرست می‌باشد»^۲

و در موضعی دیگر می‌فرماید: «بلا ریب مفاد صریح حدیث مدینه العلم و حدیث دار الحکمه انحصار اخذ جمیع علوم و اقتباس تمامی حکم از باب مدینه العلم و باب دار الحکمه می‌باشد خواه آن علوم از علوم فقهاء بوده باشد یا علوم اولیا و خواه آن حکم از حکم اولین باشد یا آخرین»^۳

به اعتقاد علامه میرحامدحسین رحمته الله «حدیث شجره و حدیث نور»^۴ نیز بر اعلمیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند. ایشان در بخش دلالت «حدیث نور» می‌نویسد: «قال رسول الله شجرة انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسين ثمرتها و الشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب و انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأتها بابها قلت هكذا روى الخطیب فی تاریخه»

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بعد ذکر بودن جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرع شجره که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله اصل آن است و بیان ثمره و ورق این شجره مبارکه

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۱، ص ۷۹۴

۲. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۱، ص ۷۹۴

۳. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۵؛ ص ۵۹۱

۴. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۷؛ ص ۳

حدیث مدینة العلم بیان فرموده و آن اشعار تمام دارد بر آنکه بودن جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) باب علم و لزوم اتیان آن حضرت بر قاصد مدینه علم فرع بودن آن حضرت فرع شجره مبارکه است پس دلالت حدیث شجره که مثل حدیث نورست بر اعلمیت و افضلیت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حاکم و رئیس بودن آن حضرت و تابع و مرءوس بودن سائر خلق که اراده علم دین داشته باشد بنهایت وضوح و ظهور ثابت شد و لله الحمد علی ذلک^۱

خلاصه آنکه عالم جلیل القدر مرحوم علامه میرحامد حسین (رحمته الله) در کتاب شریف عبقات الأنوار علم امام را با رویکرد کاملاً نقلی و ادله روایی و در ذیل احادیثی همچون «حدیث منزلت، حدیث تقلین، حدیث مدینه العلم، حدیث دار الحکمه، حدیث افضاکم علی، حدیث شجره و حدیث نور» به دفاع از امامت و خلافت بلافصل آقا امیر المومنین علی علیه السلام پرداخته و این احادیث را از دلایل علم و اعلمیت امام معرفی کرده است و همچون سید مرتضی بر موهوبی بودن علم امام تأکید دارد.

۱. لکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار؛ ج ۱۷؛ ص ۵۸۰

فصل چهارم: مقایسه و تطبیق آراء

گفتار اول: مقایسه و تطبیق آراء درباره حقیقت علم امام

گفتار دوم: مقایسه و تطبیق آراء درباره اقسام علم امام

گفتار سوم: مقایسه و تطبیق آراء درباره قلمرو علم امام

گفتار چهارم: مقایسه و تطبیق آراء درباره دلایل علم امام

گفتار اول: مقایسه و تطبیق آراء درباره حقیقت علم امام

چنان که گذشت مرحوم سید مرتضی رحمته الله علیه و مرحوم میرحامدحسین رحمته الله علیه هیچ یک درباره حقیقت و اقسام علم امام به طور مستقل بحثی ارائه نکرده‌اند البته سید مرتضی رحمته الله علیه در آثار خویش مطالبی پیرامون حقیقت و اقسام علم مطرح ساخته و بعد از تعریف علم آنرا به دو قسم ضروری و مکتسب تقسیم نموده است، همچنین از آثار ایشان می‌توان مطالبی را درباره راهها و منابع علم یافت اما در خصوص حقیقت و اقسام علم امام بحث مستقلی در آثار سید مرتضی رحمته الله علیه یافت نمی‌شود. همینطور اشاره شد که با توجه به رویکرد کلامی خاص میرحامدحسین رحمته الله علیه به مساله امامت از ایشان نیز انتظار نمی‌رود که به بحث درباره حقیقت و اقسام علم امام بپردازد و در آثار ایشان نیز چنین بحثی وجود ندارد با این حال در میان مباحث مختلفی که در آثار هر یک از این دو اندیشمند بزرگ مطرح شده می‌توان مطالبی را در ارتباط با حقیقت علم امام یافت؛ آنچه از لابلائی مباحث گوناگون سید مرتضی رحمته الله علیه و میرحامدحسین رحمته الله علیه به دست می‌آید این است که هر دو بزرگوار بخشی از علم امام را علم موهوبی می‌دانند که از ناحیه پروردگار به ایشان عطا شده است و بخشی از علم امام نیز از دیدگاه هر دو بزرگوار میراثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

علامه میرحامدحسین رحمته الله علیه همچنین مطالبی پیرامون کیفیت علم امام به احکام شرعی غیر معلوم مطرح کرده و یاد آور شده که بخشی از علوم وراثتی ائمه اطهار علیهم السلام به صورت قوانین کلی و به عبارتی دیگر علم اجمالی است که قابلیت تفصیل دارد. اما میرحامدحسین رحمته الله علیه در این باره بحثی را ارائه نکرده است.

نکته در خور توجه در آثار هر دو بزرگوار این است که مباحث ایشان بطور خاص ناظر به روایات امامان شیعه علیهم السلام نیست چرا که سید مرتضی رحمته الله علیه سعی دارد به طریق عقلی ضرورت امامت را به مخالفان ثابت کند و سعی میرحامدحسین رحمته الله علیه بر این است که با استناد به روایات مورد قبول عامه خلافت بلا

فصل امیر المومنین علی علیه السلام را اثبات کند لذا تحقیق پیرامون حقیقت و اقسام علم امام از دیدگاه روایات اهل بیت علیهم السلام تطبیق دیدگاه این دو اندیشمند بزرگ با این دیدگاه ضروری می نماید.

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام علم امام حقیقتی است که جهلی در آن نیست و امام معدن علم است و خداوند از علم و حکمت مخزون خویش آنچه را که به دیگران نداده به امام عطا کرده است حضرت امام رضا می فرماید:

«وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَرَاعٍ لَا يَنْكُلُ مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ وَالنُّسْكِ وَالزَّهَادَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ صَ وَنَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ لَا مَعْزَمَ فِيهِ فِي نَسَبٍ وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ وَالذَّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ وَالْعِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ صَ وَالرِّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرَفَ الْأَشْرَافِ وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْحِلْمِ مُضْطَلَعٌ بِالْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأئِمَّةَ صَ يُوقَفُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱ وَقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۲ وَقَوْلِهِ فِي طَالُوتَ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۳ وَقَالَ لِنَبِيِّهِ صَ - «أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^۴ وَقَالَ فِي الْأئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَعِتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ صَ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

۱. سوره یونس، ۱۰، آیه ۳۵.

۲. سوره بقره، ۲، آیه : ۲۶۹.

۳. سوره بقره، ۲، آیه ۲۴۷.

۴. سوره نساء، ۴، آیه ۱۱۳.

وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ۚ وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلَهَامًا فَلَمْ يَعَىٰ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا يُحِيرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ»^۲

(علم او دائماً رو به افزونی است، حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است، بر امر امامت توانا و قدرتمند است، به نحوه اداره امور امت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده، (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و ائمه -صلوات الله علیهم- را توفیق می‌دهد و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می‌دهد که به دیگران نداده و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است، خداوند می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (آیا آنکه خود، هدایت‌کننده مردم به سوی حق است شایسته‌تر است که از او تبعیت کنند یا آنکه تا راهنمایی‌اش نکنند هدایت نمی‌یابد، چه می‌شود شما را؟ چگونه حکم می‌کنید؟- یونس: ۳۵) و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (هر آن کس را که حکمت دهند، خیر کثیری بدست آورده است- بقره: ۲۶۹) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (خداوند او را بر شما برگزید و به علاوه، به او افزونی در علم و قدرت جسمانی اعطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می‌کند، و خداوند غنی، توانمند و داناست)^۳

و نیز به پیامبرش می‌فرماید: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (فضل خدا بر تو عظیم است)^۴ و نیز در مورد ائمه از اهل بیت خاندان و نسلش می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ

۱. نساء، ۴، آیه ۲۸-۲۹.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی؛ ج ۱؛ ص ۲۰۲

۳. بقره/ ۲۴۷.

۴. نساء/ ۱۱۳.

آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیماً* فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بهنم سعیراً» (آیا به مردم - بخاطر فضلی که خداوند به آنان داده است - حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم، پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنم (برای آنان) کافی است)^۱

و هر گاه خداوند، بنده‌ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می‌فرماید، و در قلبش چشمه‌های جوشان حکمت قرار می‌دهد، و علم را کاملاً به او الهام می‌فرماید، و بعد از آن از هیچ پاسخی در نمی‌ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی‌شود.^۲

براساس این روایت شریف علم امام با دانش‌های سایر افراد بشر متفاوت است چرا که دانش بشر همواره با تاریکی و مجهولات آمیخته است اما علم امام به گونه‌ای است که جهل در آن راه ندارد؛ علم امام در واقع از سوی خداوند علم مخزون الهی به ایشان عطا شده و غیر امام از چنین علمی برخوردار نیست لذا علم امام نه از سنخ دانش‌های سایر افراد بشر بلکه فوق آنهاست. خداوند متعال علمی را به امام عطا فرموده که مصون از خطا و معصوم است و امام با داشتن چنین علمی از جواب دادن به هیچ پرسشی عاجز نمی‌شود و از صواب متحیر نمی‌شود.

هر چند مرحوم سید مرتضی رحمته‌الله و مرحوم میرحامد حسین رحمته‌الله به صراحت درباره برخی نکات یاد شده در حدیث فوق سخن نگفته‌اند اما هر دو بزرگوار به موهوبی بودن علم امام و اعلم بودن او در هر زمان تصریح کرده‌اند اما درباره اینکه سنخ علم امام با دانش سایر افراد بشر متفاوت است و غیرا امام از علم امام بهره‌ای ندارند سخنی نگفته‌اند.

۱. نساء / ۵۴ - ۵۵.

۲. ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۴۵۵

گفتار دوم: مقایسه و تطبیق آراء درباره اقسام علم امام

چنان که گذشت مرحوم سید مرتضی رحمته الله علیه و مرحوم میرحامد حسین رحمته الله علیه درباره اقسام علم امام نیز سخن روشنی نگفته‌اند و از لابلائی مباحث مختلف آنها فقط می‌توان این نکته را استخراج کرد که هر دو بزرگوار به موهوبی بودن بخشی از علم امام و وراثت بخش دیگر از علم او معتقد بوده‌اند اما در روایات اقسام مختلفی برای علم امام ذکر شده است. در روایتی آمده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند وقتی از امام سوال می‌شود چگونه به سرعت جواب می‌دهد؟ امام صادق علیه السلام فرمودند:

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْهُ الْإِمَامُ عَ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ أَيْنَ يَعْلَمُهُ قَالَ يُنَكْتُ فِي الْقَلْبِ نَكْتًا أَوْ يَنْقُرُ فِي الْأُذُنِ نَقْرًا وَ قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِذَا سُئِلَ الْإِمَامُ كَيْفَ يُجِيبُ قَالَ إِيَّاهُمْ أَوْ إِسْمَاعٌ وَ رَبَّمَا كَانَا جَمِيعًا^۲.

در این حدیث شریف درباره دو قسم از اقسام علم امام سخن به میان آمده اما تفاوت آن دو بیان نشده است یا امام صادق علیه السلام در روایت دیگری به بیان تفاوت برخی از اقسام علم امام پرداخته و فرموده است:

«وَ أَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَالْهَامُ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ الْمَلِكِ»^۳

(اما انداختن در قلب الهام است و کوبیدن در گوش امر فرشته است).

بر اساس این حدیث شریف مراد از الهام حقایقی است که به قلب مقدس امام انداخته می‌شود و منظور از اسماع نیز حقایقی است که فرشته به گوش امام می‌خواند.

در صدر حدیثی که ذکر آن گذشت از دو قسم علم دیگر برای امام سخن به میان آمده که عبارتند از «علم غابر و علم مزبور»؛ امام صادق علیه السلام در تبیین این دو قسم از علم امام فرمودند:

۱. سید مرتضی، امالی، ص: ۲۶۰

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار؛ ج ۲۶؛ ص ۱۹

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی؛ ج ۱؛ ص ۲۶۴

«قَالَ إِنَّ عِلْمَنَا غَابِرٌ وَمَزْبُورٌ وَنَكَتٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ فَقَالَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا وَ
أَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا يَأْتِينَا وَأَمَّا النَّكَتُ فِي الْقُلُوبِ فَأِلْهَامٌ وَأَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ الْمَلِكِ»^۱.

اما «غابر» قسمی از علم ماست که گذشته و مزبور علمی است که برای ما می آید

در روایت دیگری آمده است: «قَالَ: مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَغَابِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي
فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْزَفٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ
نَبِيِّنَا»^۲.

(علم به سه وجه به ما میرسد: گذشته، آینده، حادث (در حال)، اما گذشته آن چیزی است که تفسیر شده است و آینده نوشته شده است و حادث علمی است که در دل انداخته می شود یا درگوش خواننده میشود.)

در این روایت شریف علم «غابر» در مقابل علم گذشته آمده است در حالی که در روایت پیش از آن تصریح شده «غابر» علمی است که گذشته است لذا در بدو امر به نظر می رسد میان این دو روایت تعارضی وجود دارد اما باید دانست که «غابر» از واژه هایی است که در اصطلاح به آنها «اضداد» گفته می شود یعنی در دو معنای متضاد گذشته و آینده استعمال می شود^۳

در روایتی آمده است: «غابر» علم به اموری است که در آینده واقع خواهد شد و «مزبور» علم به اموری است که واقع شده اند. با توجه به این سه روایت می توان چنین برداشت کرد که علم گذشته و آینده به صورت مکتوب به امام عطا شده است و علم حادث به امام الهام می شود یا در گوش او خوانده می شود. براین اساس می توان تقسیم دیگری نیز برای علم امام ذکر کرد که عبارت است از:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱؛ ص ۲۶۴

۲. همان

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۳

علم مکتوب و علم غیر مکتوب؛

به نظر می‌رسد علم مکتوب در واقع همان علم گذشته و آینده (بماکان و بما یکون) است و علم غیر مکتوب علم (بما هو کائن) یا همان علمی است که در حال به امام الهام یا اسماع می‌شود چنان که بیان شد علم گذشته و علم آینده هر دو به صورت مکتوب در اختیار امام قرار داده شده است اما میان این دو قسم از علم تفاوتی هم وجود دارد به همین جهت در روایت ما قبل آخر علم گذشته «مفسر» معرفی شده است و از این تعبیر استفاده می‌شود که در علم گذشته هیچ اجمال و احتمال تغییری نیست اما علم به امور آینده هر چند مکتوب شده اما مجمل است و احتمال تغییر در آن نیز وجود دارد و تفسیر و تفصیل آن یا تغییرات احتمالی در آن به امام الهام می‌شود یا در گوش او خوانده می‌شود.^۱

گفتار سوم: مقایسه و تطبیق آراء درباره قلمرو علم امام

بیشتر روشن شد که سید مرتضی رحمته در آثار خود از وجوب علم دین و احکام شرع برای امام سخن گفته‌اند و بهره مندی از سایر علوم را از شرایط امامت نمی‌داند؛ با این حال معتقد است ممکن است خداوند متعال به هر مقدار که صلاح بداند از علم غیب و اخبار گذشته و آینده به امام عطا کند و بنابر پاره‌ای از روایات خداوند متعال چنین دانشی را به امام الهی عطا فرموده است.

سید مرتضی رحمته تاکید می‌کند که احاطه امام علیه السلام به همه معلومات خدا و استقلال او در علم با توحید ناسازگار است لذا نمی‌توان گفت که امام علیه السلام به همه صنایع و مشاغل و مغیبات و... عالم است چرا که در این صورت نامحدود بودن علم امام و استقلال او در علم لازم می‌آید.

در مقابل از کلام میرحامد حسین رحمته استفاده می‌شود که وی علم امام را فراتر از درک عقول انسان‌ها و بلکه بالاتر از درک و فهم و ادراک ملائکه می‌داند و معتقد است که امام به ما کان و ما یکون و همه امور پنهان و پیدای عالم علم دارد. میرحامد حسین رحمته درباره ضرورت علم و علم ضروری برای امام

۱. برای توضیح بیشتر رک: امامت ص ۱۲۷ و ۱۲۸

سخن نمی‌گوید بلکه به استناد به احادیث در پی اثبات اعلمیت امام و آگاهی او از اخبار آسمان و زمین و خبر گذشته و آینده است. وی همچنین به صراحت از علم امام به غیبت سخن گفته است. در ادامه با بهره‌گیری از احادیث نورانی اهل بیت علیهم‌السلام به بررسی هر یک از این دو دیدگاه می‌پردازیم.

براساس احادیث امام حامل علوم قرآن است^۱ و چنان که پیشتر بیان شد بیان همه چیز در قرآن آمده است^۲ و جز امام احدی نمی‌تواند ادعا کند که همه علوم قرآن اعم از ظاهر و باطن آن نزد اوست.^۳ در نتیجه امام با داشتن علوم قرآن به روشنی و وضوح بر همه علوم آگاهی دارد.

همچنین امام دارای اسم اعظم است بر طبق روایات اهل بیت علیهم‌السلام اسم اعظم، منبع عظیم علم امامان علیهم‌السلام است. اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که خداوند هفتاد و دو حرف آن را برای اهل بیت علیهم‌السلام آشکار کرده و علم یک حرف از آن را از بندگانش پنهان داشته و مختص به خود قرار داده است.^۴

اسم اعظم الهی منبع عظیمی از علم است که حضرت عیسی علیه‌السلام فقط با داشتن دو حرف از آن مردگان را زنده می‌کرد و بیماران را شفا می‌داد و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هفتاد و دو حرف از آن را دارا هستند.^۵ آصف بن برخیا نیز یک حرف از اسم اعظم را داشت^۶ که قرآن از او چنین تعبیر می‌کند:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۷

کسی که بخشی از علم کتاب نزد او بود (آصف) گفت من (تخت بلقیس را) قبل از چشم برهم زدن برای تو می‌آورم ...

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۹

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی ج ۱، صص ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰

۵. همان

۶. همان

۷. سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰

امام صادق علیه السلام می فرماید: «وعندنا والله علم الكتاب كله.»^۱

سوگند به خدا که همه علم کتاب نزد ماست.

و امام باقر علیه السلام در پاسخ برید بن معاویه - که در مورد آیه «قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن عنده

علم الكتاب» سؤال می کند - می فرماید:

ایانا عنی وعلیّ اولنا وأفضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم.^۲

منظور ما (اهل بیت) هستیم و علی اول ما و افضل ما و بهترین ما بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

علامه مجلسی رحمته الله در مورد علم کتاب کله می نویسد:

ظاهر الخبر أن المراد بالكتاب القرآن ويحتمل الجنس أيضاً فالمراد عندنا علم جميع الكتب... و«کله»

اما مرفوع والضمير للعلم او مجرور والضمير للكتاب.^۳

ظاهر روایت بیانگر آن است که مراد از کتاب قرآن می باشد همچنین احتمال دارد منظور جنس

کتاب باشد پس معنا چنین می شود که علم همه کتب نزد ماست... و اگر «کله» مرفوع باشد ضمیر به علم

برمی گردد و اگر مجرور باشد ضمیر به کتاب برمی گردد.

بنابراین روشن است اسم اعظم یا علم کتاب یکی از منابع علوم ائمه علیهم السلام می باشد که بخشی از این

علوم به انبیاء سابق داده شده است اما این علوم به صورت کامل در ائمه علیهم السلام جمع است.

به تعبیر دیگر، تمام هفتاد و دو حرف اسم اعظم در کتاب است و امام علیه السلام نیز دارای کلّ علم کتاب

می باشد.

۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹

۲ . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹

۳ . مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ج ۳، ص ۳۴

پیشتر در بحث حقیقت و اقسام علم امام بیان شد که جفر یکی از منابع علوم ائمه علیهم السلام در آن مواریث علمی انبیاء صلی الله علیهم وعلی نبینا وآله وسلم قرار دارد. در نتیجه علم امام شامل علوم همه انبیاء الهی می شود.^۱

صحیفه جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام از منابع دیگر علم امام هستند. بر اساس روایات در صحیفه جامعه هر آنچه که بشر بدان نیاز دارد هست و هیچ مسئله‌ای نیست مگر اینکه حل آن در این صحیفه هست حتی تاوان یک خراش.^۲ و در مصحف فاطمه علیها السلام اخبار آینده و علم آنچه واقع خواهد شد در آن است.^۳

به بیانی دیگر در صحیفه جامعه همه احکام و مسائل حتی تاوان یک خراش آمده است. اما ائمه علیهم السلام تأکید کرده‌اند در مصحف فاطمه علیها السلام چیزی از احکام وجود ندارد بلکه در آن اخبار آینده و اخبار ملوک آمده است و این تأکید به خاطر آن است که کسی گمان نکند تحدیث ملک به حضرت صدیقه کبری علیها السلام به معنای وحی شریعت است. به همین جهت در موارد بسیاری هرگاه سخن از مصحف فاطمه علیها السلام به میان آمده ائمه علیهم السلام متذکر شده‌اند که چیزی از قرآن (وحی شریعت) در آن نیست. امام صادق علیه السلام در ضمن حدیث بلندی در باب «فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة» به ابوبصیر می فرماید:

... وان عندنا لمصحف فاطمة علیها السلام وما یدرهم ما مصحف فاطمة علیها السلام. قال: قلت: وما مصحف فاطمة علیها السلام؟ قال: مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات والله مافیہ من قرآنکم حرف واحد...^۴

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۰

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱- بصائر الدرجات / ۱۵۴-۱۵۳

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۰

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱

... بدرستی که مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و مردم چه می دانند که مصحف فاطمه علیها السلام چیست. (ابوبصیر می گوید) عرض کردم: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: مصحفی است که در آن سه برابر قرآن مطلب هست اما سوگند به خدا که حتی یک حرف از قرآن نیز در آن نیست. و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام تصریح می کند که اخبار ملوک در مصحف فاطمه علیها السلام آمده است. مرحوم کلینی (ره) می نویسد:

... یافضیل أتدری فی آی شیء کنت أنظر قبیل؟ قال: قلت: لا. قال: کنت أنظر فی کتاب فاطمة علیها السلام لیس من ملک یملک (الارض) إلا وهو مکتوب فیه باسمه واسم ابیه وما وجدت لولد الحسن فیه شیئاً^۱.

(... ای فضیل آیا می دانی قبل از این به چه چیزی نگاه می کردم؟ عرض کردم: خیر. فرمود: به کتاب فاطمه علیها السلام نگاه می کردم. هیچ سلطانی در زمین به سلطنت نمی سد مگر اینکه اسم او و اسم پدرش در مصحف فاطمه علیها السلام آمده است. و من نصیبی از سلطنت برای بنی الحسن در آن نیافتم.) از این حدیث علت ناخوشایند بودن جعفر برای بنی الحسن نیز روشن می شود.

روایات در مورد مصحف فاطمه علیها السلام و صحیفه جامعه فراوان است اما ما در اینجا به همین مقدار بسنده می کنیم. علاقمندان می توانند به کتب حدیثی شیعه مراجعه کنند.

روایاتی وجود دارد مبنی بر اینکه علاوه بر مصحف فاطمه علیها السلام و صحیفه جامعه، ائمه علیهم السلام صحیفه دیگری دارند که اسامی و مشخصات شیعیان در آن مکتوب است.^۲

همچنین به تصریح برخی روایات، ائمه علیهم السلام افراد مختلف را با خصوصیات آنها می شناسند.^۳ و این نیز قسمتی از علوم ایشان می باشد. مرحوم ملاصالح مازندرانی می نویسد:

۱. همان

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص: ۱۷۱؛ مجلسی محمد باقر، بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۱۲۱-۱۲۲

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۳۸

قول امام (علیه السلام) که می فرماید: ما آنگاه که مردی را ببینیم او را می شناسیم بدین معناست که اهل بیت (علیهم السلام) از ظاهر هر چیزی باطن آن را می شناسند و این به مجرد مشاهده آن و نوعی از انواع علوم ایشان می باشد.^۱

در روایات بسیاری نیز تأکید شده است که ائمه (علیهم السلام) به ماکان و مایکون علم دارند. به عنوان نمونه امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«انی لاعلم ما فی السماوات وما فی الارض وأعلم ما فی الجنة وأعلم ما فی النار وأعلم ما کان وما یكون ثم مکث حنیئة فرأی أن ذلک کبر علی من سمعه منه فقال: علمت ذلک من کتاب الله عزوجل ان الله عزوجل یقول: فیه تبیان کل شیء.»^۲

(به درستی که من آنچه را در آسمانها و زمین است و آنچه در بهشت و جهنم می باشد می دانم و آنچه را اتفاق افتاده و آنچه را واقع می شود می دانم سپس اندکی مکث کرد وقتی دید این سخن برای شنونده سنگین است فرمود: این علم را از کتاب خدای عزوجل می دانم همانا خدای عزوجل می فرماید: در آن بیان همه چیز است.)

علاوه بر همه اینها هر لحظه نیز علوم تازه‌ای به امام افاضه می شود. در روایات تصریح شده که علم برتر ائمه (علیهم السلام) علمی است که هر صبح و هر شام و هر ساعت به ائمه (علیهم السلام) تحدیث می شود لذا امام کاظم (علیه السلام) در مورد «نقر» می فرماید: «وهو أفضل علمنا». و بعد از اشاره به اینکه «نقر» از سوی ملک می باشد تأکید می فرماید: «لانی بعد نبینا»^۳ این تأکید به لحاظ آن است که تحدیث به معنای وحی شریعت نیست.^۴

۱ . مازندرانی، مولی محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۱۲۹

۲ . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۶۱

۳ . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴

۴ . مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۳۷

تذکر به این نکته نیز لازم است که محدث بودن و نبوت لازم و ملزوم همدیگر نیستند و وحی و تکلم ملائکه تلازمی با نبوت شخص ندارد چنانکه خدای تعالی در قرآن کریم سخن از تکلم ملائکه با حضرت مریم علیها السلام می گوید در حالی که حضرت مریم نبی نیست.^۱ همچنین در قرآن تصریح شده که خداوند به مادر حضرت موسی وحی نمود^۲ در حالی که مادر حضرت موسی علیها السلام نبی نبود. لذا این شبهه که لازمه محدث بودن ائمه علیهم السلام، قائل شدن به نبوت ایشان است اساساً وارد نیست.^۳

یعنی همانطور که قرآن مجید با وجود تکلم ملائکه با حضرت مریم و وحی به مادر حضرت موسی علیها السلام ایشان را نبی معرفی نمی کند به همین صورت محدث بودن ائمه علیهم السلام و تکلم جبرئیل با حضرت صدیقه کبری علیها السلام به معنای نبی بودن این ذوات مقدسه نمی باشد لذا اگر در سعه علمی ائمه علیهم السلام محدث بودن ایشان و محصف فاطمه علیها السلام مطرح می شود این موضوع جای هیچ استبعادی ندارد و با وجود اینکه ائمه علیهم السلام افضل از تمام انبیاء می باشند در عین حال نبی هم نیستند و وحی شریعت در مورد ایشان منتفی است.

بر اساس روایات خدای تعالی برای رسولان و امامان علیهم السلام پنج روح قرار داده و ایشان را با روح القدس تأیید نموده است که به وسیله آن همه چیز را می دانند.^۴ مراد از روح القدس مرتبه ای از علم می باشد که با نور آن امام به حقیقت اشیاء معرفت پیدا می کند و این روح غفلت ندارد.^۵ پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله روح القدس تحمل نبوت می کند. و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روح القدس از ایشان منتقل

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۶

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۷

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲

۵. همان

شده و به امام تعلق می‌گیرد. روح القدس نمی‌خوابد، غافل نمی‌شود، به بازی سرگرم نمی‌شود و مغرور نمی‌گردد و امام و پیامبر به وسیله روح القدس همه چیز را می‌بینند.^۱

بنابراین روح القدس از منابع علمی ائمه علیهم‌السلام است که با وجود آن امام از خطا و لغزش مصون است و هیچگاه غفلت ندارد و حتی هنگام خواب هر چند جسم او می‌خوابد لکن به واسطه روح القدس که خواب و غفلت ندارد امام همواره از امور آگاه است.^۲

روح القدس نوری است که از سوی خدای تعالی به نبی و امام افاضه می‌شود و با آن نور امور فراوانی که مافوق تصور ماست برای امام روشن می‌شود. امام باقر علیه‌السلام به جابر رضی‌الله‌عنه می‌فرماید:

... فبروح القدس یا جابر! عرفوا ماتحت العرش إلی ما تحت الثری...^۳

(ای جابر [امامان و پیامبران] به واسطه روح القدس از زیر عرش تا زیر خاک را می‌شناسند.)

در روایت دیگری مرحوم کلینی رضی‌الله‌عنه از ابی حمزه چنین نقل می‌کند:

(از امام صادق علیه السلام در مورد علم سؤال کردم که آیا علمی است که عالم از دهان مردم می‌آموزد یا در کتابی است نزد شما که آن را می‌خوانید و از آن عالم می‌شوید؟ فرمود: امر بزرگتر و بالاتر از این است آیا قول خدای عزوجل را نشنیدی که فرمود: «و همین طور بر تو روحی از امر خود وحی کردیم تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست» سپس فرمود: اصحاب شما در این مورد چه می‌گویند؟ آیا اقرار می‌کنند که (پیامبر) زمانی نمی‌دانست که کتاب و ایمان چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم نمی‌دانم چه می‌گویند. فرمود: بله زمانی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست تا اینکه خدای تعالی روحی را که در قرآن ذکر کرده فرستاد پس وقتی آن روح را به او داد به واسطه آن علم و

۱. همان

۲. مازندرانی، مولی محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۶۴

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲

فهم را به او آموخت و آن روحی است که خدای تعالی به هر که خواهد می‌دهد و اگر به بنده‌ای عطا کند به او فهم و علم می‌دهد.^۱

در این روایت به آیه‌ای استشهاد شده که در آن تعبیر «روحاً من امرنا» به کار رفته است در برخی روایات دیگر نیز تعبیر «روح منه» آمده لذا با توجه به اختلاف تعبیر روایات درباره روح و نیز با دقت در آیات و روایات می‌توان گفت مراد از روح مراحل از علم و فهم است و با جمع روایات مختلف در این زمینه چنین استفاده می‌شود که «روح القدس» مرحله‌ای از علم می‌باشد که در همه انبیاء و اوصیاء بوده است ولی «روح منه» و «روح من امرنا» مرحله بالاتری است که مخصوص خاتم الانبیاء و ائمه (علیهم‌السلام) می‌باشد.^۲

نکته مهم دیگر اینکه در روایات فوق بیان شده، روح القدس پس از رحلت پیامبر به امام منتقل می‌شود در حالی که برخی روایات حاکی از آن هستند که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در حیات رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز حامل روح القدس بوده است.^۳

مرحوم کلینی (ره) در مورد علم ائمه (علیهم‌السلام) به جمیع علوم انبیاء و رسل و ملائکه روایاتی را نقل می‌کند که بیانگر دو قسم از علم برای خدای تعالی می‌باشند. یک قسم علمی است که خداوند آن را برای ملائکه و انبیاء و رسولان خود آشکار نموده است و قسم دیگر علم مکفوف است که بر هیچ یک از مخلوقات خویش آشکار نکرده است. بر اساس این روایات علمی که برای انبیاء و رسولان و ملائکه آشکار شده ائمه (علیهم‌السلام) نیز آن را دارا هستند. اما علم مکفوف که خداوند آن را برای خود اختصاص داده است هرگاه در چیزی از آن بدا حاصل شود خداوند علم آن را به ائمه (علیهم‌السلام) می‌دهد.^۴

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۴

۲. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۳، ص: ۱۷۳

۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، صص ۴۵۲-۴۵۳؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵۷.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵۵

این قبیل روایات با روایاتی که دلالت بر زیاد شدن علم ائمه علیهم السلام دارند هماهنگی داشته و گویای این مطلب هستند که علم مکفوف و پیچیده و علمی که مختص به خدای تعالی است، تقدیرات و خلق جدید، محو و اثبات در کتاب و بدائیات می‌باشد که هر گاه خداوند بخواهد به تدریج علم آنها به امام علیه السلام داده می‌شود. همچنین این روایات با روایات نفی علم غیب نیز سازگار است بدین معنا که مراد اهل بیت علیهم السلام از نفی علم غیب عدم آگاهی ایشان از این امور می‌باشد که هنوز تقدیر نشده‌اند و پس از تقدیر علم آنها به ائمه علیهم السلام داده می‌شود که به تعبیر خود ایشان افضل علوم ایشان نیز همین است.

بر طبق احادیث، علوم تمام انبیاء برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله جمع شده و ایشان تمام این علوم را به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل کرده است و به همین سبب امیرالمؤمنین علیه السلام دارای علوم جمیع انبیاء و اعلم از همه ایشان است و از آنجا که علم هر امام به امام بعدی منتقل می‌شود همه ائمه علیهم السلام دارای جمیع علوم انبیاء و اعلم از ایشان می‌باشند.^۱ همچنین براساس روایات دیگر، کتب و منابع علمی انبیاء به ترتیب از نبی‌ای به نبی دیگر منتقل شده تا به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رسیده^۲ و از ایشان به هر یک از ائمه علیهم السلام به ارث می‌رسد.^۳

حیات و جریان دائم علم

باز شدن هزار باب از هزار باب علم

بر اساس روایات، رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگام رحلت، هزار باب از علم به امیرالمؤمنین علیه السلام آموخت که از هر باب آن هزار باب باز می‌شود.^۴ بر پایه برخی روایات علم ائمه علیهم السلام مافوق درک و تصور انسان‌ها معرفی و تصریح شده است که از علوم ائمه علیهم السلام چیز بسیار اندکی - که به یک حرف ناقص از حروف

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص ۲۲-۲۲۳

۲. البته اوصیاء هم در انتقال علوم واسطه بوده‌اند.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۲۶

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص ۲۳۹

ابجد تشبیه شده - به ما رسیده است. همچنین این روایات نشان می‌دهد که قسمتی از علوم رسیده به اهل بیت (علیهم‌السلام) به صورت جمعی و جملی است که در وقت لازم تفصیل آن به امام هر عصر می‌رسد و افزوده شدن بر علم ائمه (علیهم‌السلام) نیز بدین معناست.^۱

براساس برخی روایات نیز هرگاه مسئله جدیدی پیش آید و امام در موقعیتی قرار گیرد که علم جدیدی بخواهد خداوند او را بدان عالم می‌کند. این دسته از روایات نیز، روایات افزوده شدن بر علم امام را تأیید می‌کنند.^۲

در روایات همچنین تصریح شده است که هر سال در شب قدر علم تقدیرات مربوط به آن سال به صورت تفصیلی به امام هر عصر اعطاء می‌شود.^۳ نیز مسلم است که نه هر سال بلکه هر هفته و هر روز بر علوم اهل بیت (علیهم‌السلام) افزوده می‌شود.^۴

بنابراین ائمه (علیهم‌السلام) هر اندازه از علم بهره‌مند باشند بازهم نیازمند به علم بی‌نهایت الهی هستند. در نتیجه اضافه شدن بر علم ایشان استبعادی ندارد.^۵ زیرا همه علم به صورت جمعی و جملی در نزد ائمه (علیهم‌السلام) است اما تفصیل تقدیرات هر سال در شبهای قدر به امام هر زمانی می‌رسد.^۶

بر اساس روایات متعدد در هر شب جمعه بر علوم ائمه (علیهم‌السلام) افزوده می‌شود.^۷ بنابراین یکی از مجاری علوم ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) علمی است که هر شب جمعه به ایشان افزوده می‌گردد و به علاوه در روایات تصریح شده که اگر بر علم ائمه (علیهم‌السلام) افزوده نگردد علم ایشان تمام می‌شود.^۸ این دسته از روایات بر

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۷

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸

۵. در آینده پیرامون این موضوع بیشتر بحث خواهد شد.

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص: ۲۵۱-۲۵۲

۷. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص: ۲۵۳-۲۵۴

۸. همان

جریان دائم علم تأکید دارند و توقف این جریان را مساوی با محدودیت علم امامان به امور مقدر دانسته و بیانگر آگاهی ائمه علیهم السلام از تقدیرات جدید، محو و اثبات در کتاب و بدائیات هستند.^۱

افزوده شدن بر علم ائمه علیهم السلام به معنای آگاهی ایشان از تقدیرات و خلق جدید خداوند، محو و اثبات در کتاب و نیز اطلاع از بدائیات^۲ می باشد و چون خدای تعالی هر روز در کار جدیدی است امور فوق در هر زمانی ممکن است رخ دهد و علم آن در هر زمان به امام همان عصر می رسد. اما این امور قبل از اینکه به امام هر عصر برسد ابتدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه شده و سپس از طریق امامان پیشین به امام هر عصر منتقل می شود.^۳

با توجه به همین اندک روایاتی که در باب منابع علمی و سعه علم ائمه علیهم السلام مطرح شد، فراتر بودن علوم ائمه علیهم السلام از محدوده درک و فهم ما روشن گشت اما جالب است که ائمه علیهم السلام هیچ یک از این منابع و علوم را بزرگترین منبع و عظیم ترین علم خود نمی دانند و علمی را معرفی می کنند که عظیم تر از تمام علوم یاد شده است.^۴ و آن علمی است که هر روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه به ایشان افزوده می شود و این علم به قدری عظیم است که امام صادق علیه السلام در مقابل آن حتی از علوم جمیع انبیاء تعبیر به علم نمی فرماید. در روایتی حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«همانا سلیمان از داوود ارث برد و محمد صلی الله علیه و آله از سلیمان و ما از محمد صلی الله علیه و آله ارث بردیم و بدرستی که علم تورات و انجیل و زبور نزد ماست و نیز بیان هر آنچه که درالواح است، پیش ماست. مفضل

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵۵

۲. درباره حقیقت بدا به کتاب توحید الامامیه مرحوم استاد ملکی میانجی صفحه ۳۴۹ تا ۴۰۴ مراجعه فرمائید.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵۵

۴. مسلم است علمی که هر صبح و شب به ائمه می رسد تفصیل چیزهایی است که در قرآن آمده لذا معرفی این علم به عنوان عظیم ترین منبع علم با اینکه قرآن منبع اصلی علوم امامان می باشد منافاتی ندارد.

می‌گوید: عرض کردم: همانا علم همین است. فرمود: این علم (عظیم) نیست بدرستی که علم آن است که هر روز پس از روز دیگر و هر ساعت پس از ساعت دیگر به ما تحدیث می‌شود.^۱

بدون تردید نفی امام بدین معناست که علومی که از انبیاء گذشته رسیده افضل علوم نیست بلکه علم عظیم، علمی است که هر صبح و شب و هر ساعت به ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) افاضه می‌شود که همان علم به تقدیرات و خلق جدید، عالم به محو و اثبات در کتاب و علم به بدائیات می‌باشد.^۲

این علم نه تنها از جمیع علوم انبیاء و اوصیاء گذشته بالاتر است بلکه از منابع علمی دیگر ائمه (علیهم‌السلام) نیز افضل می‌باشد زیرا همانگونه که گذشت منابع دیگر به صورت جمعی و جملی تقدیرات را بیان کرده‌اند و تفصیل تغییرات آنها به تدریج در هر لحظه به ائمه (علیهم‌السلام) افاضه می‌شود.^۳

در نتیجه روشن است خدای تعالی علاوه بر اینکه منابع فراوانی از علوم در اختیار اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار داده که هر یک از آنها فراتر از حد درک و فهم بشر است، هر لحظه نیز بر سعه علمی ایشان می‌افزاید که به تعبیر حضرت امام صادق (علیه‌السلام) این علم افضل علوم ائمه (علیهم‌السلام) می‌باشد. بنابراین امام (علیه‌السلام) نه تنها به اخبار گذشته و امور تقدیر شده عالم است بلکه به خلق و تقدیر جدید، محو و اثبات در کتاب و بدائیات نیز در لحظه وقوع علم پیدا می‌کند.

نفی علم غیب، علت و معنای آن

براساس روایاتی که تاکنون بررسی گردید معلوم شد که منابع فراوانی از علوم در اختیار امامان (علیهم‌السلام) قرار داده شده است و هر لحظه نیز بر علم ایشان افزوده می‌شود. اما در دو روایت ظاهراً امام (علیه‌السلام) علم غیب را از خود نفی می‌کند اما در ادامه همین دو روایت و روایات دیگر توضیحاتی در مورد علم غیب

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص ۲۲۳ - ۲۲۴

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص: ۲۳۹ - ۲۴۰

بیان شده است لذا در اینجا معنای علم غیب و علت نفی آن از سوی امامان علیهم السلام مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

«غیب» اموری را گویند که بر انسان پوشیده باشد، ابن الاعرابی می گوید هر آنچه از چشم پوشیده باشد «غیب» است.^۱ با این تعریف «غیب» امری نسبی خواهد بود یعنی برخی امور جز خدا بر همگان پوشیده است لذا این امور برای خدا ظاهر و برای مخلوقات غیب خواهند بود به همین ترتیب اموری هستند که فقط برای عده‌ای از مخلوقات ظاهر هستند و برای دیگران غیب محسوب می‌شوند اما آنچه از برخی روایات استفاده می‌شود آنست که به علم مخصوص خدای تعالی «علم الغیب» اطلاق شده است. پیشتر بیان شد که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که یک حرف آن اختصاص به خداوند متعال دارد و این یک حرف نزد خدا در علم غیب است.^۲

در روایت دیگری مراد از علم غیب علمی معرفی شده است که مخصوص خداوند متعال می‌باشد و از خلق پوشیده است.^۳ پیشتر بیان شد که برخی روایات بیانگر دو علم برای خدا هستند یکی علمی که به خودش اختصاص دارد و دیگر علمی که بر ملائکه، انبیاء و رسل آشکار کرده است. علمی که اختصاص به خدای تعالی دارد علمی است که هنوز به مرتبه مشیت نرسیده است از این علم به عنوان علم غیب تعبیر شده است. اما علمی که به مرتبه مشیت برسد برای امامان علیهم السلام ظاهر می‌شود. همچنین چون خدا هر لحظه در کاری است هرگاه بدائی حاصل شود یا تقدیر جدیدی رخ دهد علم آن نیز به امامان علیهم السلام افزوده می‌شود.^۴

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب ف ج ۱، ص ۶۵۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص ۲۵۶-۲۵۷

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵۶؛

با توجه به روایات فراوان مطرح شده در قبل مبنی بر اینکه علم رسول خدا صلی الله علیه و آله به ائمه اهل بیت علیهم السلام منتقل می‌شود، روشن است مراد از «من شاء الله» در روایت فوق ائمه اهل بیت علیهم السلام می‌باشند ضمن آنکه اصل روایت نیز در مورد علم امام علیه السلام است.

در روایت دیگری امام آگاهی خود از غیب را نفی می‌کند و در عین حال می‌فرماید: هرگاه مسأله جدیدی پیش بیاید و امام علیه السلام در موقعیتی قرار گیرد که نیاز به علم جدیدی داشته باشد خداوند علم آن را به ایشان افزایه می‌کند.^۱

پس با توجه به معنای علم غیب، اثبات افزایه علم الهی به امامان علیهم السلام با نفی علم غیب از ایشان منافاتی ندارد. لذا امام صادق علیه السلام علم غیب را از خود نفی می‌کند اما بلافاصله افزایه علم از سوی خدای تعالی به امام علیه السلام را اثبات می‌کند. در روایت دیگری که حاکی از توریه یا تقیه امامان علیهم السلام نزد مخالفان می‌باشد ابتدا علم غیب در مجلس عمومی نفی شده است اما بلافاصله وقتی مجلس خصوصی می‌شود علمی فراوان و فراتر از حد درک بشر برای امام اثبات می‌گردد.^۲

بنابراین علت و معنای نفی علم غیب در روایات روشن گردید، همچنین معلوم شد این روایات با روایات فراوانی که علمی الهی و فراتر از درک بشر برای امامان علیهم السلام اثبات می‌کردند کاملاً همخوانی دارند.

بر اساس آنچه گذشت، از روایات اهل بیت به روشنی استفاده می‌شود که امام به تمام اخبار گذشته علم دارد و نیز به تمام مقدرات مربوط به آینده عالم است اما خداوند سلطنت مطلق دارد و هر آن که بخواهد در تقدیرات تغییر ایجاد می‌کند؛ امری مقدری را محو و تقدیر دیگری را جایگزین می‌کند به همین جهت حضرت امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید:^۳

«وَلَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهِيَ هَذِهِ الْآيَةُ - يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۴

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷

۲. همان

۳. صدوق، محمد بن علی، التوحید؛ ص ۳۰۵

۴. سوره رعد، ۱۳، آیه ۹؛ ظاهر کلامه علیه السلام آن علمه علیه السلام دون البداء، و لكن الآيات و الاخبار تدل علی أنه شامل له، فلا بد من صرفه عن ظاهره، بل الظهور ممنوع.

«اگر آیه‌ای در کتاب خدا نبود از آنچه تا قیامت خواهد شد به شما خبر می‌دادم و آن این آیه است
 «خداوند آنچه که می‌خواهد محو می‌کند و آنچه را می‌خواهد اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست.»
 این روایت شریفه به روشنی بیان می‌کند که علم ائمه علیهم‌السلام ذاتی و استقلالی نیست بلکه آنان به
 اعطای خداوند از تقدیرات آگاهند و در عین حال تاکید دارند که خدا با سلطنت علی‌الاطلاق خویش
 می‌تواند این تقدیرات را تغییر دهد؛ از سوی دیگر چنان که گذشت خداوند سبحان بخاطر اینکه تدبیر
 امور خلق را به امام سپرده او را از تمامی امور آگاه می‌سازد و هرگاه محو اثباتی صورت گیرد و تغییری
 در تقدیر انجام شود آن را به امام اطلاع می‌دهد در نتیجه امام علاوه بر اخبار گذشته و مقدرات آینده
 هر لحظه از تغییر در تغیرات و محو و اثبات‌ها آگاه می‌شود؛ و بدین ترتیب علم امام دائماً جریان دارد و
 تمام نمیشود، هر چند میرحامدحسین رحمته به این مطالب اشاره‌ای نکرده اما از ظاهر کلام او بر می‌آید که
 وی محدود بودن علم امام را نمی‌پذیرد و دیدگاه او با روایت سازگار است؛ در مقابل دیدگاه سید
 مرتضی رحمته که به صراحت از محدود بودن علم امام سخن گفته است و علم برخی امور را از نفی کرده
 است با احادیث اهل بیت علیهم‌السلام زوایه پیدا می‌کند البته مراد از نامحدود بودن علم امام در اینجا این است
 که خدای متعال آن به آن و به صورت مستمر به امام و حجت خویش علم افاضه می‌کند و هیچ‌گاه
 جریان علم به سوی امام قطع نمی‌شود بنابراین به رغم تصور سید مرتضی رحمته از نامتناهی و نامحدود
 دانستن علم امام به این معنا هرگز مستلزم قول به استقلالی (بنفسه) بودن علم امام نیست و با توحید
 ناسازگاری ندارد بلکه بیانگر احتیاج کامل امام به افاضه علم از سوی خداوند علیم است، و این امر، کاملاً
 با توحید سازگار است.

در خصوص دایره علم امامان و قلمرو آن باید به این نکات توجه داشت:

۱. علم امامان علیهم‌السلام در مقایسه با علم الهی قطعاً محدود است به لحاظ اینکه علم آنان معلول
 خداوند است و قطعاً هر علتی واجد تمام کمالات معلول و برتر از آن است.
۲. علم امامان علیهم‌السلام ذاتی نیست، و علم لدنی است که خداوند به آنان عطا فرموده است.

۳. لازمه علم ذاتی نامحدود بودن است، چنانکه علم ذاتی خداوند چنین است و متقابلاً علم مستفاد و لدنی، محدود است، همانند علم امامان در ارتباط با علم خداوند.

۴. دایره علم امامان (علیه السلام) در دایره هستی به اذن الله نامحدود و مطلق است. بر همین اساس است که در روایات در مورد علم آنان تعبیر به «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» شده است. آنان علم دارند به هر آنچه در گذشته بوده است و آنچه در آینده خواهد بود، و آنچه در حال وجود دارد.

گفتار چهارم: مقایسه و تطبیق آراء درباره دلایل علم امام

در این فصل روشن شد که سید مرتضی (رحمته الله علیه) دلیل اثبات اعلمیت امام و نیز دلیل علم امام به سیاست را از ادله عقلی می داند و معتقد است که چون سیاست از رسالت جدا نیست پس جانشین رسول (صلی الله علیه و آله) نیز ضرورتاً باید به وجوه سیاست عالم باشد.

اعلمیت امام نیز بر اساس قانون عقلی قبح تقدیم مفضول بر فاضل و جوب عقلی دارد.

از نظر سید مرتضی (رحمته الله علیه) امام باید به همه احکام شرعی عالم باشد، اما دلیل ضرورت عالم بودن امام به همه احکام، عقلی صرف، نیست و بر تعبد به شرایع و پذیرش امامت امام در احکام استوار است؛ و این دو پایه استدلال به ادله سمعی اثبات می شوند و عقل درباره جوب یا عدم جوب تعبد به شرایع و امامت امام در احکام حکمی ندارد. بعد از اثبات شرایع و امامت امام در این حوزه عقل بر اساس قاعده قبح تقدم مفضول بر فاضل به ضرورت عالم بودن امام به همه احکام شرعی حکم می کند.

در مقابل علامه میرحامدحسین (رحمته الله علیه) به خاطر انگیزه و هدف خاصی که از تالیفات عبقات الانوار دنبال می کرده به بحث پیرامون ادله عقلی علم امام پرداخته و تنها در ضمن بررسی دلالت احادیث مثبت خلافت بلافضل آقا امیرالمومنین (علیه السلام) به اثبات علم امام، با استناد به احادیث منقول در کتب معتبر از نظر اهل تسنن پرداخته است؛ میرحامدحسین (رحمته الله علیه) با استناد به روایات مختلف «حدیث منزلت، حدیث تقلین، حدیث مدینه العلم؛ حدیث دارالحکمه، حدیث افضاکم علی، حدیث شجره و حدیث نور» این احادیث را از دلایل علم و اعلمیت امام دانسته است.

اما در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) علاوه بر اخبار از علم ائمه (علیهم السلام) گاهی دلایلی برای ضرورت بهره مندی از علم الهی و خطا ناپذیر ارائه شده است ائمه (علیهم السلام) ویژگی‌هایی همچون عصمت و وجوب طاعت و حجیت امام از دلایل بهره مندی امام از علم الهی دانسته‌اند.

رابطه حجیت و علم

روشن است که حجت خدا باید دارای علم الهی باشد تا از لغزش و سقوط در امان باشد و از پاسخ به سؤالات و مشکلات ایجاد شده برای بندگان خدا در نماند؛ چراکه خداوند تنها به وسیله چنین شخصی می‌تواند حجت را بر بندگان تمام کند.^۱

همچنین تردیدی نیست که مردم بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیاز به حجت دارند و حجت خدا کسی است که اطاعتش بر مردم واجب و لازم است و چنین کسی ناگزیر باید به قرآن (کتابی که بر پیامبر نازل شده) عالم باشد.^۲

پس حجیت وقتی معنا پیدا می‌کند که قول و فعل حجت روشن بخش و رافع مشکلات و اختلافات باشد و این همان معنای علم است. به نور علم مسائل بر امام (علیهم السلام) عیان می‌گردد و او می‌تواند در هر زمینه‌ای حرف آخر را بگوید و حجت را بر مردم تمام کند.

رابطه علم و عصمت

عصمت در لغت به معنای منع و حفظ است و شامل همه انواع حفظ می‌گردد.^۳ اما از نظر احادیث، معصوم کسی است که از محارم الهی امتناع و اجتناب کند.^۴

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، صص: ۴۰۳-۴۰۴

۴. صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص: ۱۳۲

امتناع و اجتناب فعل شخص معصوم است اما توفیق و تسدید الهی نیز در عصمت نقش دارد. توفیق و تسدید الهی نیز از طریق افاضه علم است. امام رضا علیه السلام می فرماید:

هنگامی که خداوند بنده‌ای را برای (سرپرستی) امور بندگانش برمی‌گزیند، سینه‌اش را برای این امر گشاده می‌گرداند و چشمه‌های حکمت را در قلبش به ودیعه می‌گذارد و به او علم را الهام می‌کند... پس او معصوم و مؤید است.^۱

در برخی روایات، قرآن^۲ و در برخی، روح القدس^۳ عامل تسدید و حفظ الهی معرفی شده‌اند که هر دوی اینها از منابع اساسی علم امامان علیهم السلام هستند.

پس روشن است که منشأ عصمت، علم الهی است. علم به عمل و پیامدهای آن موجب حفظ انسان از ارتکاب اعمال ناشایست می‌شود و او را به امور صواب ترغیب می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید: «اگر آنچه را مردگان شما (پس از مرگ) می‌بینند، شما هم به عیان مشاهده می‌کردید قطعاً بی‌تاب می‌شدید و ترس وجود شما را فرا می‌گرفت و به امر امام و حجت خدا گوش فرا داده و از او اطاعت می‌کردید».^۴

البته وجود علم ضرورتاً موجب فعل یا ترک نیست و از انسان سلب اختیار نمی‌کند اما مسلم است که عصمت بدون علم ممکن نیست، در نتیجه وجود عصمت از وجود علم الهی در معصوم حکایت می‌کند.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲

۲. صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۱۳۲

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۷۲

۴. صبحی، صالح، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰

رابطهٔ وجوب طاعت و علم

بر اساس فرمایشات اهل بیت (علیهم السلام) چون اطاعت امام بر خلق واجب شده پس لازم است که ریشه و اساس علم - که قوام دین بر آن است - نزد امام باشد. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «آیا می پذیرید که خدای تعالی طاعت اولیاء خود را بر بندگانش واجب کند و در عین حال اخبار آسمانها و زمین را از ایشان مخفی دارد و ریشه و اساس علم - در آنچه که از ایشان سؤال می شود - را قطع کند، در صورتی که قوام دین آنها همین است؟!»

اگر امام به دین عالم نباشد یا باید کسی غیر از او عالم به دین باشد که در این صورت امام باید به او رجوع و مسائل دینی را از او اخذ و بدان عمل کند که در این صورت امام، تابع دیگری می شود و این تناقضی آشکار است و یا کسی غیر از امام نیز دارای علم دین نباشد که در این صورت نیز فساد دین لازم خواهد آمد. چرا که دین با علم پایدار می ماند و عالم با رفع شبهات و پاسخ به منکران، حوزهٔ دین را از هر گونه انحراف حفظ می کند. در نتیجه کسی که اطاعتش بر مردم واجب است باید دارای علم الهی باشد تا مردم را به راه صحیح بخواند و دین خدا را از انحراف و کژی حفظ کند.

بر اساس آنچه که گذشت در روایات اهل بیت (علیهم السلام) با استناد به عصمت، وجوب طاعت و حجیت امام به ضرورت بهره مندی امام از علم الهی استدلال شده است.

سید مرتضی (رحمته الله علیه) نیز در اثبات ضرورت علم امام به همه احکام استدلال مشابهی دارد اما مرحوم میرحامد حسین (رحمته الله علیه) استدلال مستقلی به عنوان دلیل علم امام ندارد ایشان فقط با استناد به احادیث به اثبات علم امام پرداخته است.

نتیجه گیری

در این تحقیق روشن شد که سید مرتضی رحمته الله علیه با رویکرد عقلی به مساله امامت و ویژگی های امام در آثار خود بیشتر به تبیین عقلی و مقابله با مخالفان و به ویژه قاضی عبدالجبار معتزلی اهتمام داشته است. از آنجا که در روزگار سید مرتضی رحمته الله علیه مباحث معرفت شناسی به ویژه بحث پیرامون حقیقت و اقسام علم امام به شکل امروزی آن مطرح نبوده است لذا ایشان مطلبی در این باره بیان نکرده است. البته برخی آثار این متکلم گرانقدر کلیاتی در بحث معرفت شناسی نظیر تعریف علم و اقسام آن ارائه شده اما این مباحث مربوط به دانش بشری است و تطبیق آنها با علوم موهوبی امام تقریباً ناممکن و بی ثمر است.

علامه میرحامدحسین رحمته الله علیه نیز در اثر فاخر و ارزشمند خود یعنی «عبقات الانوار» با رویکرد کاملاً نقلی در حوزه امامت خاصه به دفاع از امامت و خلافت بلا فصل حضرت امیرالمومنین علیه السلام پرداخته و طبیعی است که وی در حوزه امامت عامه و به ویژه درباره حقیقت و اقسام علم امام نظریه پردازی نکرده باشد. با این حال با جستجو در میان مباحث ارزشمند «عبقات الانوار» روشن شد که مرحوم علامه رحمته الله علیه نیز مانند سید مرتضی رحمته الله علیه بر موهوبی بودن علم امام تاکید دارد.

هر چند علم الهدی سید مرتضی رحمته الله علیه و علامه میرحامدحسین رحمته الله علیه به بحث حقیقت علم و اقسام آن دامن نزده اند اما در روایات مطالب زیادی در این باره یافت می شود و اقسام مختلف و متعددی برای علم امام ذکر شده است بر اساس یک تقسیم بندی علم امام به سه قسم گذشته، آینده و حادث تقسیم می شود و منابع علم امام نیز به دو بخش مکتوب و غیر مکتوب تقسیم می گردد. در منابع مکتوب علم امام اخبار گذشته و تقدیرات آینده ثبت شده است و علوم غیر مکتوب نیز علمی هستند که هر لحظه به امام عطا می گردد و امام به واسطه آن از تغییراتی که در تقدیرات الهی رخ داده آگاه می شود.

در بحث قلمرو علم امام نیز روشن شد که سید مرتضی رحمته الله علیه به وجوب عقلی اعلیمیت امام و علم او به وجوه سیاست قائل است همچنین به اعتقاد وی بعد از پذیرش تعبد از طریق احکام شرعی و امامت امام در این حوزه به ضرورت عقلی علم امام به همه احکام شرعی اثبات می شود. سید مرتضی

عِلْمِ اِمَامِ به مغیبات و اخبار گذشته و آینده را بطور کلی نفی نمی‌کند؛ بلکه می‌پذیرد که بنا بر ادله روایی ائمه (علیهم‌السلام) تا حدی از این علوم بهره مند بوده‌اند و در عین حال وی بر نفی احاطه امام بر همه معلومات خدا و استقلال امام در علم اهتمام ویژه‌ای دارد و معتقد است که قول به آگاهی امام از همه مغیبات و حوادث گذشته و آینده و صنایع و مشاغل و... مستلزم احاطه امام به همه معلومات خدا و علم استقلالی برای امام است و با توحید سازگاری ندارد.

در مقابل علامه میرحامد حسین (رحمته‌الله) علم امام را به قدری فراوان و گستره آن را وسیع می‌داند که نه تنها فراتر از عقول بشر است بلکه نیز از ادراک آن عاجزند و به اعتقاد وی علم لوح و قلم جزئی از علوم امام است و امام علم منایا و وصایا و فصل الخطاب دارد و از علوم قرآن نیز بهره مند است. لازمه قول میرحامد حسین (رحمته‌الله) این است که امام به تمام اخبار گذشته و امور حال و آینده و نیز تمام حقایق پیدا و پنهان عالم علم دارد.

از روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به روشنی استفاده می‌شود که امام به تمام اخبار گذشته و تقدیرات آینده عالم و لحظه به لحظه از تغییرات صورت گرفته در تقدیرات آگاه می‌شود. در نتیجه هر چند میرحامد حسین (رحمته‌الله) به علومی که هر لحظه به امام افاضه می‌شود اشاره‌ای نکرده است اما دیدگاه وی به روایات نزدیکتر است؛ در مقابل دیدگاه سید مرتضی (رحمته‌الله) که در مقابل مکتب اعتزال بود روایت محور نیست.

در بحث دلایل علم نیز روشن شد که سید مرتضی (رحمته‌الله) با استناد به قاعده عقلی قبح تقدم مفضول بر فاضل به اعلمیت امام استدلال می‌کند و معتقد است که چون رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با علم به سیاست بیگانه نبوده خلیفه او نیز ضرورتاً باید به وجوه سیاست عالم باشد وی همچنین بعد از اثبات تعبد به رابطه احکام شرعی و امامت امام در این حوزه با استناد به روایات ضرورت عالم بودن امام به جمیع احکام شرعی را نیز با استناد به قاعده عقلی تقدم مفضول بر فاضل اثبات می‌کند.

اما میرحامد حسین (رحمته‌الله) به ادله عقلی ضرورت علم امام نپرداخته و علم امام را با استناد به احادیث روایت شده در کتب معتبر اهل سنت ثابت کرده است؛ هر چند علامه میرحامد حسین (رحمته‌الله) برای اثبات

علم امام دلیل عقلی ارائه نکرده اما در روایات اهل بیت (علیهم السلام) برای اثبات ضرورت بهره مندی امام از علم الهی استدلال‌هایی نیز صورت داده است بدین ترتیب روشن می‌شود که هم سید مرتضی (رحمته الله علیه) و هم میرحامد حسین (رحمته الله علیه) علی رغم اهداف و انگیزه‌هایی که در آثارشان دنبال می‌کرده‌اند در برخورداری امام از علم ویژه متف القول هستند ولی در قلمرو و منبع علم اختلاف قول دارند که سید مرتضی به ضرورت عقلی ثابت می‌کند که علم امام به همه احکام شرعی و وجوه سیاست کفایت میکند و نیازی به علم به گذشته و حال و آینده و مغیبات ندارد و چه بسا با توحید هم سازگاری نداشته باشد ولی علامه میرحامد حسین قائل به علم امام به تمام اخبار گذشته و امور حال و آینده و نیز تمام حقایق پیدا و پنهان عالم است و همانطور قبلاً بیان شد این اختلاف نظر بخاطر شرایط زمان و مکان آن دو بزرگوار بوده که سید مرتضی این مباحث را در مقابل مکتب عقل محور اعتزال بحث کرده و علامه میرحامد در مقابل مکتب نص محور اهل سنت علم امام را به اثبات رسانده است.

منابع

- ۱ قرآن کریم
- ۲ ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، ترجمه: کمره‌ای - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ش.
- ۳ _____، ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۲ش.
- ۴ _____، کمال الدین و تمام النعمه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق.
- ۵ ابن خلکان، وفيات الأعیان وأنباء الزمان، تحقیق: إحسان عباس، لبنان: دار الثقافة،
- ۶ ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، معالم العلماء، مقدمه: سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: مطبعة حیدریه، دوم، ۱۳۸۰ق.
- ۷ _____، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب نجف: المكتبة الحیدریه، ۱۳۷۶ق.
- ۸ ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، كشف المحجّة لثمره المهجّة، نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۰ق.
- ۹ ابن عنبه، احمد بن علی، عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب، تحقیق محمد حسن آل طالقانی، نجف: مكتبة الحیدریه، ۱۳۸۰ق
- ۱۰ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، بیروت: مكتبة المعارف، ۱۰ق
- ۱۱ ابن مرتضی، احمد بن یحیی، طبقات المعتزلة، بیروت: دارالمنتظر، ۱۴۰۲ق.
- ۱۲ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، ۱۳۶۳ش.
- ۱۳ احمد بن فارس، ابوالحسن، معجم مقاییس اللغة، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ۱۴ اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمّة، ترجمه و شرح: زواره‌ای - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۲ش.
- ۱۵ اسعدی، علیرضا، متکلمان شیعه، سید مرتضی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول،

- ۱۶ آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعة الى تصانیف الشیعة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳.
- ۱۷ امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
- ۱۸ بحر العلوم، السید مهدی، (الفوائد الرجالیة)، طهران: مكتبة الصادق، الطبعة الأولى ۱۳۶۳
- ۱۹ بهبهانی، وحید، الفوائد الحائریة، قم: مجمع الفكر الإسلامی، اول، ۱۴۱۵ق.
- ۲۰ تهرانی، آقا بزرگ، النابس فی القرن الخامس، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ۲۱ جرجانی، سید شریف (م. ۸۱۲ق) شرح مواقف الایجی، اول، قم، منشورات الرضی، ۱۳۲۵ق،
- ۲۲ جزائری، سید نعمت الله، كشف الأسرار فی شرح الاستبصار، [بی جا]، مؤسسه دار الکتب، [بی تا].
- ۲۳ جعفری، محمد رضا، «الكلام عند الامامية؛ نشأته، تطوره، و موقع الشيخ المفید منه»، تراثنا، ۳۲
- ۲۴ حاجی خلیفه، كشف الظنون، بیروت، دار إحياء التراث العربی
- ۲۵ حکیمی، محمدرضا، میرحامد حسین، قم، دلیل ما، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش
- ۲۶ حلّی، حسن بن یوسف، خلاصة الأقوال، تحقیق جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقاهة، قم،
- ۲۷ حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۶، مناهج الیقین فی اصول الدین، تحقیق محمد رضا انصاری، قم، ناشر: محقق.
- ۲۸ خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، دار الکتب العلمیة، اول، ۱۴۱۷ق
- ۲۹ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق: دارالقلم - الدار الشامیة، ۱۴۲۱ق
- ۳۰ سلیمی زارع، مصطفی، عبقات الانوار و علامه میرحامد حسین، «مجله حدیث اندیشه»، شماره ۸-۹، پاییز ۱۳۸۸ش.
- ۳۱ سید مرتضی، علم الهدی، علی بن حسین، امالی المرتضی (غور الفرائد و درر القلائد)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار الفكر العربی.

- ۳۲ سید مرتضی، علم الهدی، علی بن حسین، «تکملۃ الغرر» ضمیمه امالی المرتضی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار الفکر العربی.
- ۳۳ _____، المقنع فی الغیبه، قم: ۱۴۱۶ق.
- ۳۴ _____، الانتصار، تحقیق و نشر: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ق.
- ۳۵ _____، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق موسسه نشر الاسلامی، قم، موسسه نشر الاسلامی لجماعه المدرسین، ۱۴۱۱ق
- ۳۶ _____، الشافی فی الامامه، تحقیق عبدالزهراء خطیب، طهران، مؤسسه الصادق ۱۴۱۰ق
- ۳۷ _____، الملخص فی اصول الدین، تحقیق: محمد رضا انصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، اول: ۱۳۸۱ش.
- ۳۸ _____، رسائل المرتضی، تحقیق سید احمد حسینی، قم، چاپ اول، دارالقرآن الکریم ۱۴۰۵
- ۳۹ _____، تنزیه الأنبیاء علیهم السلام، قم: دار الشریف المرتضی، اول: ۱۳۷۷ش.
- ۴۰ شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، الملل و النحل، تحقیق محمد سید گیلائی، بیروت دارالمعرفه، ۱۴۰۴.
- ۴۱ شیبانی معروف بابن الأثیر، الكامل فی التاریخ، دار بیروت للطباعه والنشر، ۱۳۸۵ هـ _ ۱۹۶۵ م
- ۴۲ الشیرازی، صدرالمتالهین، مفاتیح الغیب، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۳ش.
- ۴۳ صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغه، بیروت: عالم الكتاب، اول: ۱۴۱۴ق
- ۴۴ صبحی صالح، نهج البلاغه، چاپ اول، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۵ ق
- ۴۵ صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح الاصول الکافی، تهران، مکتبه المحمودی، ۱۳۹۱ق.
- ۴۶ صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق سیدمهدی حسینی تهرانی، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
- ۴۷ _____، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱ش.

۴۸ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، قم ۱۴۰۴.

۴۹ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق سید محمد باقر خراسان، نجف: دارالنعمان للطباعة والنشر، ۱۳۸۶ق.

۵۰ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الامالی، تحقیق مؤسسه بعثت، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.

۵۱ _____، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقاهه، اول، ۱۴۱۷ق.

۵۲ _____، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی ۱۴۱۵ق.

۵۳ عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، بیروت: دار الآفاق الجدیده، اول: ۱۴۰۰ق.

۵۴ علوی، علی بن محمد، المجدی فی نسب الطالبین، تحقیق: احمد مهدوی دامغانی، اشراف: سید محمود مرعشی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، اول، ۱۴۰۹ق.

۵۵ فخر الشریعه، حسن، تقریظات میرزای شیرازی در ستایش از آثار میرحامد حسین؛ فصلنامه علوم حدیث، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۷

۵۶ فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، دوم: ۱۴۰۹.

۵۷ فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: دار الهجره، دوم: ۱۴۱۴ق.

۵۸ قاضی، عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، به کوشش محمود محمد قاسم، (بی جا) (بی نا)، (بی تا).

۵۹ قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ششم: ۱۴۱۲ق.

۶۰ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیه) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ق.

۶۱ کتوری، میرحامد حسین، خلاصه عبقات الأنوار حدیث أنا مدینه العلم، تهران، نبأ، اول:

۱۳۸۷ش

۶۲ کاظمینی، میرزا احمد حسن، ناصر المله، نظامی پریس لکنهؤ.

۶۳ کتوری، میرحامد حسین، عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار - اصفهان، چاپ: دوم، ۱۳۶۶ ش.

۶۴ _____، بزرگ شیعه در هند، کیهان فرهنگی» تیر ۱۳۷۲ - شماره ۹۹

۶۵ مازندرانی، مولی محمد صالح، الکافی الاصول والروضه وشرح جامع، مکتبه الاسلامیه، تهران ۱۳۸۸

۶۶ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق

۶۷ _____، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۶۸ محیی الدین، عبدالرزاق، شخصیت ادبی سید مرتضی، ترجمه جواد محدثی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۰ ش

۶۹ مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانه الادب،

۷۰ مدنی شیرازی حسینی، صدر الدین سید علی خان، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، الطبعة الثانية ۱۳۹۷ ق.

۷۱ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا

۷۲ ملکی میانجی، محمدباقر، توحید الامامیه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۷۳ ملکی میانجی، محمدباقر، مناهج البیان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۷ ق.

۷۴ موسوی، سید جواد، بازخوانی حیات علمی علامه میرحامد حسین هندی کتاب الدرر السنیه، مجله سفینه، سال هشتم، شماره ۲۶، بهار ۱۳۸۹

۷۵ میلانی، سید علی، السید حامد حسین و کتابه العبقات: فی الذکری المئویه لوفاته، «مجله تراثنا»، السنه الاولی، شماره ۴، رجب و شعبان و رمضان ۱۴۰۶ ق.

۷۶ نادم، محمد حسن، علم امام، مجموعه مقالات، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، بهار ۱۳۸۸

۷۷ نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسه النشر

الاسلامی، قم، پنجم، ۱۴۱۶ق.